

نقش عارف قدسی

(سید عبدالوہاب ادیانی)

سیدیونس ادیانی

۱۴۰۰

انتشارات مہر توکل

سرشناسه	: ادیانی، یونس. ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: نقش عارف قدسی / سیدیونس ادیانی.
مشخصات نشر	: تهران: مهر توکل، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۵۵۶۶-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
موضوع	: ادیانی، سیدعبدالوهاب
موضوع	: عرفان
موضوع	: Maysticism
موضوع	: آداب طریقت
موضوع	: Costoms of the order*
موضوع	: عارفان - ایران - لفور
موضوع	: Mystics—Iran-- Lafur
رده‌بندی کنگره	: BP ۲۸۶
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۸۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۱۸۲۶۸۲

نقش عارف قدسی
تیراژ: ۱۲۰۰
صفحه‌آرایی: طوبی محمدی
چاپخانه: تابش
چاپ: اول ۱۳۹۹
چاپ دوم: ۱۴۰۰
انتشارات مهر توکل
تهران، خیابان سعدی شمالی، کوچه زواریان، پلاک ۱۵
تلفن: ۳۹۹۱۵۷۸۱
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۵۵۶۶-۷
قیمت ۷۵ هزار تومان

فهرست مطالب

۹	پیش‌گفتار
۱۹	مقدمه
۲۱	فصل اول - سیر حیات انسانی
۲۱	اصل سرآغاز حیات
۲۲	اصل سیر و سلوک
۲۵	اصل نیایش
۲۶	اصل دانایی
۲۷	اصل انسان ناب
۲۸	اصل خودشناسی
۲۹	اصل علم یقین
۳۱	اصل حق یقین
۳۲	اصل عین یقین
۳۳	اصل شهرت قدسی
۳۴	اصل بزرگی سید
۳۵	اصل ما کجائیم
۳۶	اصل به کجا می‌رویم؟
۳۷	اصل از کجا آغاز کنیم؟
۳۸	اصل چگونه آغاز کنیم
۳۹	اصل خودآگاهی به خود
۴۰	اصل کشف خودتنهایی
۴۱	اصل مرکز توجه
۴۳	اصل به وقت سخن گفتن
۴۴	اصل در زمان بودن
	فصل دوم - سیر منازل حقانی

۴۶	منزل شجاعت و دفاع از حق
۴۸	منزل اراده معطوف به حق
۴۹	منزل ارزش نهادن به انسان
۵۰	منزل باسوادی به میزان
۵۱	منزل دانایی تا فرجام
۵۲	منزل آرامش روحی
۵۳	منزل همزبانی با مردم
۵۵	منزل نرم‌خویی
۵۶	منزل مردم‌پسندی
۵۷	منزل دوستداری و صمیمیت
۵۸	منزل ثبات در روش
۶۰	منزل نفوذ در قلب‌ها
۶۱	منزل سخن گفتن با قلب
۶۲	منزل سفر و تصویر
۶۴	منزل توکل و امید
۶۵	منزل یأس و ناامیدی
۶۶	منزل درک محضر عارف
۶۷	منزل یکسانی انسان‌ها
۶۸	منزل دانایی
۶۹	منزل چپستی حکمت
۷۱	منزل قلب خدایی
۷۲	منزل سازگاری رحمت و نعمت
۷۳	منزل لذت محبت
۷۵	منزل خوشی و رنج
۷۶	منزل همزمانی حکمت و نعمت
۷۷	منزل عرفان قدسی
۷۸	منزل شاه حقیقی

۸۰	منزل دانسته عارف
۸۲	منزل صحرای حقیقت
۸۳	منزل تنهایی‌های حق
۸۵	منزل تنهایی ناب
۸۶	منزل تعلیم و تربیت
۸۸	منزل شهر انسانی
۹۰	منزل تفاوت قلب و خرد
۹۱	منزل همسخنی با حق
۹۲	منزل شاخص‌های عارف
۹۴	منزل عارف ستوده
۹۵	منزل حافظ قران
۹۷	منزل راه رفته
۹۸	منزل ارادت به حق
۹۹	منزل اراده و قصد
۱۰۱	منزل صبر عارف
۱۰۲	منزل تدبیر نفس
۱۰۳	منزل راز خودنگهداری
۱۰۴	منزل تهذیب نفس
۱۰۵	منزل موازنه و محاسبه
۱۰۶	منزل عیار قلب
۱۰۸	منزل زهد و پارسایی
۱۰۹	منزل تقوای الهی
۱۱۱	منزل توکل حق
۱۱۲	منزل رضای حق
۱۱۳	منزل بصیرت حقانی
۱۱۴	منزل همراهی حکمت
۱۱۶	منزل اخلاص انسانی

- ۱۱۷.....منزل خردمندی و تفکر
- ۱۱۹.....منزل تواضع
- ۱۲۰.....منزل دوستی و دشمنی
- ۱۲۲.....منزل فقر هستی

فصل سوم – سیر مقامات انسانی

- ۱۲۵.....مقام وصل
- ۱۲۷.....مقام رغبت
- ۱۲۸.....مقام همت
- ۱۲۹.....مقام رعایت حق
- ۱۳۰.....مقام مراتب حقیقت
- ۱۳۲.....مقام آرامش روحی
- ۱۳۳.....مقام نعمت نیکی
- ۱۳۴.....مقام ادب انسانی
- ۱۳۵.....مقام شرم و حیای انسانی
- ۱۳۶.....مقام صدق
- ۱۳۸.....مقام صفا و صمیمیت
- ۱۳۹.....مقام شرم و حیا
- ۱۴۰.....مقام فداکاری
- ۱۴۱.....مقام تفویض امور
- ۱۴۳.....مقام فتوح دانایی
- ۱۴۴.....مقام امر یکتایی
- ۱۴۵.....مقام کرامت انسانی
- ۱۴۶.....مقام تسلیم
- ۱۴۷.....مقام امکان
- ۱۴۹.....مقام ولایت پذیری
- ۱۵۰.....مقام مکاشفه
- ۱۵۱.....مقام مشاهده

۱۵۲	مقام فنا
۱۵۳	مقام بودن
۱۵۴	مقام پایداری
۱۵۵	مقام جاودانگی
۱۵۶	مقام بازگشت

به نام خدا

پیش‌گفتار

لفور هرچند بخشی از تاریخ بزرگ ایران باستان به شمار می‌رود، اما تاکنون به هر دلیلی در تاریخ حیات ایرانی ناآشنا مانده است. درباره لفور در فرهنگ لغت دهخدا، اشاره اولیه شد که با تفصیل مفهومی بیش‌تر صادق هدایت در کتاب «مازیار» به آن توجه کرد، هرچند که تصویر مناسبی از آن ارائه نداده است.

در تاریخ طبرستان در ارتباط با این موضوع به تناسب گسترده‌تر بحث شده است.^۱ این نام نه تنها برای مردم امروز کشور ناآشناست که حتی برای مورخان بزرگ هم واقعیتی شناخته شده نیست. با این وصف آشنایی ایرانی‌ها از لفور و درباره لفور تاکنون اغلب عامیانه، ناشیانه، غیرتاریخی، غیرفنی و چه بسا غیرواقعی و تاحدودی غیرمنطقی بوده است.

شاید کسانی که بدانند لفور تاریخی پیش از آریائی‌ها داشته است نادر باشند، اما با این حال لفور چند دوره تاریخی را سپری کرده است:

الف) دوره پیش از آریائی‌ها که با مسامحه‌ای همراه است،

ب) دوره آریائی‌ها که تا اندازه‌ای توجیه‌پذیر است،

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «تاریخ طبرستان» ج اول و دوم، تألیف بهاءالدین محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب مراجعه نمایید.

ج) دوره مازیار و کشمکش بین عرب‌ها و تبری‌ها که واقعیتی انکارناپذیر در روند شکل‌گیری تاریخ تبری‌هاست،

د) دوره اسلامی و معاصر که روندی رشدیابنده و در راه است.

لفور در هر یک از این دوره‌ها به تناسب خوش درخشید و شکفته شده است. هرچند همیشه بد سیرتانی از آغاز تاکنون درصدد مخدوش کردن چهره لفور بودند که خوشبختانه اغلب این تلاش‌ها ناموفق بوده است.

لفور در مقطعی از تاریخ ایران چنان نام آشنا بود که طبرستان قدیم با نام لفور شناخته می‌شد. در دوره بعدی دامنه مازندران به سه منطقه لفور، ساری و آمل گسترده شد و جامعیت یافته است. شگفت آنکه به مرور و به ویژه پس از شکست مازیار که بر اثر خیانتی به وقوع پیوست از دستور توجه خرد عمومی و ارباب سیاست افتاده است.

لفور کنونی مانند گذشته صحرایی از وجود ناشناخته است. صحرایی که یادآور زیبایی‌های جاودان در پهنای کیهان وجودی است. در این صحرا مهر، محبت و زندگی مانند گذشته همچنان موج می‌زند و فعال است.

در لفور میان ماه‌های مختلف ماه «اردبَهشت» به لحاظ زیبایی‌شناسی شهرت بسزایی دارد. لفور هرچند همه ماه‌هایش زیبا و دل‌انگیز است، اما اردبَهشت زیبایی‌هایی در فراسوی اوصاف انسانی دارد. توصیف اردبَهشت لفور بیرون از عقل و هوش آدمی است و انسان از شگفتی‌هایش در حیرت فرو می‌رود و نای گفتن، نوشتن، اندیشیدن و استدلال کردن ندارد و به تعبیر مولای رومی عقل که به اینجا رسید «پایش چوبین»^۱ است.

لفور گرچه ریشه پیشامازیار داشت، اما در دوره وی به لحاظ قدرت سیاسی و حکمرانی به اوج خود رسیده است. در این دوره لفور مرکز حکومت مازیار بود که سازمان حکمرانی و حکمروایی وی بر بالای «مازیار دره» واقع شده بود.

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، پ (۲۱۲۸)

اکنون از آن بنای عظیم ملی با اعمال سیاست فقر عقلانی در دهه‌های گذشته شکست و نابود شد و فقط مخروبه‌هایی از آن کاخ بزرگ تاریخی در تپه‌های بالای روستای «مرزی‌دره» برجای مانده است. از آنجا که سازمان میراث فرهنگی و گردشگری^۱ و در نگاه کلی تر دولت‌های فقر سیاست ملی این بنای تاریخی را نادیده گرفتند به مرور دستخوش فرسایش شده و اینک چیزی از آن تاریخ بزرگ انسانی برای دیدن و دانستن برجای نمانده است.

حکمرانی در لفور شاید پیش از حکمرانی مازیار بود که این واقعیت تاریخی حتی نام صحراها و روستاهای آنجا را دستخوش تغییر اساسی کرده است. به طوری که بسیاری از روستاها و مراتع لفور به نام شاهی نام‌گذاری شدند که از جمله می‌توان به مرتع شاهکران یا روستای دهکلان اشاره کرد.

قلب حکومت مازیار در لفورستان بنیاد شده بود که سد کنونی نیز متأسفانه در همین قلب واقع گردید و در نتیجه همه داشته‌های تاریخی این سرزمین کهن را با فقر تفکر، منطق، تدبیر و سیاست از میان برده است. البته روایت‌های مختلفی وجود دارد که مخزن‌های متفاوتی از طلا و جواهر کشف شد و در پس‌زمینه‌های ناگفته، پنهانی رفته و فراموش گردیده است.

در لفور جاهای بسیار بزرگ تاریخی وجود دارد که مردم آنجا را محل زندگی دیوها می‌نامند. گویا فردوسی حکیم که از دیوهای مازندران^۲ سخن گفت است مرادش حیات دیوها در «اسارون» بوده است. هرچند در زیرزمین بالای «دئیم» یا «دودیم» جایگاهی وجود دارد که مورد استفاده دیوها بوده (واقع در پیشانی رئیسکلاء لفور) است.

۱. این سازمان به پیشنهاد دفتر مطالعات بنیادین حکومتی مرکز پژوهش‌های مجلس به وزارت گردشگری تغییر عنوان داده است.

۲. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، چاپ بروخیم، تهران، ۱۳۱۵.

اکنون از آن حیات تاریخی با فقر تدبیر و خردمندی و نیز فقر حس مسئولیت‌پذیری فقط خرابه‌هایی برجای مانده است. در درون این قلعه‌های برافراشته، حفره‌های بزرگ یا دیوچاه‌هایی وجود دارد که دیوها در درونش دریچه‌ای برای زندگی گشودند^۱ و در هر بخش به صورت اتاق‌هایی تفکیک شده برای زندگی فراهم کردند.

در دو دهه گذشته گاوی از بالای اسارون، به درون حفره‌ای افتاد و فردی را با ریسمان به درون حفره فرستادند. ایشان پس از اینکه گاو را با ریسمانی به بالا فرستاد، سری به درون این حفره‌ها زد. او پس از مدتی متوجه شد که گویا این غار بزرگ شهر دیوها بود که اکنون خاموش و مرگ‌زده شده است. وی از طریق استخوان‌های برجای مانده متوجه شد که در هر حفره دیوهای بسیاری زندگی می‌کردند که استخوان‌های برجای مانده نشانگر حیات جمعی و اجتماعات مدنی آنها بوده است.^۲

البته قبل از اسارون، دئیم یا به تعبیری دودیم وجود داشته است که دیوها از دو سوی دشمنان را رصد کرده و تحت نظر داشتند تا از دیگر دیوها محافظت کنند.^۳ در این خرابه‌ها نیز گنج‌های نفیس برجای ماند که اغلب آنها یا به غارت رفتند یا در حال فرسایش هستند.

شگفت این‌که همه دولت‌ها این رگه بزرگ تاریخی کشور را از دستور انداختند و گویا وظیفه‌ای در قبال میراث ملی نداشتند. از نگاه دیگر در لفور مراتع و راه‌هایی وجود دارد که اسامی آنها به لحاظ تاریخی قابل تأمل است.

۱. براساس مشاهده شجاع تیموری دیوچاه‌ها با دهانه‌های بزرگ به تدریج تنگ و تنگ‌تر شدند و این واقعیت هنوز قابل دیدن است.

۲. این حکایت را نصرآ... مولایی نقل و نویسنده نیز استماع کرده است.

۳. این حکایت را منوچهر جعفری که خود وارد دیوچاه‌ها شده بود، روایت کرده است.

مانند «بزرگراه پیلوسی، بزرگراه گت‌خیابان» و نیز گستره «پنج‌بند و بزرگراه زرچرون» و نیز مراتعی مانند «لرگ‌خامن، کلوخامن و آهه» از این دست است. لفور در مقطعی از تاریخ در مقابل هجوم اعراب مقاومت کرد و در این کشمکش مازیار تا پایان عمرش تسلیم سپاه عرب نشد و براساس خیانت نزدیکانش قدرت و نفوذش در هم شکسته است. مردم این سرزمین به رغم شکست در جنگ با اعراب فرمان آنها را نپذیرفتند و تسلیم اعراب جاهلی نشدند و به تدریج و با فرمان قلب سلیم اسلام واقعی را در مقابل اسلام دستوری پذیرفتند. ضمن اینکه مردم ایران به تعبیر کوروش بزرگ یکتاپرست بودند و اسلام که در دوره بعد برای احیای مجدد این اصل بنیادین آمده بود با اقبال عمومی مواجه شده است.

مردمان لفور در طول تاریخ از یکسو انسان‌های ساده و صمیمی بودند و دیگرسو بسیار با عاطفه و با علایق انسانی زندگی می‌کردند. آنان به لحاظ سیاسی خصال شهری داشتند و در عین حال از شهرزدگی امروزی سخت بیزار بودند. روابط مردم با یکدیگر بسیار انسانی و بر اساس الگوی فطری و عاطفی بود و شهری بودن را در مروده داشتن با یکدیگر می‌دانستند. این ویژگی مردم لفور موجب شد که اسلام واقعی را بپذیرند و با دریافت دین واقعی از سرچشمه اصیل طرح اسلام منهای عرب را در دستور قرار دهند.

مردم لفور سخت دلبسته امام علی(ع) بودند و فرزندان این امام بزرگ را با جان و دل دوست داشتند. به ویژه علاقه خاصی به حضرت زهرا (س) نشان دادند و هنوز این حق حیات معنوی نیرومند است.

علاقه مردم لفور به اسلام واقعی موجب شد که در دوره‌ای حدود دو قرن گذشته به دنبال شخصیت دانایی بروند که آئین حقیقی اسلام را به آنان تعلیم دهد. این ایده باعث شد که مردم بزرگ لفور مردی را از فرزندان آقا سیددیوسف بزرگ که در «شیعه‌ده» بابل سکونت داشته است را دعوت کنند تا به گالشکلا لفور بیاید و مردم را با سرچشمه‌های معارف و مفاهیم دین قدسی آشنا کند.

مردم آقا سید یوسف را که به سید آقا کوچک شهرت یافته بود به لفور دعوت کردند. ایشان این عنوان را در قبال عنوان سید آقا بزرگ که نام جدش سید یوسف بود، انتخاب کرد و همواره به آن افتخار کرده است.

لفور در آن زمان چند ویژگی برجسته داشته است:

۱- مردم بر اساس فطرت طبیعی زندگی می کردند و وفا و صمیمیت در

حیات جمعی آنان موج می زد.

۲- هر کسی چنان زندگی می کرد که دوست داشت و کسی به دنبال این نبود که به دیگری تعرض کند. هر چند همیشه نا آدم‌هایی میان آدم‌ها بودند که بیش از حق خود می ستاندند و موجبات شکل گیری ستم در جامعه انسانی می شدند، ولی چنان نادر بودند که از جامعه طرد شدند.

با این حال برخی آداب و سننی بر جامعه لفور حاکم بود که با فرهنگ اسلامی سازگاری نداشت و ممکن بود در بلند مدت عواطف انسانی را دستخوش تشویش مضاعف کند. شکل گیری چنین روندی موجب شد که مردم از سید آقا کوچک دعوت کنند که به لفور بیاید و آنان را با مسائل اساسی دین اسلام آشنا کند تا با سرچشمه‌های دین قدسی آشنا شوند.

سید آقا کوچک عالمی برجسته در امور دینی بود. به طوری که اغلب دانایان ایشان را مجتهد مسلم می دانستند. او بر مسائل دینی اشراف لازم داشت و صاحب نظر در فهم و بیان مسائل دینی در حوزه‌های مختلف بوده است.

سید آقا کوچک علاوه بر مسائل دینی در فلسفه، کلام، عرفان و ادبیات نیز ذهنی خلاق داشت. اشعارش در مواردی بر اشعار حافظ طعنه می زند و به لحاظ ادبی و مفهومی بسیار غنی تر است.^۱

۱. اشعار منسوب به ایشان در سایت نویسنده adyani.ir در معرض نمایش قرار دارد.

محل زندگی سید آقا کوچک در «شیعه‌ده» بود که اکنون به «شیاده» واقع در بندپی غربی بابل شهرت یافته است. سید آقا کوچک در شیاده دو پسر به نام‌های سیدسلطانعلی، سیدعبدالله و سه دختر به نام‌های سیده صبورا، سیده کوکب و سیده محرم داشته است. ایشان در موقع اقامت خود در «گالشکلا لفور» ازدواج کردند که حاصل آن چند پسر به نام‌های سیدمحمد باقر، سیدعبدالوهاب، سیدصدرالدین، سیدابوالحسن و یک دختر به نام سیده جده بوده است.^۱

سید آقا کوچک علاوه بر اینکه با نقشه علمی امور دینی مردم را مدیریت می‌کرد به تدریج آنان را با روش و مناسبات و مراسم راستین دین آشنا کرده است. ایشان فرزندان را به جامعه انسانی تحویل داد که افتخار دوران شده‌اند. به طوری که فرزندان ایشان همگی برجستگی خاصی داشتند که در میان آنها سیدعبدالوهاب به مقاماتی ژرف و شگرف عرفانی و حکمی دست یافته است که پدر برای فرزندش احترام ویژه قائل بود و او را داناتر از خود می‌دانست^۲ و در همه دوره‌های شناخته شده مازندران، انسانی ممتاز و بی‌نظیر بوده است.

سیدعبدالوهاب تعلیمات دینی را در شهرستان بابل فرا گرفت و دیگر مراتب علوم دینی را پیش استاد و مرادش سید آقا کوچک به پایان رسانده است. ایشان در علوم دینی تبحری ویژه داشت و با اشراف لازم به پرسش‌های دینی مردم پاسخ می‌گفت. البته علوم قلبی در این خانواده همیشه از پدر و مادر به فرزند برپایه اصول پاکی، خلوص، انصاف و ممارست عقلانی و الهامی منتقل می‌شد. زمانی که ایشان مجدداً به حوزه بابل برای ادامه تحصیل مراجعت می‌کنند، استاد با طرح چند پرسش و استماع پاسخ‌ها می‌گوید: چگونه آقا جان آنچه را که ما خوانده‌ایم شما می‌دانید، در حالی که شما این دروس را نخوانده‌اید.^۳

۱. سیدجواد ادیبانی، کوچک مازندران، ص ۸۵ (انتشارات حلم، ۱۳۸۷)

۲. این نکته را سید رضی فرزند سید عبدالوهاب از مادرش نقل کرده است.

۳. این نکته از قربانعلی طلائی نقل شده است.

ایشان با فراگیری تعالیم دینی به تعلیمات دینی مردم پرداخت و تلاش روشمندانانه بسیاری کرد که مردم با مسائل دینی به شکل واقعی آشنا شوند و از فرامین الهی فاصله نگیرند. در عین حال با همت بلند به خودسازی و کشف و شهود وجود خود پرداخت تا انسانی متعالی و برتر شود.

با این برداشت در دوره جدیدتر از سه دوره طبیعی لفور می‌توان سخن گفت که قدری با گذشته متفاوت است:

اول، لفوری که ناخواسته به روندی از دین‌ستیزی وارونه و در عمل به عرب‌ستیزی روی آورد.

دوم، لفوری که دین واقعی را پذیرفت و از سرچشمه حقیقت با مسائل دینی آشنا شد و به دیگر نگرش‌ها پاسخ نه گفت.

سوم، لفوری که تعلیمات دینی را با طرز تفکر و با روش پدر و پسر عالم دینی و قدسی کامل کرد.

لفور کنونی به لحاظ علمی و فرهنگی تا حدودی سرآمد سوادکوه است و تاکنون بسیار خوش درخشیده است. در این خطه تاریخی بزرگانی تربیت شدند که در عرصه‌های مختلف کشور فعالیت می‌کنند. با وجود این لفور امروزی به لحاظ اقتصادی همچنان رنج می‌برد و چنانکه باید تحول اساسی در این حوزه به وجود نیامده است. در عین حال خطری بزرگ لفور امروز را تهدید می‌کند که این سرزمین زیبایی‌ها و با طراوت ممکن است دستخوش فرسایش شود. به ویژه ایجاد سد لفور و ورود و خروج بی‌رویه مردم بسیار از تمامی آبادی‌های ایران و عدم تدبیر و مدیریت انسانی کار را بسیار سخت کرده است. به طوری که هم فرهنگ بومی آنان دستخوش آشفنگی شد و هم ممکن است علایق عاطفی و طبیعی آنان دچار فرسایش گسترده شود که جبران‌ناپذیر است.

لفور در دوره‌های مختلف به صورت متفاوت شناخته شده است. در دوره اول با حکمرانی و مبارزات پیگیر مازیار و در دوره دوم با تعلیمات دینی

سیدآقا کوچک که زبان زد خاص و عام شد و در دوره سوم با خودسازی سید قدسی سیدعبدالوهاب شناخته شده است. در دوره کنونی با «سد لفور» شناخته می‌شود، هرچند که ارباب قدرت و سیاست دولتی این سد را «سد البرز» می‌نامند و بر دامنه بی‌مهری‌های خود بر لفوری‌ها می‌افزایند و نامهربانی‌های خود را به رخ لفوری‌ها می‌کشند، اما مردم فهیم مازندران همچنان سد واقع در لفور را «سد لفور» می‌نامند. اکنون سد لفور به رغم همه تلاش‌های ارباب سیاست و نفوذ قدرت دولتی به همین نام در کشور شناخته شده است.

سیدیونس ادیانی

پیلوسی لفور ۱۳۹۸/۸/۱۵

مقدمه

سیدعبدالوهاب عارفی دانا، توانا و با اندیشه و تفکر معنوی بود و در خانواده‌ای بزرگ شد که جدش از بزرگان روزگار عصر خود بود. جد ایشان سیدیوسف بزرگ و سیدآقا کوچک بزرگ عصر خود بودند و بین دانایی و باسوادی تلفیق کرده بودند. این روح بزرگ به تدریج به فرزندش انتقال یافت که از او نیز با سیر منازل عرفانی کرامات بسیاری مشاهده شده است. این سیر معنوی در عرفان عملی به تفصیل مورد توجه قرار گرفته است. در این رابطه قونوی نیز به نیکی از منازل عرفانی سخن گفته است.^۱

مردم تاکنون کرامات بسیاری از او روایت کردند که سینه به سینه به ما رسیده است. زمانی که با مردم عصرش همسخن می‌شوید آنان خاطرات بسیاری از این چشمه قدسی دارند و نشانه‌هایی از حکمت نوشیدن و سیراب شدن خود می‌گویند که حیرت‌انگیز است. آنان چنان با علاقه از سید بزرگ سخن می‌گویند که آدمی دچار حیرت و نفوذ معنوی ایشان می‌شود. نکته مهم این است که چگونه تاکنون سید قدسی نفوذ معنوی خود را در لفور، سوادکوه، بندپی، قائم شهر و حتی بابل، آمل و ساری نیز حفظ کرده است.^۲

۱. صدرالدین قونوی، فکوک ص ۱۷۳ (نشر مولی، ۱۳۸۵)

۲. درباره کرامات سیدعبدالوهاب ادیبانی کتاب مستقلی در دست پژوهش است.

سید عبدالوهاب غرق در عرفان حقانی بود و از عرفان قدسی بهره‌های بسیار داشته است. ایشان علاوه بر فراگیری دانش متداول دینی به فلسفه، کلام و به ویژه عرفان عملی توجه ویژه داشته است.

شاید شاخص برتری ایشان در خودسازی و دستیابی به عرفان قدسی بود. از این رو نوشتار حاضر تلفیقی از عرفان قدسی و عارف قدسی است تا هم آگاهی بخش در عرفان قدسی باشد و هم موجب آشنایی با طرز تفکر و رفتار عملی عارف قدسی شود. با این حال رساله حاضر هرچند طرح و ایده‌ای ناتمام در عرفان قدسی است، اما کمک می‌کند که قدری با عرفان و عارف قدسی آشنایی اولیه به دست آید تا برای جویندگان حکمت سلیم قرین توفیق باشد.

سید عبدالوهاب در تاریخ ۱۲۶۰ در گالشکلا لفور متولد شد و پس از عمری سیر و سلوک معنوی در سال ۱۳۲۸ رخت از جهان مادی فرو بست و به سرای ابدی شتافت.

در پایان لازم می‌دانم از بزرگان فرهیخته این خانواده فقیه بزرگوار جناب آقای سیدصدرالدین حسینی و جناب آقای سیدعبدالوهاب ادیانی که مشوق این طریقت سخت بودند، صمیمانه قدردانی کنم و برای این بزرگواران آرزوی توفیق داشته باشم.

سیدیونس ادیانی

ورکش لفور ۱۳۹۸/۹/۲۲

فصل اول - سیر حیات انسانی

اصل سرآغاز حیات

سیدعبدالوهاب فرزند فقیه و ادیب نامدار سیدیوسف و مشهور به سیدآقا کوچک حسینی شیادی است که در روستای «شیعه‌ده» بندپی بابل ساکن بود. ایشان چند برادر و خواهر داشت که همه از بزرگان عصر خود بودند.

اکنون از فرزندان هر یک از این بزرگان عالمان دینی و علمی و فرهیختگان بسیاری به وجود آمدند که هر یک نقش مؤثری در جامعه انسانی ایفا می‌کند و در شمار مفاخر ملی قرار دارند.

سیدعبدالوهاب از یکسو عالم دینی بود که مورد توجه و اقبال افکار عمومی قرار گرفت و دیگرسو عارفی محو در وجود حق بود. این ویژگی از او انسانی متمایز ساخت که هرچه می‌دانست از حق بود و سخن نیز از حق و به حق می‌گفت. او چنان در این دانایی عمیق غوطه‌ور شد که حق در جوهر وجودش نقش بست و انسانی خودساخته شد که روزگار از فراموشی او بازمانده و گویی هم اکنون حاضر است.

سید بزرگ در زمانش هم به عنوان عالم دینی شناخته شد و هم عارفی منحصر به فرد بوده است. او هرچند مانند همه بزرگان اسلامی به دانش علوم

اسلامی سخت توجه داشت، اما عمده خلاقیت و تفکر ایشان به عرفان الهامی، حقانی و قدسی معطوف بوده است.

سید عبدالوهاب با منطق شناخت در دایره حق حرکت می‌کرد و از چهارسوی حق بیرون نمی‌رفت. ایشان عاشق، شیفته و دوستدار حق بود و با این وصف عشق او نه از سر نابینایی که نشانگر برخورداری از تفکر و منطق مستدل روشنایی بوده است. او سمبل یک انسان حق‌شناس بود که از حق به حق سخن می‌گفت و همواره با تمامی امکانش از حق سخن گفته است. از نگاه دیگر چنان در حق غرق شده بود که جز حق نمی‌دید و بر این اساس بود که همه سخن از حق می‌گفت و سراسر سخن به حق می‌شنید و نمونه‌ای از انسانی بود که به تعبیر کلام الهی، بهترین گفتار را می‌شنید و از برترین آنها پیروی می‌کرد.^۱

ایشان حق را با منطق حقانی می‌شنید و با زبان حق از وجودش سخن می‌گفت و گویا سراسر وجودی حقانی شده بود. مردم او را مجسمه حق‌شناسی، حق‌گویی و حق‌شنوی می‌دانستند. این واقعیت موجب شد که مردم با همه عمق وجود خود سید قدسی را دوست بدارند و فرصت دیدارش را غنیمت بشمارند. این روند چنان تداوم یافت که هر کسی دوست داشت قدری از سیر منازل عرفانی او بداند تا از آن چشمه زلال حقیقت آبی بنوشد.

اصل سیر و سلوک

سید عبدالوهاب در گالشکلا لفور متولد شد. ایشان از پدری عالم دینی و عارف و نیز با مادری پاک سرشت تربیت شده است. ایشان مسائل علمی، دینی و عرفانی را از خانواده عالم و عارف شروع کردند و مدتی نیز در شهرستان بابل به ادامه تحصیل علوم دینی پرداختند.

۱. سوره زمر، آیه ۱۸.

سید عبدالوهاب بیش‌ترین دانش و عرفان را از پدر باسواد و دانای خود آموخت و متعاقب آن راه تحقیق و سلوک را در پیش گرفت. ایشان سال‌ها با خودشناسی، خودسازی و ممارست عمیق و مراقبت از خود از وجودش دانایی توانا و عارفی کامل و عمیق ساخت. ایشان برای دستیابی به این مقام با سیر منازل عرفانی از خود تجربه‌ای بس بزرگ برجای گذاشت که حاصل مراقبت مداوم از وجودش بود. سید بزرگ این مراقبت را از پدرش آموخت و در سوادها ساکن نشد و با هوشمندی آموخته‌ها را با محک قلب سلیم سنجید و به کار بست و شکل‌گیری این اصل بنیادین در حیاتش همه امتیاز اساسی سید دانا با دیگران بوده است.

از کارهای بسیار بزرگ ایشان روش علم‌آموزی در حد لزوم و حق‌شناسی بی‌پایان بوده است. او به دنبال نمایشی از مهتاب کاملی بود تا لااقل کورسویی از آن بیرون آید و محو زیبایی آفتاب جهان شود.

سید عبدالوهاب در این سیرو سلوک چنان گام‌های اساسی برداشت که نه تنها از کورسویی خرد گذشت که به قلب‌آگاهی نیز دست یافته بود. شاید بتوان گفت که تجربه زندگی ایشان نشانگر این واقعیت عمیق بود که با تفکر جامع بین خردآگاهی و قلب‌آگاهی جمع کرده است.

ایشان از یکسو فقه، اصول، تفسیر و ادبیات می‌دانست و دیگرسو از دانش منطق، فلسفه و کلام نیز برخوردار بوده است. کتاب‌های برجای مانده از کتابخانه ایشان نشانگر این واقعیت است که این حوزه از اندیشه و تفکر زمینه‌های تحقیقاتی مورد توجه ایشان و پدرش بوده است.

روایت‌های بسیاری از سید قدسی وجود دارد که از ایشان آثاری برجای مانده، اما تاکنون چیزی به دست ما نرسیده است. البته حاشیه نویسی بر کتابهای فلسفی، کلامی و عرفانی نشان‌دهنده عمق دانایی و نویسندگی ایشان است. این آثار در کتابخانه فرزند اهل علم ایشان سید عبدالغفار وجود داشته است که نگارنده آنها را مشاهده کرده و برخی از آن کتاب‌ها را در اختیار دارد.

نکته مهم‌تر این است که ایشان علم را برای علم یا عرفان را برای خود آنها نمی‌خواست و هدف از فراگیری علوم برای به کارگیری و عمل بوده است. البته آنچه که ایشان را عارف و دانا ساخت نه سواد عرفانی و علمی یا فلسفی که دریافتن مراتب حکمی و عامل بودن به آنها بوده است.

سید بزرگ روش سیر و سلوک علمی و عرفانی را خوب آموخته بود که آن عامل اساسی در توفیق ایشان بوده است. او بیش از آن که در دام دانایی از نوع باسواد بیفتد و گرفتار این دست‌اندازهای ذهنی شود، راه منطقی عمل را در پیش گرفته بود و به مراقبت عملی از خود پرداخته است. از نظر ایشان راه نجات یک انسان در عمل به امر حقانی است تا به تدریج آدمی سمبل حق شود.

از ایشان خاطره سفرهای عرفانی بسیاری برجای مانده که همگی تا به امروز حق حیات خود را حفظ کرده‌اند. این سفرها یکی از دیگری به مراتب جذاب‌تر و اثرگذارتر است و کسی نمی‌تواند از کنارش نادیده بگذرد و یا تأملی در آن نکند و از راهگشایی آنها چشم ببوشد.

سید دانا همزمان راه و روش رفتن به مقصد را شناخت و فرصت را از دست نداد و عمر عزیز و گرانبمایه خود را بیجا مصرف نکرد. او به نیکی فکر کرد، سخن گفت و به زیبایی هرچه تمام‌تر نیز عمل کرده است. با این حال او مجسمه عمل به حق و رهرو حقیقت اصیل بوده است.

سید قدسی در این عرصه چنان گام برداشت که مردم در سیمایش حق را می‌دیدند و وجودش را سمبل حق و حقیقت می‌دانستند. این ویژگی موجب شد که مردم از جاهای مختلف به دیدارش بشتابند و از ایشان در روند حق‌شناسی و حق‌گرایی کمک بگیرند.

مردم با دیدارش همزمان چند چیز را مشاهده می‌کردند:

الف) حق را در سیمایش می‌دیدند.

ب) برگی از حق را مشاهده می‌کردند.

ج) مفاهیم عمیق حقانی را از ذهن، خرد، فکر و زبان حقانی او می‌شنیدند. این احساس عمیق چنان در جان مردم نفوذ کرده بود که تاکنون حق حیات خود را حفظ کرده است. در این روزگار از آن خاطره‌های حقانی بسیار یاد می‌شود و مردم از صمیم قلب آن حقایق را می‌شنوند و خوشه‌ای از آن را بر می‌چینند تا از مواهب حقانی بهره‌مند شوند.

اصل نیایش

سیدعبدالوهاب سخن گفتن با حق و همسخن شدن با او را دوست داشت و چنان نماز بجا می‌گذاشت که گویی آخرین نمازش است. او فرصت‌ها را غنیمت می‌شمرد و نگران بود که شاید این امکان دوباره به ایشان داده نشود.

در آن دوره پر آشوب این اصل بزرگ شهرت یافت که سید فقط سیدعبدالوهاب بود و بس.^۱ او جامعیت متعالی براساس حکمت اصیل داشته است. البته منظور از این سخن نادیده گرفتن دیگر سیدها نبود و فقط گواهی دادن به پاکی و سرشت عملی این بزرگ‌مرد عرفانی بوده است.

دیگر اینکه گفته شد نماز سید را کسی نمی‌خواند و چنان نماز می‌گذاشت و غرق در ذات اقدس الهی می‌شد که به خوانش نماز شهرت یافته بود. او در موقع نماز خواندن سراسر توجه بود و این التفات عمیق او را به ذات حق و سرشت معنوی پیوند داده است.^۲

سید قدسی نماز را به اخلاص می‌خواند و با تمامی وجودش در محضر حق حاضر می‌شد. او در تنهایی‌های خود هم طولانی نماز به پا می‌داشت و هم با تمامی وجودش به نیایش حق می‌پرداخت و در نظرش جز حق کسی حاضر نبوده است.

۱. این نکته را شیرافکن محمدی از مادرش خدیجه بزرگی نقل کرده است.

۲. این واقعیت بارها و بارها از اهالی لغور شنیده شده است.

نفوذ نیایش سید قدسی همچنان با اثربخشی تداوم دارد و مردم از نیایش پاک او سخن‌ها می‌گویند که گویی هم اکنون پیش آنان حاضر است. مردم از نیایش ویژه‌ای سخن می‌گویند که در جان‌ها نفوذ کرده و همه را به حیرت و تفکر برانگیخته است.

مردم روزگارش نیایش ایشان را از لذایذ معنوی عصر خود به شمار می‌آوردند و از اینکه در این دوره کسی همپای او وجود ندارد، احساس شرم می‌کنند. با این حال سید قدسی احساس می‌کرد که حق نیایش پروردگار بجا آورده نمی‌شود و از این جهت سخت نسبت به حق احساس شرمساری می‌کرد و همواره بر دایره نیایش خود می‌افزود.

اصل دانایی

انسان در کشمکش ذهن و مغز سه نوع تعلیم باسوادی، دانایی و قلب‌آگاهی می‌بیند که هر یک از این آگاهی‌ها در سطوحی از زندگی لازم و مفیدند. اگر هریک به نحوی فراموش شوند، دیگری به سختی قابل یافتن خواهد بود.

سید قدسی در آغاز با باسوادی شروع کرد و به سرعت از دایره آن بیرون آمد. ایشان در تداوم حیات انسانی امر دانایی را دنبال کرد و تا پایان عمر با آن همسفر شد. در این میان آنچه که برای ایشان اهمیت داشت دانایی از نوع قلب‌آگاهی بود که با آن زندگی می‌کرد و به آرامش می‌رسید.

سید قدسی بخش اول از تعلیمات خود را در مراکز آموزش دینی آموخت و دو بخش دیگر را در محضر پدرش فرا گرفت. استادش صاحب سبک باسوادی بود. او هم می‌دانست که چه تعلیم می‌دهد و هم دریافته بود که این دانش‌ها به چه کاری می‌آیند و چه تأثیری در سرنوشت فرزندش دارند.

سید قدسی راه و رسم زندگی را از استادش آموخت و دریافت که باید به قلب‌آگاهی برسد. استاد از هر سه دانش برخوردار بود و شاگردی هم‌تراز خود تربیت کرد تا جایی که استاد با سفر به سوی حق نگران این واقعیت نبود که

حقایق قلبی او فراموش شوند. ایشان پس از خود عارفی با عرفانش به یادگار گذاشت که علاوه بر فقه، فلسفه، کلام و عرفان، حکمت نیز می‌دانست.

حکمت به روح بزرگ سید دانا منطق دانایی و زندگی آموخت. ایشان در سطح وسیعی می‌دانست که چه می‌داند و این دانایی به چه کارش می‌آید و چگونه باید آن را به کار گیرد. سید قدسی دیروز و امروز را می‌شناخت و با این منطق سرمشقی برای فردا می‌نوشت. ایشان همه دانایی‌ها را از استاد عارفش آموخت، اما در آموخته‌ها سکونت نکرد و فصول حیات متعالی پس از این دانایی گشوده شد.^۱ ایشان با مراقبه و مراعات اصول حقانی به این مقام بزرگ دست یافته بود که توجه به پاره‌ای از آنها برای انسان امروز لازم است:

اصل انسان ناب

عارف قدسی ذهن، مغز، قلب و خرد ناب دارد. او چنان ساخته می‌شود که هم خالص و پاک و هم ناب و بی‌آلایش است. او انسانی است که باید باشد و نه انسانی که به هر نحوی حاضر است.

عارف این خلوص و پاکی را با مراقبت از ذهن و مغز و عقل و حس به دست می‌آورد. او به راستی می‌داند که انجام هیچ کاری بی‌حکمت نیست و از این‌رو هر کاری را با حکمت آن انجام می‌دهد. با این نگاه خرد و احساس عارف در اختیارش است و از او فرمان می‌گیرند و اطاعت می‌کنند. این نکته رمز پایداری، پاکی و بی‌آلایشی عارف قدسی است.

سید معنوی سمبلی از انسان ناب و سلیم بود که سراسر وجودش را پاکی و بی‌آلایشی فرا گرفته است. ایشان پاکی را از راه فطرت طبیعی و از طریق مراقبت نفس به دست آورده است. او با مراقبت چنان سلامت نفس پیدا کرده بود که به مَثَل تبدیل شده است. بزرگان لغور، سوادکوه و بندپی بابل بارها گفته‌اند که

^۱. یونس ادیبانی، معمای دانایی، ص ۱۸۰ (نشر مهر توکل، ۱۴۰۰)

سلامت نَفَس سید قدسی را کسی نداشته است. ایشان چنان پاکی پیشه کرده بود که به اخلاص وجودی رسیده است.

سید قدسی پاکی و اخلاص را از پدرش به ارث برد و از او آموخت که چگونه زندگی کند و سرمشق نیکی برای دیگران باشد. ایشان علم و آگاهی را از او آموخت و با راهنمایی پدر در مسیر حق قرار گرفت. با این حال در راه نماند و راه را چنان در پی گرفت تا شکفته شود.

گفته شد که روزی سید بزرگ برای مراسمی دعوت شده بود که ناگزیر می‌بایست از رودخانه عبور کند. آب رودخانه بسیار بالا آمده بود و حتی با اسب هم عبور از آن دشوار شده است. همراه ایشان گفت آقا جان شما سوار اسب شوید و من هم کنار اسب حرکت می‌کنم. سید نپذیرفت و به ایشان گفت شما سوار اسب شده و از رودخانه عبور کنید. ایشان گفت همین که به فرمان سید قدسی از رودخانه با اسب عبور کردم ناگهان دیدم ایشان جلوی من ایستاده و منتظر رسیدن من بوده است.^۱

این اتفاق پدیده‌ای شگرف در تاریخ انسانی است که کمتر کسی می‌تواند آن را درک کند. با این حال این واقعیت نه حاصل چشم‌بندی که نتیجه مراقبت نفسانی و اخلاص وجودی و نیز پیوند عمیق با اصل یکتایی است که هر رخدادی به فرمان او پدیدار می‌شود و پایدار می‌ماند.

اصل خودشناسی

خودشناسی اصل نخست در خودسازی است. خودسازی سرآغاز شکل‌گیری ماهیت انسانی است. اگر انسانی خودسازی نداشته باشد با هر حیوان دیگر یکسان است و این اصل او را متمایز می‌کند و بر ضرورت خودتنهایی، بازگشت به خودِ اصیل و خودشناسی صحه می‌گذارد.

۱. این نکته را محمدرضا ساجدی که مدتی در منزل ایشان سکونت داشته روایت کرده است.

سید عبدالوهاب با اصل مراقبت و خودشناسی به اعماق هستی خود رسید و به درک درستی از وجود خود دست یافت. این آگاهی هم با خودآگاهی به خود و هم در فرآیند آگاهی به دیگری کمک کرده است. ایشان با این درایت هم خود، هم دیگری و هم جهان پیرامون خود را شناخت و با چشمان گشوده راه خود را پیمود تا به حقیقت اصیل دست یابد.

در عرفان از یکسو خودشناسی مرکز شناسایی خود و دیگرسو قلب هر شناسایی دیگر است. عرفا می‌گویند کسی که خود را نشناسد از دیگر شناسایی‌ها باز می‌ماند. ایشان با توجه به این اصل بنیادین به خودشناسی روی آورد تا فرایند حق‌شناسی ممکن و کامل شود.

سید قدسی با تمامی وجودش انسانی خودشناس و خودساخته بود. او به یقین می‌دانست که کیست و با این منطق ارزش‌های وجودی خود را به نیکی شناخت. ایشان با این شناخت راهی در خودآگاهی به خود یافت و سبیل انسان قدسی شده است.

این خودشناسی همراه با خودسازی به او قدرتی تازه و شگرف بخشید که دیگران را جدی بگیرد و اصل یکسانی را در حوزه انسانی با درست دانستن اعمال کند.^۱ گفته شد که در کنارش کسانی قدری تند مزاج بودند، اما ایشان با صبوری و مراوده میانشان ملاحظت برقرار می‌کردند. ایشان شکل‌گیری چنین حالاتی را بخشی از زندگی می‌دانستند و به راحتی با این موضوع هماهنگ می‌شدند و آن را امری غیرمترقبه یا چیزی سخت و دشوار نمی‌دانستند و با این واقعیت به راحتی کنار می‌آمدند که در این امر حکمتی وجود دارد که برای جامه واقعیت پوشیدگان که از حقیقت دور شدند پنهان و پوشیده است.^۲

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب ذهن بزرگ مراجعه نمایید.

۲. این کرامت نفسانی را سید یوسف از پدرش سید عبدالغفار نقل کرده است.

اصل علم یقین

یقین پایان تردید و سرآغاز پدیدار شدن آگاهی قلبی و فکری است. این اصل عمیق همواره با آغازی همراه بود که در نهایت رضایت و اطمینان قلبی را به دنبال داشته است.

یقین انسانی ممکن است از سنخ حقیقی، واقعی یا توهمی باشد. با این فرض هر یک از این احتمالات نوعی از فهم و مفهوم را شکل می‌دهند و میدانی از دید آگاهی به روی ذهن، مغز، خرد و قلب و نیز حس می‌گشایند. از نگاه برخی یقین غایت مراتب است.^۱

یقین ممکن است از نوع آگاهی یا وجودی باشد. اگر از نوع آگاهی باشد موجب اقناع خرد، قلب و حس می‌شود. چنانچه وجودی باشد به صورت طبیعی وجودش را در باور به خود یا دیگری به اقناع می‌رساند.

علم یقینی ناشی از استدلال فکری و منطقی است. این استدلال با هر دو سوی از عمق وجود خرد بر می‌خیزد و در کشمکش زبان واقع می‌شود. این علم در وضعیت پسا فکری ناشی از باسوادی بر مبنای اصل خواندن، نوشتن و گفتن است که از چرخش گفتارها و نوشتارها به دست می‌آید.

سید قدسی با توجه به این اصل واقع‌گرایانه در صدد شناخت بنیادهای حقیقت بود. ایشان در شناخت حق، وجود خود و دیگری را با منطق یقین می‌دانست. با این حال گفته‌ها و نوشته‌هایش از نوع شنیدن، خواندن، نوشتن و به تعبیری سودمحور نبود و همه گنج‌هایش با دانایی محوری معطوف بوده و با قلب سلیم سخن گفته است.

سید بزرگ آنچه از حق دریافت می‌کرد باور یقینی به آن داشت و می‌دانست که چه می‌گوید و از چه می‌گوید. علاوه آنچه از پیرامون حق سخن گفت به یقین دانسته است. یعنی او از چیزی سخن گفت که آگاهی یقینی

۱. خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، ص ۱۷۳ (نشر مولی، ۱۳۸۷)

نسبت به آن داشته است. شاید رمز اینکه باورهایش در جان مردم نفوذ کرد و همچنان سینه به سینه از او سخن به نیکی گفته می‌شود، ناشی از این واقعیتِ خوشی‌آفرین است.

اصل حق یقین

یقین حالت اقماعی در وجود آدمی به وجود می‌آورد. از یکسو پدیداری این حالت در حق گشایش حقانی ایجاد می‌کند و دیگرسو موجب یقین به وجود حق می‌شود. زیرا از حق یقینی سرچشمه یافت که تعیین‌کننده بنیاد چگونگی جهان هستی است.

حق یقین نشانه بارز حقیقت اصیل است. این یقین از آشکاری حقیقت پیدا شده است. با این حال ذهن انسان امروز بی جهت از حقیقت فاصله گرفت و به کژی راه افتاد و قامت برافراشت و سخت نگران‌کننده شده است.

سید قدسی در سیر منازل معنوی از حقی به سمت حق برتر رفته است. ایشان از حق مراتبی شروع کرد و به تمامیت وجود حق رسیده است. این حق دریای بیکرانی است که رودها در آن به هم می‌پیوندند، در حالی که پیوستن رودها چیزی بر موقعیت دریا نمی‌افزاید و نه از آن می‌کاهد. در هر حال وجود دریای هستی شاخص دریایی دارد که در هیچ مقطعی ناپدید نمی‌شود و همیشه جاودان است.

سید دانا در امتداد حیاتش منزلی را برای رسیدن به حق طی کرد تا جایی که گویی گوش و زبان او شده است. مردم زمانی که سخنان حقانی او را می‌شنیدند، آرام می‌شدند و برای تجدید شنیدن بی‌قراری می‌کردند. البته او شیوه معنوی را در پیش گرفت که برای همه آرامش‌بخش بود و همه انسان‌ها در سطوح مختلف با او ارتباط برقرار می‌کردند و مسرور می‌شدند.

سید قدسی چنان در حق سیر و سفر می‌کرد که همه جهان امکان را حق و از حق می‌دید. او علاوه بر این که برای بزرگان ارزش و احترام ویژه قائل بود برای

کودکان، نوجوانان و جوانان نیز ارزش مشابه قائل بوده است. این نکته بزرگ با روایت‌های متفاوتی بیان شده است.^۱

اصل عین یقین

عین یقین طرحی سراسر فراهم آمده از یقین ناب است. این آگاهی از مغز حقیقت هستی بیرون کشیده می‌شود و کسی که به آن دست یافته باشد، انسانی کامل شده است.

عین یقین هرچند ناشی از خرد و احساس و نیز قلب انسان است، اما تصویر جامعی از وجود حقیقت است. انسان با عین یقین از پوسته عبور می‌کند و به مغز حقیقت هستی می‌رسد، هرچند که آن را به شکل آگاهی در مدل مفهومی و معنایی نشانه‌گذاری کند.

عین یقین نشانگر درک حقیقت هستی است. این یقین با مکاشفه و الهام حقیقی به شکل امر واقعی به دست می‌آید. البته دستیابی به این حقیقت کاری سخت دشوار است که فقط اهل مراقبت نفسانی و دانایی می‌توانند گامی در این عرصه بردارند.

سید دانا چنان در حق یقین غرق شده بود که گویی در سحرگاهی به عین یقین رسیده است. این یقین نشانه روشنی از یقین حقانی است. او در این کشمکش با خود آگاهی به خود به دیگر آگاهی دست یافته است.

سید قدسی در کشاکش یقین به یقینی برتر دست یافت که عین یقین نامیده می‌شود. ایشان چنان به حق پیوست که خود نه حق یقین که عین یقین شده است. این ویژگی به صورت متفاوتی در کلیت و تمامیت وجودش مشاهده شده است.

۱. سیدصدرالدین حسینی که یکی از فرهیختگان خانواده بزرگ سیدآقا کوچک است به این روایت اشاره کرده است.

این نکته مهم را می‌توان در عبور ایشان در رودخانه همراه با سیلاب پیش‌گفته کشف کرد. البته این اتفاق فقط با فهم اصلِ عینِ یقین قابل درک خواهد بود و ذهن با ادبیات گفتاری و نوشتاریِ روزمره راه ورودی در آن نخواهد یافت و شاید هم به کلی قابل فهم و طرح نباشد.

اصل شهرت قدسی

انسان چنان است که گفته می‌شود نه چنانکه خود می‌گوید. انسان با فکر و عمل خود دیده می‌شود و دیگران درباره‌اش با همین اصل به داوری می‌پردازند و طبق آن در حوزه عمومی به شهرت می‌رسد.

سید دانا در جامعه لغور، سوادکوه و بندپی و میان ادیانی‌ها به «گت‌آقاجان» شهرت دارد و بعد از او کسی نتوانست این عنوان را تصاحب کند و به این مقام معنوی دست یابد. زیرا تاکنون کسی در سطح ایشان به لحاظ دانایی و مراقبت از نفس بر نیامد تا این عنوان برانزده وجودش باشد.

البته برخی درصدد تمرین برآمدند که افراد دیگری را جایگزین «گت‌آقاجان» کنند که هرگز نافع مقصود نبوده است. در نتیجه به سرعت به اصل بازگشتند و بر نفوذ معنوی بلامنازع سید بزرگ تا عصر حاضر گواهی دادند و از شوخی فرسوده در تاریکخانه ذهن دست برداشتند.

سید قدسی در یک نگاه برتر بزرگِ عرفای دوره خود و دوره کنونی استان مازندران است. بزرگی او نه فقط به افکار و گفتار که به عمل شگرف و ژرف او معطوف بوده است. ایشان به لحاظ نفوذ معنوی از میرحیدر آملی^۱ نیز سرآمدتر بوده است.

۱. میرحیدر آملی صاحب آثار متنوع عرفانی است که در این میان می‌توان به «نص‌النصوص فی شرح فصوص‌الحکم» محی‌الدین و «جامع الاسرار و منبع الانوار» اشاره کرد.

سید قدسی مردم را به میزان عمل دعوت می‌کرد و از دعوت با سخن به حد ضرورت بسنده نموده است. برای ایشان اصل روند خودسازی و نیز تأثیرگذاری برای احیای فطرت سلیم و طبیعی بوده است. مردم اغلب از نماز شب سید قدسی سخن‌ها گفته‌اند. نمازی که میانه شب شروع می‌شد و تا صبح سحری ادامه داشته است. ایشان چنان نماز می‌خواند که حس نماز خواندن آدمی را بر می‌انگیخت و دیگران را به نماز خواندن ترغیب می‌کرد و کسی مدعی نشد که ایشان کسی را به زبان دعوت کرده باشد. بارها اتفاق افتاد که سید قدسی شب را به صبح رسانده، در حالی که نخوابیده و نماز خوانده و عبادت کرده است.^۱

اصل بزرگی سید

انسان در آغاز نبود و در زمانی وجود یافت و سر برکشید و به بزرگی رسید. انسان بزرگی است که درک روشنی از بزرگی خود ندارد و نیک‌ترین آفریده در جهان‌های موازی است که اراده‌ای معطوف به خرد، قدرت و حکمت دارد. سید دانا به این اراده بزرگ معنایی دست یافت و کشف این ویژگی از وجودش نشانگرهایی از وجود انسانی را ترسیم کرده که بی‌بدیل است. نشانه‌هایی شگرف وجود دارد که سید پاک به این تراز بلند انسانی دست یافته بود و با هوشمندی به خیر بزرگ نائل شده است. او با این نیرو و امکان بزرگ وجود خود را احساس کرد و این ویژگی معنوی در اذهان انسان امروز نیز سایه انداخت و حاضر شد و همچنان حق حیاتش محفوظ مانده است. سید قدسی چنان بزرگ است که هر انسان بزرگی در اعماق وجودش فرو می‌رود و امکان سربلندی ندارد. او چنان عمیق است که در حقیقت جامع بزرگی انسان است. در وجودش آگاهی، ادب، اخلاق، انصاف و میانه‌روی به اندازه وجود

۱. این کرامت را سیدمحمد جعفر که برادرزاده سیدقدسی است بارها و بارها گفته است.

دارد و اصراری بر انباشتن بیش از اندازه دانش در ذهن نداشت و هرگونه دانش را برای عمل مناسب دانسته است.

سید معنوی اگر با دانشی مواجه می‌شد که قابلیت عمل نداشته یا فرصت عمل در آن به وجود نمی‌آمد، اصراری در فراگیری آن نداشت. از نظر او دانش میزان عمل است و عمل نیز تعیین‌کننده سنجش توانایی دانش است. ایشان دانش را نه برای دانش که انسان طلب می‌کرد تا به کارگیری آن موجب ارتقای وجود انسانی شود.

سید دانا دانش را در عرصه محدودی به شکل واقعی می‌آموخت و هر آنچه را که فرا گرفت به کار می‌بست. او به تجربه عملی سخت باور داشت که سید آفاکوچک سمبل فکر و عمل او بوده است. ایشان با این وصف تعلیم فکر، علم و اخلاق را مبتنی بر منطق عمل دنبال می‌کرد و به همین دلیل اغلب از رفتارهای عملی او سخن گفته شده است.

اصل ما کجائیم

هر انسان در جایی واقع شد که سکونت کرده است. با این حال پرسیده می‌شود انسان امروز در کجا ساکن شده است؟

انسان در جایی ساکن است که در آنجا زندگی می‌کند. در این صورت انسان در دو عرصه محسوس و معقول سکونت دارد و ساکن است. با این اصل زندگی انسان به دو نوع محسوس و معقول است. کشف این دو حیات و نحوه سکونت او در جهان واقع آدمی را در مسیر فهم واقعی قرار می‌دهد و از خیال‌انگیزی و توهمات بیهوده بیرون می‌آورد.

با این نگاه آشنایی با سید دانا به ما می‌گوید که کیستیم و در کجائیم. او در واقعیت‌های جهان به نیکی وجود خود را یافت و تصویر واقعی از خود و دیگری ارائه داده است.

سید دانا با سازوکار خودشناختن به شاخص‌های هستی خودتنهایی دست یافته است. او چنان زوایای درونی و بیرونی خود را شناخت که براساس آن خود واقعی را کشف کرده است. این اصل خود بودن اکنون وجودی ناب از سید قدسی به تصویر کشیده که آشنایی با او موجب می‌شود که آدمی به خودتنهایی ناب و اصیل دست یابد.

در این حالت اگر کسی بداند که کیست به نیکی در می‌یابد که کجاست. یعنی سکونت آدمی وضعیت حقیقی او را توضیح می‌دهد. سید دانا با کشف وجود خود به وجود دیگری دست یافت و عمری در خدمت انسان‌ها بود و آنان نیز مقامش را پاس داشته‌اند. به طوری که همواره به بزرگی، فضیلت و خیر از او یاد می‌شود و یادش جاودانه می‌ماند.^۱

اصل به کجا می‌رویم؟

چه کسی می‌داند که به کجا می‌رود؟ کسی که بداند در کجاست، به راستی می‌داند که به کجا می‌رود. این فهم اصیل و راه دستیابی به آن کاری سخت ناهموار و دشوار و در عین حال ممکن است.

سید دانا می‌دانست که کیست، در کجاست و به کجا می‌رود. این سه شناسه از نشانه‌های آگاهی و دانایی او به حساب می‌آیند. او برای این سه شناسه از یقین ساده به حق یقین و متعاقب آن به عین یقین رسیده است.

سید قدسی با راه‌یابی به این منازل انسانی دریافت که کیست و در کجاست و به کجا می‌رود. او به ما آموخت که نخست باید وجود خود را بشناسیم تا با شناسایی خود بدانیم که در کجائیم و در نهایت به کجا می‌رویم.

ایشان در یک کلمه با همه وجودش می‌دانست که در کجاست و بر این پایه دانسته است که به کجا می‌رود از این جهت هم مردم را برای دانا شدن به دانایی

۱. این جاودانگی هرچند تابع امر زمان و مکان بود، اما در فراسوی زمان نیز گذر کرده است.

دعوت می‌کرد که بدانند که در کجایند تا بیابند که به کجا خواهند رفت و هم میان بودن و رفتن روابط انسانی برقرار کرد تا در روابط منطقی دیده شود. سید قدسی با خودسازی دریافت که کیست، در کجاست و به کجا می‌رود. این سه اصل انسانی با هم مرادده واقعی دارند و همزمان نقش آفرینی می‌کنند. اگر هر یک نادیده گرفته شوند، دیگری از میان می‌رود و از کارآیی می‌افتد.

اصل از کجا آغاز کنیم؟

اصل بنیادین از کجائیم، در حقیقت تصویر بازگشت به خویشتن را سامان می‌دهد. زیرا از کجائیم به واقع پرسش از یک هویت پیچیده و ناشناخته است. این پرسش فکربرانگیز است و ذهن در مواجهه با آن به فهم تازه‌ای از واقعیت وجودی دست می‌یابد.

سید دانا با منطق قلب آگاهی دریافت که از کجاست. برای او اصل در کجایی سطوح مختلف فهم و مفهوم شده بود و با تمامی وجود و احساس خود می‌دانست که از کجاست و به چه سرچشمه‌ای وابسته است. این دانایی با اصل از کجایی از وجودش عارف و حکیمی تمام عیار ساخته است.

سید دانا براساس این اصل بنیادین می‌دانست که چه می‌داند و با این درایت بر چندی و چونی دانایی خود احاطه کافی داشته است. این دانایی موجب شد که بیش از دانایی خود احساس یا توهم دانایی نداشته باشد که خود شاه‌فخر دانایی است.

با این توصیف کسی که بداند از کجاست، راه بعدی خود را درست انتخاب خواهد کرد. یعنی کسی که برای پرسش از کجائیم؟ پاسخی پیدا کند، به پرسش بعدی می‌رسد که از کجا آغاز کنیم؟

سید دانا منطق عبور از این چالش پرسشی را کشف کرد و روزه‌ای در پرسش از کجا آغاز کنیم به وجود آورده است. او نخست دانست که کجاست و با این دانسته به جنگ نادانسته‌ای رفت که از کجا آغاز کنیم. ایشان با توفیق در

بخش نخست در بخش دوم به موفقیت بدیعی دست یافت و تا حدودی به معادله ایده آغاز و انجام هستی دست یافته است.

اصل چگونه آغاز کنیم

در چگونه آغاز کردن باید به امکان‌ها و ظرفیت‌های وجودی و انسانی توجه کرد. این واقعیت انسانی به خودی پدیده چگونه آغاز کردن را در سطوح متفاوت توجیه عقلانی می‌کند.

عارف قدسی با سیطره بر این دو واقعیت راهی در فراسوی زمان گشوده است. ایشان چنان سفر کرد که راه‌های رفته و نرفته را در خود فرو برده است. او دانست که در چه راهی است و به کجا می‌رود و این دانایی همراه با عمل از او وجودی ممتاز ساخته است.

سید قدسی با سیر معنوی و حکمت قدسی برای مسئله چگونه آغاز کردن پاسخی پیدا کرد و به حکمت پاک دست یافته است. با این حال برای دستیابی به این حکمت اصیل در مسئله چگونه آغاز کردن و اقدام به عمل نقش اساسی برای توفیق داشته است.

سید قدسی سفر قدسی خود را با سیر معنوی آغاز کرد و مراقبت از وجود انسانی را در دستور نخست قرار داد. ایشان با مراقبت از وجودش سیر منازل عرفانی را طی کرد و به مرور به حکیم ناب ارتقای وجودی یافته است.

مراقبت سید قدسی ناشی از این واقعیت بود که سیر معنوی از راه سیر مادی می‌گذرد. در عین حال سیر مادی نقش ابزاری بر عهده دارد و اصل سیر معنوی برای دستیابی به حالات قدسی است. با این نگاه اگر در سیر مادی مراقبتی انجام نشود، سیر معنوی دچار ترس‌ولرز شده و در نتیجه از مسیر حکمت معنوی دور خواهد شد و عواقب نامطلوبی برجای خواهد گذاشت.

عارف قدسی با این سیر معنوی بنا داشت که بنیان‌های حکمت قدسی را فتح کند و به گنج پنهان جهان هستی دست یابد. او با این دستیابی پاک و

بی‌آلایش و نیز با پیوستن به حکمت ناب به خیر بسیار دست یافت و با شنیدن صدای هستی به آن گوش داده است.

سید قدسی این حکمت ناب را با همسخنی در کلام وحی به دست آورده است. ایشان چنان با قرآن مأنوس شده بود که گویی نمادی از قرآن است. همراهی ایشان با قرآن چنان عمیق بود که حتی در خواب هم خوانش قرآنش شنیده می‌شد که این اتفاق در بیلاق «اسپه‌رز» رخ داد که مادر و فرزندش با آن مواجه شدند. شبی سید قدسی مهمان خانواده‌ای بود و فردا همین‌که سپیده دمید پسر سعی می‌کند واقعه شب گذشته را برای مادرش طرح کند، اما مادر مانع می‌شود و به فرزندش می‌گوید پسرم آنچه دیشب دیدی و شنیدی از اسرار است و نباید تا حیات سید معنوی گفته شود تا زمانش برسد.^۱

اصل خودآگاهی به خود

خودآگاهی به خود درآمدی برای کشف و فهم اصل خودتنبهایی است. خودتنبهایی به معنی خود واقعی است که پیراسته از هر نوع پوششی است. کشف این آگاهی ممتاز حتی برای خواص نیز کاری سخت و دشوار است.

با این منطق منازل آگاهی انسان سه جانبه است. یکی آگاهی با رویکرد دانایی و دیگر خودآگاهی به خود براساس منطق کشفی و سوم خودآگاهی به دیگری با شیوه اکتسابی است. در سازمان آگاهی هر یک درپچه‌ای به روی ذهن و خرد انسان می‌گشایند، اما خودآگاهی به خود به صورت طبیعی به خود واقعی نزدیک‌تر است.

سید دانا در چرخش آگاهی اول و سوم گرفتار نشد و با مرور آنها به خودآگاهی به خود رسید. او در عمق این آگاهی غوطه‌ور شد و با کشمکش‌هایی به خود واقعی انسان دست یافت.

۱. این واقعه را عطاء... ساجدی روایت کرده است.

با این کشف بزرگ بود که سید دانا به مراقبت از نفس خود پرداخت و تا پایان عمرش از این آگاهی دور نشده است. این آگاهی ذهن را به سرعت به سمت خدا آگاهی سوق می‌دهد و در آن حال نسبتی محکم بین خدا و انسان برقرار می‌شود که واقعیتی زوال ناپذیر است. ایشان با خداوند چنان ارتباط برقرار کردند که خدایی شد و مردم در سیمای او روح الهی را مشاهده می‌کردند و از صمیم قلب او را دوست داشتند و با صدای بلند به ایشان ابراز علاقه و ارادت می‌کردند.

مردم به منطق آگاهی و نفس سلیم سید بزرگ باور داشتند. کسانی که به خانه سید قدسی می‌آمدند بر روی زمین می‌نشستند تا شاید خاکی بر لباسشان بنشیند و از طریق این خاک پاک زمینه پاک شدن آنان فراهم شود. یعنی مردم با همه وجودشان سید معنوی را درک می‌کردند و می‌دانستند که چه می‌کنند و اساساً تعارف یا ریاکاری در میان نبود و در خانه او جز منافع معنوی و متعالی چیزی برای تصاحب وجود نداشت که بر سر آن رقابت کنند.

اصل کشف خودتنهایی

خودتنهایی به معنی کشفی عمیق از واقعیت وجودی خود است. این کشف هر انسانی را در مدار خودش قرار می‌دهد تا حالات وجودی او از دستور خرد، قلب و حس آگاهی نیفتد.

خودتنهایی در محضر حق یکتا قابل کشف و فهم است. این کشف به تدریج و با ممارست عقلی و قلبی و با پویش ذهنی فهم و مفهوم می‌شود. انسان با این کشف می‌فهمد که کیست، کجاست، به کجا می‌رود و چگونه باید آغاز کند تا فردایش بهتر ساخته شود.

سید عبدالوهاب سراسر انسانی حق مدار بود و در دایره وجودی حق حرکت می‌کرد و هرچه در جهان می‌دید با تمامی وجودش حق بوده است. ایشان خودتنهایی را نه در برابر حق که در دایره حق مشاهده می‌کرد. او هر چه را

می‌دید فقط حق بود و باور داشت که غیر حقی در جهان وجود ندارد تا قابل کشف، فهم و دیدن باشد و از امکان دسترسی آن سخن گفته شود.

سید پاک خودتنهایی را در تنهایی ناب مشاهده می‌کرد و دیگر خودتنهایی را پرتوی از وجودش می‌دانست. از نظر ایشان پرتوها و مراتبها حقیقت مستقلا ندارند و با او هر خودتنهایی امکان وجود و ظهور می‌یابد.

سید قدسی با کشف خودتنهایی از خودش مراقبت می‌کرد و درصدد پرواز وجود خود واقعی بر می‌آمد. او با پرواز معنوی واقعیت‌های وجودی خود را کشف می‌کرد تا در ذهنش چیزی پوشیده نماند که ناخوانده باشد. ضمن اینکه خوانش خوانش‌هایش اغلب بدون نوشته و حجاب سواد بوده است.

سید معنوی با این کشف بزرگ سیر منازل معنوی را آغاز کرد و به سر منزلی دسترسی پیدا کرد که به حق پیوسته است. ایشان با این کشف حقیقی خود واقعی خود را به دست آورده است. این کشف به او حق حیاتی داد که جامعه انسانی به وجودش اقبال نشان دهد و از خرمن وجودش خوشه‌ای برچیند و همچنان از آن بهره‌مند شود.

اصل مرکز توجه

خدا مرکز توجه عارف متعالی است. عارف با چنین توجهی به این عنوان برتر دست می‌یابد. اگر این توجه عمیق نباشد، عارف قدسی موضوعیتی ندارد.

توجه عارف متعالی براساس منطق آگاهی است. عارف با دانایی از حقیقت به حق توجه می‌کند تا دلیلی معقول برای ایده آغاز و انجام آفرینش پیدا کند. شاید راز توجه عارف به منطق، فلسفه و حکمت ناشی از این واقعیت است.

سید قدسی توجه ویژه به خدای دانا، توانا و قدرتمند داشت و سراسر وجودش را حق در بر گرفت. ایشان با عمل و رفتارشان اصرار داشت که نمادی از سخن حق شود و این واقعیت را با صدای رسا اعلام کرده است.

با این وصف برای سید پاک توجه به زمان نیایش با معبود بسیار اهمیت داشته است. ایشان برای اعلام نماز همیشه بر بلندی می ایستاد و با همه وجودش بانگ در می داد و سنت نیک اذان گفتن را پاس می داشت. اکنون سنگی که عارف بزرگ بر رویش می ایستاد و اذان می گفت وجود دارد، هرچند که در حال فرسایش است.^۱

سید قدسی با اعلام وقت نیایش بدون درنگی به نیایش می پرداخت و زمان را از دست نمی داد و در اول وقت نماز می گذاشت. نماز سید متعالی هم طولانی و هم با آرامش کامل بود و آدمی احساس می کرد که او با تمامی وجودش نزد حق حاضر است و در پیشگاهش به نیایش می پردازد.

سید پاک چنان با احساس نماز می خواند که گویی در همه لحظات خدا را می بیند و با خدایی که نزدش حاضر است سخن می گوید. ایشان با احترام و ارادت قلبی که ویژه مردان خداست از حق سخن می گفت و با تمامی خلوص در محضرش حاضر می شد تا دیگری در نظر نیاید که حجاب دیدار حق شود.

سید قدسی اذان گفتن را بسیار دوست داشت و همیشه بر بالای سنگی می ایستاد و با صدای بلند اذان می گفت. یا در ماه مبارک رمضان سحرخوانی انجام می داد و مردم را برای نیایش و شکر حقیقت یکتا بر می انگیخت.^۲

سید بزرگ مرد عمل بود و بیش از گفتار به کردار توجه داشته است. او به نیکی می دانست که دعوت با زبان به جایی نمی رسد و از این رو با منطق عمل مردم را به ایمان به خدای یکتا دعوت می کرد. شاید اعمال این شیوه بود که سید بزرگ را تاکنون در قلبها محفوظ و پایدار نگه داشته است.

۱. این سنگ در سال گذشته به بهانه بازسازی جاده روستای ییلاقی نجارکلا از دست رفته است.

۲. این کرامت را سید اسماعیل، سید محمد جعفر، سید جلال و سید یوسف بارها نقل کرده اند.

اصل به وقت سخن گفتن

عارف دانایی غیر از عارف گفتاری با عاشق زبانی است. این عارف بیش از اینکه عاشق باشد، انسانی فکور، دانا و تواناست. او در حقیقت حکیمی است که عارف نامیده می‌شود. بنابراین او با حکمتی سخن می‌گوید و با حکمت دیگر لب فرو می‌بندد و با حکمت دیگر دوباره سخن حکیمانه می‌گوید.

عارف قدسی می‌داند که هر کسی با زبانش گشوده می‌شود. زبان هرچند در تصور نخست کارکرد معنایی ندارد، اما نماد و نشان‌دهنده آن است. با این نگاه عارف بزرگ همیشه با دانایی سخن می‌گوید و خود عامل به آن است.

عارف دانا همین که از خود یا دیگری سخن گفته باشد، نشانگرهایی از وجود خود را به تصویر کشیده است. با این اصل منطق دانایی او را از نابینایی نجات داد و فقط به وقت گفتن سخن گفته است. او در حال سکوت به مراتب خشنودتر از حال سخن گفتن بوده است.

عارف قدسی در دایره حکمت واقع شده است. او با این خیر بسیار از پوسته سواد عبور کرد و به مغز دانایی و توانایی رسیده است. بنابراین سید قدسی با حکمتی سخن گفت و با حکمت دیگر سکوت کرده است.

سید قدسی در زمان گفتن سخن می‌گفت و با نگفتن سکوت می‌کرد. او با حکمتی سیال سخن می‌گفت و با حکمت سفت و سخت لب فرو می‌بست. سید انسانی زمان‌شناس بود که زمان گفتن و نگفتن را به نیکی می‌دانست و این اصل رمز پایداری ایشان شده است.

عارف بزرگ اصراری برای سخن گفتن نداشت. او چیزی را می‌گفت که درخواستی گفتن آن را ایجاب کرده و ایشان فقط حق گفتن را بجا آورده باشد. اگر این اصل نبود، اصراری به گفتن نداشت و اغلب سکوت می‌کرد و به یاد خدا و مردم بود.

سید قدسی به اندازه و میزان سخن می‌گفت و سخنش تعیین‌کننده بود. او سخن حق به حقیقت می‌گفت و آن را در سرای واقعیات انسانی می‌نشاند تا به کمک حق بیاید یا نشانگر حق باشد.

اصل در زمان بودن

دو اصل بنیادین زمانی و در زمان بودن از اصول برجسته انسانی به حساب می‌آیند. انسان با این دو اصل شروع می‌شود و آغازی برای پویایی از بسته به باز به صورت پیوسته است.

آغاز هر انسانی در گرو سکونت داشتن است. یعنی برای آغاز باید محل سکونت را شناخت تا با چشمان باز رو به جلو حرکت کرد و در چاله‌ها و سیاهچاله‌ها نیفتاد که برای انسان راهی سخت دشوار و ناهموار است.

سید بزرگ می‌دانست که در چرخش جهان و زمان امکان سکونت دارد. از این جهت حد و حدود خود را می‌شناخت و از حوزه فعالیت فکر و عمل خود واقف بود. او می‌دانست که در کیهان وجودی برای هر چیزی حد و حدود تعیینی وضع شد و همه جهان به میزان آفریده شده است و با این برداشت همه امور انسانی را در چهارسوی زمان و مکان توجیه می‌کرد.

این آگاهی به او قدرتی عمیق بخشید که در چهارسوی زمان آغاز کند. زیرا هر انسانی در زمان و با زمان است و گذر از آن برای او ناممکن است. در زمان بودن محملی برای آغاز کردن با آن است. البته سکونت انسان معطوف به فراسوی زمان است و از کجا آغاز کردنش نیز به این حقیقت زمانی بستگی دارد.

سید عارف به این حقیقت ناب دانا بود و توجه ویژه به آن داشته است و اغلب در جهان امکان و با تکیه بر آن در فراسوی می‌اندیشید. ایشان در زمان

سیری در فراسوی زمان داشت تا با حقیقت ناب پیوند یابد و به تعبیر عرفای بزرگ اصل کثرت در وحدت تحقق عملی یابد.^۱

از سوی دیگر بسیار روایت شده که سید قدسی از چهارسوی زمان گذر نموده و مسافت از لفور تا کربلا را در آنی از زمان طی کرده است. این دایره از حرکت نه فراسوی زمان که در چرخش زمانی صورت گرفته است. این واقعیت برخلاف دانش متعارف انسان است، اما اتفاقی است که در حوزه انسانی رخ داده است، هرچند که به سختی برای خرد متعارف قابل فهم و درک باشد.

۱. صدرالدین محمدابراهیم قوام شیرازی، اسفارالاربعه، ج ۲ ص ۱۱۸.

فصل دوم - سیر منازل حقانی

منزل شجاعت و دفاع از حق

سید دانا راهی را در پیش گرفت که به آن ایمان و باور قلبی داشته است. او در این کشاکش راه را می‌شناخت و به چندوچون آگاهی خود نیز باور داشته است. او به نیکی می‌دانست که به چه چیزی باور دارد و بر این اساس از باورهای خود دفاع سرسختانه عقلی، فکری و قلبی می‌کرد.

زمان رضاشاه که باور حجاب اسلامی دستخوش حمله شرورانه دستگاه جبار شده بود، سید دانا با راهبرد نرم به دفاع منطقی از شریعت حقانی پرداخت. در آن موقع داشتن حجاب برای خانم‌ها جرم تلقی می‌شد و اذان گفتن با صدای بلند در مساجد و دیگر اماکن دینی ممنوع شده بود.

رضاشاه به شهر شاهی (قائم شهر) کنونی آمده بود، دستور داد که تمامی روحانیان با خانم‌هایشان از همه شهرها و روستاها به این شهر بیایند تا هم عمامه‌ها را از سر روحانی‌ها بردارند و هم با برداشتن روسری‌ها از سر خانم‌ها کشف حجاب کنند.

سید قدسی از رئیسکلا لفور به قصد یک سفر بزرگ با خانواده‌اش به سمت شهر شاهی حرکت کردند. همسرش گفته که در مرتع آهه در راه رفتن به شاهی

بودیم که ایشان به درختی تکیه داد و لحظاتی به تفکر عمیق فرو رفته بود و به سرانجام کار می‌اندیشید.

لحظات بعد به من گفت آیا هیچ می‌دانی که ما به کجا می‌رویم؟ ما به جایی می‌رویم که عمامه را از سر من و روسری را از سر شما بر می‌دارند. همسرش گفت آقا جان اگر تو نخواهی نه عمامه تو را بر می‌دارند و نه می‌توانند روسری مرا بردارند. همسرش گفت در راه برجیما فرزند بزرگش سید عبدالغفار با ما همراه شد تا به گالشکلا رسیدیم. شب در گالشکلا ماندیم و فردا به لفورک رفتیم و همان روز به شیرگاه رسیدیم و اتفاق دردرس‌سازی نیفتاد که تحمل‌پذیر نباشد.^۱ سید پاک به وقت اذان ظهر بود که به شاهی رسید و طبق معمول بدون درنگی در قلب شهر بر بالای مسجد رفت و با صدای رسا اذان گفت. رضاشاه همین که صدای بلند اذان را شنید، گفت این شخص چه کسی است که بر فرمان رضاشاه فرمان می‌دهد و دستور داد که او را پیش من بیاورید.

سید قدسی که پیش رضاشاه رسید احترام شاهانه بجا آورد و بی‌درنگ با چند پرسش شاهانه مواجه شد. شاه گفت فرمان مرا چرا نقض کردی. سید قدسی در پاسخ گفت: آنچه من انجام دادم وظیفه من و شما بود، در حالی که فرمان شما فقط وظیفه بعدی برای من است. فرمان شما تابع زمان حال است و فرمان خداوند برای کل جهان و جاودان است. شاه در عمق این استدلال قوی درجا ماند و از پرسش ناپسند خود شرمسار شد.

شاه پس از شنیدن پاسخ‌ها و دلایل روشن سید قدسی به دیگر روحانیون گفت: این آقا آبرو و اعتبار شماست و من بخاطر ایشان همه شماها را بخشیدم و

۱. این روایت را سیدرضی فرزند سیدعبدالوهاب از مادرش نقل نموده و نویسنده استماع کرده است.

می‌توانید با داشتن عمامه و حجاب خانم‌ها به خانه‌هایتان برگردید. شاه با احترام از کنار سید قدسی گذشت، در حالی که ایشان مقام شاهانه را پاس می‌داشت.^۱

منزل اراده معطوف به حق

انسان‌ها قصدها و اراده‌های متفاوت دارند و هر کس به علایقی اراده آزاد خود را سامان می‌دهد و متناسب با آن تدبیر می‌کند. علایق انسانی نقش اساسی در چگونگی شکل‌گیری اراده‌ها دارند و به کمک انسان‌شناسی می‌آیند.

انسان‌ها به تناسب نیازها علایق انسانی را شکل می‌دهند. برخی علایق معطوف به قدرت دارند که آن را در سیاست و ثروت می‌جویند. برخی به دانش و آگاهی دادن به دیگری توجه دارند. برخی هم حق‌مدارانه عمل می‌کنند و اراده‌ای معطوف به دایره حقانی دارند.

سید قدسی سمبل اراده معطوف به حقیقت بود. او هر نوعی از نشستن، برخاستن، ایستادن و رفتن را معطوف به حقیقت می‌دانست و کاری را برخلاف اراده حق انجام نمی‌داد تا امر ناپسندی بر پسند چیره شود.

سید دانا گفتن و نگفتن را با جهت‌گیری حقانی دنبال می‌کرد. او چنان در سامانه حقیقت غرق شده بود که جز حق چیزی را نمی‌دید و احساس او چنین بود که جهان سراسر با حقیقت پوشیده شده است.

سید بزرگ اراده‌ای معطوف به حقیقت داشت. او اراده‌اش سراسر حق بود و جز حق به چیز دیگری توجه نداشته است. زیرا بنا به باورش چیز دیگری وجود نداشت تا توجهی را برانگیزد. با این حال اراده حقانی او چنان محکم و پیوسته به حق بود که همه اراده‌اش اراده حق می‌شد و با این اراده به وقوع می‌پیوست.

روایت شده شبی همسرش که می‌خواست فانوس منزل را روشن کند متوجه شد که در مخزن فانوس نفتی نمانده است و در خانه هم نفت تمام شده

۲. این روایت به تواتر به صورت نفی و اثبات موافقان و مخالفانی دارد که اغلب می‌گویند که چنین اتفاقی رخ داده است.

است تا فانوس را روشن کند. سید متعالی به همسرش گفت چرا فانوس را روشن نکردی. همسرش گفت فانوس نفت ندارد تا روشن شود.

سید با اراده قدسی آبی در مخزن فانوس ریخت و به همسرش با اراده معطوف به حق گفت فانوس را روشن کند. همسرش چراغ را روشن کرد و از این اتفاق دچار حیرت و شگفتی شد.^۱

این واقعه شگرف دهه‌هاست که سینه به سینه نقل می‌شود که با اراده معطوف به حق آب تغییر کارکرد داد و به صورت نفت مورد استفاده قرار گرفت. سید قدسی فقط با اراده حقانی توانست چنین تغییر کارکردی را به وجود آورد و جز این تلاشی ناممکن بوده است.

منزل ارزش نهادن به انسان

انسان نیک‌ترین و در عین حال داناترین آفریده در جهان هستی است. خدا همین که انسان را آفرید از او به عنوان نیک‌ترین آفریده یاد کرده است. زمانی که خداوند به ملائک امر کرد که بر انسان سجده کنند، آنان امتناع ورزیدند و گفتند آیا می‌خواهید آنان در زمین فساد کنند. خداوند فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.^۲

سید قدسی بر اساس این اصل انسانی و الهی ارزش ویژه برای انسان قائل بود. او می‌دانست انسان جانشین خداوند در زمین است و از این جهت هر انسانی مورد توجه و احترام او بوده است.

با این اصل از نظر سید قدسی هر انسانی دارای ارزش و کرامت انسانی است و باید مقامش پاس داشته شود. این احترام گذاشتن به انسان موجب شد همه انسان‌هایی که او را می‌شناختند، احترام ویژه برای او قائل باشند.

۱. این نکته را حاجی رجبی روایت کرده است.

۲. سوره بقره آیه ۳۰.

منزل باسوادی به میزان

منزل باسوادی ابزار مناسبی برای دستیابی به دانایی است. اگر باسوادی اصل قرار گیرد، دانایی از دستور خرد، احساس و اندیشیدن می‌افتد. اکنون دانشگاه و حوزه این وظیفه را برعهده گرفتند تا نسل امروز را باسواد کنند و در نتیجه از کارکرد اصلی خود دور افتادند و به سوادگاه و سوادکده تبدیل شدند.^۱

مشکل جامعه امروز این است که کسی تاکنون وظیفه دانا کردن مردم را بر عهده نگرفته است. مشکل اساسی‌تر این است که باسوادی چنان در جامعه انسانی سایه افکنده که دانایی در پس آن واقع شده و کارکرد خود را از دست داده و بیهوده شده است.^۲

از نگاه دیگر باسوادی گسترده از عوامل پوشش دستیابی به دانایی محسوب می‌شود. یعنی باسوادی بیش از حد از موانع اصلی تفکر و دانایی است. این مانع در عرصه تفکر نیز اثر منفی برجای می‌گذارد و با این رویکرد تفکر از گردونه دانایی بیرون می‌رود.

سید دانا در آن دوره متوجه این واقعیت تلخ شده بود و باسوادی را به اندازه لازم دنبال کرد و میزان را دانایی، خردمندی و قلب‌آگاهی قرار داده بود. او با اعمال این شیوه در چرخش زندگی در پوسته دانایی نماند و با عبور از باسوادی در چرخه دانایی قرار گرفت و تأمل در افکار انسانی را مجدانه دنبال کرد.

بر این واقعیت شگرف کتابخانه برجای مانده از ایشان و نیز حکایت‌ها و روایت‌هایی سینه به سینه نقل شده گواهی می‌دهند. ایشان بجای محصور شدن در پوسته آگاهی به مغز آگاهی دسترسی یافته است و نیز به منطق قلب‌آگاهی توجه کرده و همین اصل رمز دانایی و توانایی ایشان بوده است.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «معمای دانایی» مراجعه نمایید.

۲. این اصل با تفصیل بیشتر در کتاب «ایده انسان سیاسی» بررسی شده است.

دانایی سید بزرگ از نوع منطق قلب‌آگاهی بود و او همواره از این آگاهی قدسی مراقبت می‌کرد. ایشان مردم را به فراگیری این نوع آگاهی که ناشی از امر قدسی بود دعوت می‌کرد و این آگاهی را میزان و معیار دیگر آگاهی‌ها می‌دانست. شاید راز اینکه مردم از فرمانش پیروی می‌کردند ناشی از این دانایی عمیق بود که از قلبی به قلب دیگر انتقال می‌یافت و در نتیجه در متن تاریخ قلب‌ها برجای مانده است.

منزل دانایی تا فرجام

دانایی طرحی از حکمت اصیل و قلب‌آگاهی نشانگر مغز حکمت است. دانایی سرفصل‌هایی از حکمت بنیادین است. این دانایی روح و روان آدمی را با خود همراه می‌کند و در سفری بی‌پایان برای دانا شدن می‌رود.

حکیم این دانایی را با آغاز زندگی شروع می‌کند و تا پایان عمر با آن همراه می‌شود. او برای پدیدار ساختن این دانایی زمان نمی‌شناسد و اساساً روح این دانایی در زمان نمی‌گنجد، هرچند که با زمان راه می‌رود و همسفر می‌شود.

سید قدسی با گذر از روند باسوادی به چرخه دانایی پیوسته است. او در سرای دانایی ساکن نشد و آن را تا فرجام زندگی برای بهبود قلب آگاهی دنبال کرده است.

سید دانا این دانایی را با زندگی درآمیخت و حاصل تجارب زندگی او این دانایی را به سامان کرده است. ایشان هم خود از روزگار بسیار آموخت و هم دیگران را در سطوح مختلف تعلیم دانایی داد و هم راهی در فراروی امروز گشوده است.

سید بزرگ در مسیر این دانایی به دانایی الهی و شهودی رسید. این دانایی در حقیقت نوری است که در قلب آدمی روشن می‌شود. با این دانایی هم قلب عارف روشن خواهد شد و هم موجبات روشنایی دیگر قلوب سلیم را فراهم می‌کند.

سید قدسی آنچه می‌گفت در قلب فرود می‌آمد و همه شنوندگان یکسره مسحور افکارش می‌شدند و از گفتارش پیروی می‌کردند و آن را مغز دانایی می‌دانستند. این واقعیت زمینه‌ای را فراهم ساخت که گفتار و رفتار سید بزرگ الگوی عملی مردم زمانش شود و در این زمان نیز با حسرت از آن الگوی برتر انسانی سخن به میان آید تا درسی برای انسان آینده شود.

تاکنون دیده نشد کسی در گفته‌های سید دانا چون و چرایی کند و امر قلبی او برای همه مطاع بوده است. در این رابطه وجود روایت‌ها و حکایت‌های گونه‌گون نشانگر این واقعیت پُر مغز است که سید عارف انسانی دانا، توانا، حکیم و قدسی بوده است.

منزل آرامش روحی

عارف به عنوان یک اصل آرامش روحی و قلبی دارد و سبب یک انسان خوش و شاداب است. او عرفان شادان را نیک آموخت و در سرای حق با شادی نشست و برخاست می‌کرد و دوباره به راه می‌افتاد تا راه رفته ناتمام نباشد.

عارف متعالی با خصال آرامش روحی شناخته می‌شود. او در هر وضعی راضی و خشنود است و در هر موقعیتی با زمانه سازگار و ناسازگار کنار می‌آید. رحمت عارف از یکسو بر خشم او چیره است و همین اصل انسانی امتیاز برتر او محسوب می‌شود. دیگرسو به نعمت رحمت آرام است و به افراد پیرامون خود آرامش و تجدید حیات معنوی می‌بخشد.

سید قدسی از چنین آرامش روحی بزرگ برخوردار بود. او شتابی در گفتن و سکوت کردن نداشت و به نعمت رحمت اقدام می‌کرد و با منطق خرد و قلب از اقدامی دست می‌شست. او تابع منطق خرد، قلب سلیم، اندیشه و تفکر ناب بود.

سید قدسی چنان آرام بود که مردم آرامش روحی و جسمانی او را می‌ستودند و از این نعمت بزرگ در پیرامون خود شادمان و مفتخر بودند. او چنان زیست که

زندگی و آرامش او سرمشقی برای دیگران بود و مردم از این حیات آرامش بخش الگو برداری می‌کردند تا تجربه‌ای از چنین زیستنی داشته باشند.

روایت شده در کنار سید کسانی تندمزاج بودند و زودهنگام خشمگین می‌شدند، اما ایشان در برابر خشم آنان آرام بود و از خشم اطرافیان برای خودسازی استفاده می‌کرد. احساس سید بزرگ این بود که چنین خشمی برای او یک نعمت است که می‌تواند بر خشم خود غلبه کند و از فراموشی خود برحذر بماند. او مقام این نعمت بزرگ را بخوبی پاس داشته است.

سید دانا خود را در مواجهه خشم دیگران قرار نمی‌داد و به آرامی از کنارش می‌گذشت. او خشم را در آستانه رحمت فرو می‌برد و گویا خشمی در میان نبوده است. سید قدسی چنان نعمتِ رحمت را فرا گرفته بود که مجسمه‌ای از رحمت حق شده بود و خشم در وجودش به کلی ناپدید گردید. این ویژگی‌های خدایی از او عارفی بزرگ ساخت که خشم را در خود فرو می‌برد و رحمت و نیکی را در دستور کار قرار می‌دهد تا به صفات رحمانی آراسته شود.

منزل همزبانی با مردم

همزبانی با مردم بخشی از حکمت اصیل و پایدار انسانی است.^۱ این حکمت مبتنی بر خیر به ندرت به حکیمی داده شده است.

عارف همزمان دوست خدا و مردم است، هرچند که نوع دوست داشتن و منطق آن با ادبیات امروزی قدری متفاوت است. از نظر او خدا مظهر مهر، محبت و نعمت است. رحمت او برای همه جهانیان گسترده است و همه نعمت‌ها از وجودش بیرون می‌آیند. این نتیجه مانند اصل حقیقت امری منطقی و دوست‌داشتنی است.

۱. یونس ادیبانی، فهم حکمت انسانی صص ۵۰-۵۸ (نشر نقش جهان، ۱۳۹۸)

سید بزرگ با خدا و مردم هم‌زمانی داشت و هر دو در نظرش عزیز و بزرگ بودند. از نظر او عزت خدا امری اصیل و عزت مردم به واسطه عزت اوست. هم‌زمانی با مردم برای همراه کردن آنان است. او سمبل هم‌زمانی با خدا و مردم بوده است. شاید به دلیل خداپسندی همچنان مردم‌پسندی وجودش در تاریخ انسانی محفوظ مانده است.

مردم چنان از کرامات سید بزرگ سخن می‌گویند که گویی هم اکنون وجودش را مشاهده می‌کنند و در محضرش به نیکی یاد می‌کنند. مردم هم تاکنون ایشان را عزیز داشتند و هم از کرامات او بسیار سخن گفتند و این واقعیت خوش اصل تاریخی شده است.

من کسانی را دیدم که از او به عنوان انسان کامل سخن می‌گفتند و گویی پس از او دیگر انسانی با این حد و اندازه به وجود نیامده است. برخی ایشان را انسانی منحصر به فرد می‌دانستند که در مقیاس دیگر انسان‌ها نمی‌گنجد و در واقع گنجی در مخزن آفرینش بزرگ بوده است.

سید دانا از شگفتی‌های بزرگ این عصر بود. او چیزی از خود نمی‌گفت و گفته‌هایی که برجای مانده از ایشان گفته شده است. مردم همواره از حکیمی به بزرگی سخن می‌گفتند که هم‌زمان با آنان بود و تراز ویژه دیگری برای خود در نظر نگرفته است.

سید قدسی با مردم ساده و صمیمی سخن می‌گفت و اصراری به گویش نکته‌های رمزی و اشاره‌ای نداشت. او با همه عمق وجودی و وسعت معنایی به زبان رسمی مردم سخن می‌گفت که مردم نیز با آن سخن می‌گفتند و مفاهیم و معانی ذهنی را به دیگران انتقال می‌دادند.

سید بزرگ سخنی نمی‌گفت که برای مردم غیر قابل فهم باشد یا فهم آن بسیار دشوار به نظر آید. او چنان با مردم سخن می‌گفت که زندگی می‌کرد و همین رمز پایداری زندگی و مرگ او شده است. یعنی سخن و عمل او با یکدیگر سازگار بودند و بین آنها تعارضی وجود نداشته است.

منزل نرم‌خویی

عیار عارف با نرم‌خویی سنجیده می‌شود و او به نرمی سخن گفته و عمل کرده است. عارف به تدریج از عرفان به سرای حکمت می‌رسد و از پوسته عبور می‌کند و به مغز حقیقت دست می‌یابد.

نرم‌خویی از نشانه‌های ممتاز عارف معنوی است که موجب حضور مردم پیش او و خود نیز پیش مردم می‌شود. این نرم‌خویی ناشی از دل‌بستگی به حق ناب است.

از نظر عارف قدسی این اصل انسانی از وجود حق فرود آمد و در این سرای اهمیت دو چندان یافته است. با این وصف حق سراسر وجودش را نماد نرم‌خویی کرده و دلیلی برای سختی و سفتی ندیده تا از خدا و مردم فاصله پیدا کند.

زندگی عارف روان، سیال و منعطف است. او انسانی سازگار و منطقی است و در مواجهه با کسی قرار نمی‌گیرد که نرم‌خویی وجودش بشکند. او انسانی تمام است که تحمل وجود دیگری برای او ساده، صمیمی و روان است.

عارف زندگی و مرگ را ساده می‌گیرد و با اصل سادگی با آنها همسفر می‌شود. او در جایی ساکن نمی‌شود و فقط ممکن است با هر حقیقتی همراهی کند و راه خود را در پیش می‌گیرد.

سید قدسی از ویژگی برتر نرم‌خویی برخوردار بود و همین اصل توجه دیگران را به خود معطوف کرده است. مردم اغلب از نرم‌خویی ایشان حکایت‌ها دارند و روایت‌های آنان از او بسیار نرم، روان و صمیمی است.

نرم‌خویی و مهربانی دو شاخص ممتاز فردی و اجتماعی عارف قدسی بودند. این دو ویژگی ارتباط مردم با او را ساده‌تر کرده و راه سخت و دشوار را به نرمی هموار نموده است.

ایشان با اصل نرم‌خویی مردم‌پسندی را در دستور کار قرار داد و مردم نزد او و خود نیز نزد مردم حاضر شده است. این ویژگی بنیادین ناشی از حضور پایدار

او نزد حق بوده است. ایشان در این احوال ممتاز چنان غرق شده بود که سمبل انسان پاک سرشت شده است.

منزل مردم‌پسندی

مردم‌داری در جامعه انسانی اصل ممتاز و درآمدی برای مردم‌پسندی است. در روند مردم‌داری رعایت حق و حقوق مردم اصل اول است. آدمی بیش از آن که وظایفی برشانه مردم بگذارد باید به حق و حقوق آنان توجه کند. یعنی نه باید باری بر دوش مردم باشد و نه میان باری قرار گیرد و همه باید تلاش کنیم که باری از دوش مردم برداریم و زندگی و مرگ برای آنان ساده شود.

عارف در ابعاد مختلف حقوق انسان‌ها را رعایت می‌کند و در این تکاپو به حکمت می‌رسد. عارف حقیقی نه تنها باری بر دوش مردم نمی‌نهد که باری از دوش آنان بر می‌دارد و او ساده‌پسند، ساده‌زیست، خوش‌سخن، خوش‌منطق، خوش‌قلب و خوش‌فکر است.

عارف با این روش نه تنها در حق مردم اجحافی نمی‌کند که در همه امور انسانی از حق و حقوق مردم مراقبت می‌کند. خدا هرچند که از حق خود می‌گذرد، ولی گذشت حقوق مردم به خودشان مربوط می‌شود و کسی نمی‌تواند دیگری را ملزم کند که از حق خود بگذرد. بنابراین کسی مردم‌پسند می‌شود که پیش‌تر مردم‌داری کرده باشد.

این دو ویژگی اساسی در ابعاد مختلف در سید بزرگ جمع شده بود. او با اصل خودسازی طبق منطق حقانی عمل می‌کرد. از نگاه دیگر مراقبت از حقوق مردم موجب شد که مردم‌پسندی سید دانا فراگیر شود و مقبولیت عمومی پیدا کند.

سید قدسی از دو جهت مردم را دوست داشت. یکی از باب اینکه همه انسان‌ها از خدای واحدند و نیک‌ترین آفریده و جانشین او در زمین هستند و دیگر مردم را به لحاظ هم‌نوع بودنش دوست داشت.

این دو ویژگی برتر از سید بزرگ نمونه‌ای از مردم‌داری و مردم‌پسندی منحصر به فرد ساخت. با این حال مردم‌پسندی ایشان در گرو مردم‌داری براساس اصلِ خدایی و انسانی بوده است.

سید قدسی برای مردم دو اصل بنیادین رعایت حقوق و مراقبت از آن را در دستور کار قرار داده بود. این امر تصویری از ایشان ترسیم کرد که تاکنون مردم‌پسندی او معقولیت و مقبولیت خود را حفظ کرده است.

منزل دوستداری و صمیمیت

در عرفان دوستداری و صمیمیت دو اصل بنیادین از انسانِ متعالی محسوب می‌شوند. این دو اصل بنیادین در طرح انسانی و انسان‌نمایی نقش اساسی برعهده دارند. از نگاه دیگر این دو اصل در پدیداری و پایداری ملازم یکدیگرند که حضور یکی وجود دیگری را در عرصه انسانی ایجاب می‌کند.

در فرهنگ انسانی مسئله دوستداری اصلی لازم و حیاتی است و در صورت پدیداری ممیز انسان با دیگر جانداران خواهد شد. با این نگاه کسی که دوستدار خود و همنوع نباشد، از مدار انسانی بیرون رفته است. زیرا دوستداری انسان ترسیم‌کننده خصال انسانی است.

در انسان مسئله وفا و صمیمیت به احساس انسانی وابسته است. این ویژگی حالت مشترک انسان و حیوان است. یعنی در هر جاننداری نوعی از احساس صمیمیت و وفا مشاهده می‌شود که ویژگی حداقل آن در خانواده‌ها چشم‌انداز ویژه یافته است.

انسان با منطبق عقل عملی و قلب سلیم دوستداری و صمیمیت را تدبیر و مدیریت می‌کند و در ابعاد مختلف تابع اصول عقلانی است. او در این دو بخش علاوه بر احساس از خرد کمک می‌گیرد و می‌داند که اصل خردمندی و تفکر در وجود انسان تعیین‌کننده است.

دو اصل دوستداری و صمیمیت از نشانه‌ها و شاخص‌های ممتاز انسانند. با این اصل عارف به مثابه یک واقعیت دوستدار صمیمی انسان است. سید قدسی هم انسان‌ها را با صمیمیت دوست داشت و هم آنان دوستدار و عاشق او بودند. ایشان دوستی را به قلب‌ها پیوند زده بود و در قلب‌ها نفوذ کرده است. این نفوذ چنان عمیق و گسترده بود که تاکنون در لایه‌های مختلف انسانی تداوم یافته است.

مردم از یکسو در سطوح مختلف وفا و صمیمیت سید قدسی را دوست داشتند. دیگرسو دوست داشتن وجودش فاقد هرگونه آلاشی بود و انسان‌ها را از صمیم قلب دوست می‌داشت و با همین ویژگی دوست داشتن او در اذهان عمومی برجای مانده است.

سید قدسی هم زود هنگام با انسان‌ها ارتباط صمیمی برقرار می‌کرد و هم رابطه دوستی را براساس نفوذ در قلب‌ها پیوند می‌داد. این دوستی چنان تداوم پیدا کرد که به وفا و صمیمیت پایدار رسید و در نتیجه مردم او را در قلب خود جاودانه نگه داشتند.

مردم بسیار علاقه داشتند که دوست سید عارف باشند یا دوستی با او را تجربه کنند و صمیمیت انسانی او را بچشند. با این وصف دوستی سید بزرگ در حقیقت براساس اصل وفا و صمیمیت پایدار بوده است. ایشان چنان اعتباری میان مردم داشت که اگر کسی هم منسوب ایشان بود، مورد لطف مردم واقع می‌شد و تاکنون نیز این روال جریان دارد.

منزل ثبات در روش

حکیم انسانی خردمند، سخت‌باور و منطقی است و همین که به چیزی با منطق عقل و قلب سلیم باور کند به سختی از آن دل می‌کند. حکیم در سرای معنوی همراه با اصول و منطق مادی سیر می‌کند تا عارف قدسی به معنی عمیق کلمه

در جهان هستی شود و جهان را چنان ببیند که هست نه چنانکه خود دوست دارد، با تصورات ذهنی بر آن تحمیل کند.

عارف قدسی در روش حقانی خود ثابت قدم است. ثبات او به گونه‌ای است که دستخوش ناپایداری‌ها نمی‌شود. با وجود این او می‌داند که چه چیزی را دانسته و به چه چیزی باور پیدا کرده است.

عارف دانا هم می‌داند که چه می‌خواهد، هم دانست که در کجا ساکن شد و هم به کجا در حال رفتن است. با وجود شکل‌گیری این دانایی‌ها جریان لغزش و اضطراب برای حکیم قدسی فرضی بیهوده است. زیرا ثبات و بی‌ثباتی‌ها در جهان حکیم فرو می‌روند، هرچند که بی‌ثباتی‌ها وجود کم‌تری دارند.

سید قدسی با راهنمایی سید آقا کوچک راهش را انتخاب کرد و دانست که با روش حقانی در مسیر حق می‌رود. این دانایی موجب شد که در راه مستقیم ثبات داشته باشد و مانند حق در روش حقانی پایدار بماند.

اکنون آنچه که موجب به نیکی یاد کردن سید بزرگ شد ناشی از روش حقانی، حق‌مداری و ثبات در حقیقت بوده است. مردم ایشان را با خصال حقانی می‌شناسند و با سیطره یافتن حق و روش حقانی در وجودش از او به بزرگی و نیکی یاد می‌کنند.

مردم سید قدسی را مجسمه حق می‌دانستند و راه و رسم او را سمبل حق به حساب می‌آوردند. این برداشت نیز اکنون مانند گذشته وجود دارد و مردم رمز پایداری و نفوذ معنوی ایشان را در روش حقانی، حق‌مداری، ثبات حقانی و جاودانگی در حق می‌دانند.

شاید در یک کلمه بتوان عمق سخن را گفت که با سید دانا چرخه حق، روش حق، پایداری در حق و ثبات در حق مشاهده می‌شود. او ثبات در حق را به نرمی هرچه تمام‌تر دنبال کرد و پس از دهه‌ها همچنان نفوذ وجودی خود را در قلب‌های مردم سوادکوه، بندپی و تاحدودی قائم‌شهر و بایل حفظ کرده است.

منزل نفوذ در قلبها

در حوزه انسانی عارفِ رحمت بر قلبها نفوذ می‌کند و از قلبها فرمان می‌گیرد. او می‌داند که فرمان قلب متکی به اصلِ صمیمیت و معطوف به نعمتِ رحمت بر تمامی اشیاست.^۱

قلب از نشانه رحمت حق است. قلب به تدریج و ممارست در کار نیک در حقایق نفوذ کرده و نه تنها آدمی را دانا می‌کند که خود نیز سراسر دانای ناب است. شاید در این سطح دانایی بتوان از مغز دانایی سخن گفت که جوهر حقیقتِ اصیل است.

حقیقتِ قلب آرام و ناآرام درصدد آرامش انسان است. حالات قلب در همه سطوح آدمی نفوذ می‌کند و هر وضعیتی از آن انسان را در موقعیت جدیدی قرار می‌دهد و کسی را راه فراری از این واقعیت نیست.

با این وصف با قلب بودن نه سواد می‌خواهد و نه دانایی و بود و نبودشان تأثیری در نفوذ قلبی ندارد. قلب هرچه پاک‌تر و ناب‌تر باشد، به مراتب با نفوذتر است. در عین حال قلب‌آگاهی به کمک قلب انسانی می‌آید و او با دانایی در راه دانایی می‌رود، هرچند که سواد در کار نباشد.

نفوذ قلب انسانی در هم‌پیوندی با حقیقت اصیل است. این قلب از حقیقت فرمان می‌گیرد و به حقیقت فرمان می‌دهد. اگر دمیده شدنِ روح حقیقت در آدمی کمرنگ شود به تناسب از حقیقت ناب فاصله می‌گیرد و در نتیجه قلب از نفوذ واقعی خود باز می‌ماند.

با این حال نفوذ در قلبها فقط با روح و منطق قلبی ممکن می‌شود. این نفوذ با تمرین و ممارست حکیم قدسی به دست می‌آید و به سختی از دست می‌رود.

۱. محی‌الدین ابن عربی، فصوص‌الحکم، ص ۱۱۷.

سید خردمندی دانا، توانا و با نفوذ معنوی عمیق و تأثیرگذار بود. نفوذ او نه تنها از خرد که ناشی از منطق فکر و قلب نیز بوده است. یعنی وجودش به حکمت اصیل و ناب آراسته شده است.

سید قدسی در پویش‌های حکیمانه به سرعت از چرخش خرد عمومی عبور کرد و به منطق قلب پیوسته است. این پیوستن به شکلی بود که گویا همه وجودش قلبی شده است.

سید عارف با منطق قلب از وجدان و انصاف سخن می‌گفت و همواره سخن به گویش قلبی گفته است. این ویژگی از او عارفی برجسته و الهی ساخت که عنوان عارف قدسی برای او پسندیده شده است. با این رویکرد عارف قدسی کسی است که در قلب‌ها نفوذ کند و بر قلب‌های سلیم فرمان حکیمانه دهد و خود نیز فرمان از قلب سلیم گیرد که به حکمت و خردمندی نزدیکتر است.

منزل سخن گفتن با قلب

عارف متأله وجودی سراسر قلبی است. قلب سلیم عارف برخلاف مغز مرکز حیات است. او با منطق قلب سخن می‌گوید، سکوت می‌کند، می‌نشیند، بر می‌خیزد و دوباره به راه می‌افتد تا در راه نماند.

عارف از قلب خود مراقبت می‌کند که فراموش نشود تا خرد و احساس برجای آن ننشیند. او با منطق قلب فرود می‌آید، حاضر می‌شود و در سکوتی آرام دوباره به راه خود می‌رود.

عارف قلب را لایه لایه می‌گشاید و روزه‌ای از امید به وجود می‌آورد و بیدار می‌شود. قلب او گشاده، مهربان و تحمل‌پذیر است.

با این حال سید قدسی نمونه روشنی از قلبی بودن است. او عارف قلبی و حکیمی آراسته به حکمت قدسی بوده است. سید بزرگ سخن به منطق قلب می‌گفت و با همین منطق سکوت می‌کرد.

سید دانا همیشه از قلب با منطق قلب سخن گفت و سخن او از قلب و با منطق قلبی همراه بوده است. او چنان سخن می‌گفت که روح سخنش در قلب‌ها نفوذ می‌کرد و تأثیرات عملی در حوزه انسانی برجای می‌گذاشت. این تأثیرات چنان عمیق بود که هنوز نشانه‌هایی از آن در اعماق قلب‌ها حاضر است.

سید قدسی قلب سلیم، پاک و بی‌آلایش داشت. قلب او در همه حال سیال، منعطف و روان بوده است. ایشان در ابعادی متفاوت تلاش می‌کرد که مردم به قلب سلیم دست یابند و سالم زندگی کنند. دعوت او با قلب سلیم از ناحیه قلب پاک بود و مردم را با قلب سلیم به سلامت قلبی دعوت می‌کرد تا به حیات قلبی دست یابند.

سید قدسی با قلب سلیم به حیات قلبی دست یافته بود و همین اصل رمز تداوم حیات ایشان در گذر تاریخ شده است. اکنون مردم از ایشان به مجسمه قلب سلیم یاد می‌کنند تا جایی که همه گفتار، رفتار و پندارش سراسر قلبی و آمیخته به منطق فکر بوده است.

منزل سفر و تصویر

سفر ذهن را گشاده و مغز را فربه و خرد را سیال و احساس را شکوفا می‌کند. سفر برای گشوده شدن لایه‌های ورودی ذهن انسان است. اگر سفری از این موهبت بازماند فقط به یک رفت و آمد محدود بسنده شده است.

سفر عارف قدسی نشانه‌های تصویری او را برجای می‌نشانند. عارف در این سفر با حقایق هستی همراه می‌شود و با همراهی به آنها دست می‌یابد. او در سفر هم همراهان خود را می‌شناسد و هم متوجه حضور اشیای پیرامون خود می‌شود و هم وزن خود را در این جهان میزان می‌کند.

سفر به تنهایی اهمیتی چندانی ندارد و اصل نوع سفر و دریافتن مسیر راه است. با این حال ممکن است انسان بسیار در سفر باشد، اما سفری نداشته باشد و شاید هم با سفری بسیار سفر کرده باشد.

سید قدسی در یک سفر معنوی جاودانی شده است. همراهان در همسفری با ایشان احساس غرور می‌کردند که با چنین انسان بزرگی همراه شدند و از فیض وجودش بهره‌مند می‌شوند. جالب اینکه آنان خود سید پاک را دعوت کردند و او نیز در این سفر همراهی آنان را پذیرفته است.

از آن سفر خاطره‌هایی برجای مانده که یکی از آن تصویری است که از واقعیت آن سفر حکایت می‌کند. از سید یک تصویر به یادگار مانده که نماد آن سفر بزرگ معنوی است. همراهان و علاقه‌مندان تصویر سید از خاطرات سفر بزرگ حکایت‌های بس شگرفی نقل کردند که نشانگر بزرگی روح او است.

در سفر مشهد اتفاق شگرفی رخ داده است که همچنان از آن به بزرگی یاد می‌شود. در این سفر که وقت نماز رسیده بود سید قدسی از راننده خواست که در جایی برای نماز توقف کند، اما راننده نپذیرفت و با ناراحتی راه را در پیش گرفت و هنوز قدری نرفته بود که ماشین بی‌درنگ خاموش شد. سید قدسی به نماز ایستاد و همین که نمازش تمام شد از راننده خواست ماشین را روشن کند و به سفر ادامه دهد. راننده گفت ماشین خراب شده و حرکت نمی‌کند و تلاش ما هم بجایی نرسید. سید پاک گفت حالا اگر بخواهی روشن می‌شود. راننده با بی‌میلی به سمت ماشین رفت و ماشین را روشن کرد. با روشن شدن ماشین راننده و همراهان در شگفت ماندند و این حکمت الهامی بارها و بارها در محافل اهل دل نقل می‌شود.^۱

سید قدسی فقط همین سفر را در کارنامه سفر خود داشت و سفر دیگری را دنبال نکرد. او بیش از سفر تصویری به دنبال سفر وجودی بود که نشانگر جوهری از احساس انسانی است. اکنون این جوهر وجودی در میان انسان‌ها بی‌رنگ شده و از موقعیت انسانی فرو افتاده است. امروزه وضع به گونه‌ای شده که سفر تصویری بر سفر وجودی سیطره یافته است.

۱. این روایت را علی‌گل که یکی از همراهان سید قدسی در سفر مشهد رضوی بود، گفته است.

منزل توکل و امید

انسان با پویش جوهری شناخته می‌شود و شناخت این پویش دریچه‌ای برای ورود به آگاهی انسان است. این پویش از بسته به باز به صورت پیوسته است.

پویش جوهری با توکل روند امیدوارانه را دنبال می‌کند. این پویش شاخصی برای امید داشتن به حیات مادی و معنوی است. از نگاه دیگر امید رگه حیات پویش انسانی و تداوم آن در چرخه وجودی است.

پویش انسانی شاخص ممتاز برای پدیدار شدن روند آگاهی و گواهی است.^۱ با این شاخص هویت انسانی گشوده می‌شود و او در ابعاد مختلفی دیده خواهد شد.

با این حال گشوده شدن انسان هرچند با پویشی صورت می‌گیرد، ولی هر پویشی به توکل و امید انسانی معطوف است. امید رگه حیات پویش است و چرخش توکل نه نشانگر دوری جستن از خرد که به کار گرفتن آن است.

سید قدسی چنان در عرصه انسانی پویش امیدوارانه داشت که توجه دیگران را در سطوح مختلف بر می‌انگیخت. پویش او معطوف به خرد و سراسر امری معقول بوده است. ایشان با امید کارش را دنبال می‌کرد و انجام هر کاری را با توکل مد نظر داشته است.

سید توکل را در امور انسانی به معنی تقویت روح انسانی و موجب قوام فعالیت‌ها می‌دانست. او پیش از انجام هر کاری آن را به ذهن و قلب می‌سپرد تا داوری این دو ممکن باشد. در عین حال مراقبت‌های بشری را با امید دنبال می‌کرد و با توکل به حق اطمینان خاطر بیش‌تری به دست می‌آورد.

سید قدسی با تمامی وجود قلب و سیمایی امیدوارانه داشت. ایشان با امید به خدا و با توکل به او دل می‌سپرد. جالب اینکه ایشان با همین ویژگی شناخته شد و مردم با این اصل اساسی او را می‌شناسند.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «تالار آگاهی و گواهی» چاپ دوم جلد اول مراجعه نمائید.

سید معنوی دل سپرده به خدا بود و امور انسانی را در تنگناهای وجودی خود گرفتار نمی‌کرد. ایشان در عین باور به اراده آزاد، اختیار و امکانی از انتخاب میان آنها تلفیقی ایجاد کرد که سراسر تسلیم پروردگار بوده است.

منزل یأس و ناامیدی

عارف با امید به حق یأس و ناامیدی را از میان بر می‌دارد. او می‌داند که امید شاه‌فتر حیات انسانی است. با این حال چنانچه امید رخت بر بندد، حیات در تداومش دچار مشکل اساسی می‌شود.

انسان از دریچه‌ای با یأس و دریچه دیگر با امید زنده است. این دو از ویژگی اساسی انسان به شمار می‌روند و چنان نیست که کسی به کلی فاقد یأس یا امید انسانی باشد.

عارف با منطق امید زنده است. او با این حضور یأس را از دستور می‌اندازد و به صورت طبیعی از آن فاصله می‌گیرد. یعنی تلاش می‌کند که امید بر یأس سیطره یابد و نقش آن در حیات انسانی کمرنگ شود.

در این وضع عارف قدسی به حق امیدوار و پایدار است. یعنی جریان یأس و ناامیدی در حیات عمومی انسان سخنی ناآشناست.

سید قدسی یأسی از امید به حق نداشت و ناامیدی را گریز از راه حق می‌دانست. در او نه یأس حضور فعال داشت و نه ناامیدی در سطح فراگیر سایه افکنده بود. او از یأس و ناامیدی دوری می‌جست و همواره راه حق را می‌پیمود. در حالی که امید و توکل در زندگی سید بزرگ موج می‌زد و براساس منطق امید همیشه با امواج شناور حق زندگی می‌کرد.

وجود حقانی اساس و ریشه تمامی امید سید قدسی بود و او فقط به حق امید داشته است. ایشان با این تراز و مقیاس حقانی هرگز از دیگران امید و انتظاری نداشته است.

سید قدسی می‌دانست که فقط حق نیروی بی‌پایان است و همه نیروهای دیگر وارونه شناورند و تمامی امکان‌ها در این دایره واقعند و دایره دیگری وجود ندارد که کسی در آنجا حاضر باشد. از نظر ایشان همه از وجود حق می‌باشند و به حق پیوند دارند و کسی از این دایره بیرون نیست تا امکان چون‌وچرایی در آن وجود داشته باشد. بنابراین از نظر ایشان دیگران مانند خودش در نیازمندی هستند و فقط حق بی‌نیاز مطلق و بخشنده است.

منزل درک محضر عارف

عارف انسانی است که محضر حق را درک کند و این اصل شاخص امتیاز او با دیگران است. عارف در این درک نخست خود را پیدا می‌کند و متعاقب آن در وجود حق فرو می‌رود و فقط حق در وجودش برقرار می‌ماند و همه خود را فراموش می‌کند.^۱

عارف در این درک همراه با امید عمل می‌کند و در سر امید تازه به وجود می‌آورد. متعاقب این اصل همه هستی در یکتایی غرق می‌شوند و مراتب از میان می‌رود و فقط حق ناب برجای می‌ماند. با این وصف درک محضر عارف قدسی امید تازه می‌آفریند و انسان را در راه زندگی قرار می‌دهد.

سید قدسی این روش را دنبال کرد و به امید تازه از حیات نائل شده است. ایشان با درک این واقعیت که جهان محضر حق است و ما در محضر حق واقع شده‌ایم به درک روشنی از آن دست یافته است. این درک در فضای هستی سراسر وجود عارف قدسی را خدایی کرده است.

این درک با نوعی از نیایش و ستایش حق دانسته می‌شود. از نگاه دیگر آرامش و اطمینان او ناشی از این واقعیت آشکار بوده است. او به سرچشمه اصیل وصل شده بود و از پیچ واقعیت گذر کرد و به قلب حقیقت پیوسته است.

۱. این مفهوم از عارف با مفهوم به‌کار رفته در ادبیات متعارف متفاوت است. عارف در اینجا نه به معنی عاشق نابینا که با نشانگرهایی از دانایی حقیقت شناخته می‌شود.

عارف در این دایره همه را حق و همه حق‌ها را در محضر حق ثابت می‌دید. یعنی در دایره حق فقط اصل حقیقت وجود دارد و مراتب در دریای حقیقت ناپدید می‌شوند و چیزی از مراتب دیده نمی‌شود که قابل گفتگو باشد.

منزل یکسانی انسان‌ها

همه انسان‌ها در انسان بودن همدستانند و این اصل دلیل روشن بر یکسان بودن جوهری است. این اصل بزرگ اغلب پاره‌پاره و پراکنده دیده شد و در آن کم‌تر تأمل عقلی، قلبی و فکری صورت گرفته است.

در نگاه برتر در آغاز هیچ انسانی نبود و همه انسان‌ها به امر الهی آفریده شدند و روح خدایی در آنان دمیده شده است. در آغاز انسانی وجود نداشت و هر انسانی با زمانش آفریده شده است. خدا با آفرینش انسان اراده، اختیار و قصد انسانی را همزمان آفرید و او را جانشین خود در زمین قرار داده است.

خدا در این آفرینش به انسان ذهن، خرد، احساس و امکان اندیشیدن بخشیده است. این بخشش در همه انسان‌ها به تناسب ظرفیت و امکان وجودی داده شد، هر چند که همه از آنها مناسب استفاده نمی‌کنند.

در کنار این امکان‌ها بود که به او امکانی از اراده آزاد و اختیار بخشید تا با امکان‌های دیگر میزان شود. انسان‌ها در این میزان‌آرایی اغلب ناموفق بودند و همین رمز نایکسانی آنان را شکل داده است.

انسان‌ها همه از واحدند و از تجلی واحد پدیدار شدند و معطوف و پیوسته به او هستند. او هم عناصر اولیه و هم شاکله وجودی آنان را آفریده است. این عناصر و شاکله تابع زمان و مکانند و در آنها شاخص‌ها و الزامات جاودانی دیده نمی‌شود.

سید قدسی به انسان‌ها یکسان نظر می‌کرد و همه انسان‌ها را به لحاظ انسانی یکسان می‌دانست. او به نیکی دانست که جوهر همه انسان‌ها یکی است و داوری او مبتنی بر این اصل بنیادین بوده است. شاید سعدی که بنی آدم را

اعضای یک پیکر دانسته است^۱ ناشی از این واقعیت بزرگ انسانی بود. سید دانا با این نگاه برای انسان احترام ویژه قائل بود و بی‌حرمتی به آدمی را در هیچ حالی نمی‌پذیرفت و آن را در تعارض با منطق انسانی می‌دانست.

منزل دانایی

انسان دانا و بینا آفریده شده است. خداوند اسمای خود را پس از آفرینش به انسان آموخت و او این مسئولیت بزرگ را پذیرفت، هرچند که در گذر زمان آن را فراموش کرده است.

این فراموشی از انسان تصویری ساخت که از بلندای انسانی فرود آمد. در این وضعیت دچار نابینایی و نادانانی شد و خود را از دستور خرد، تفکر و قلب انسانی دور انداخته است.

عارف قدسی دانایی تواناست و او از نابینایی عبور کرد و به دانایی دست یافته است. او برخلاف دیگر دانایان که هنوز میان دانایی و نادانی سرگردانند، با عبور از باسوادی از نادانی رسته و به دانایی پیوسته است.

سید عارف میان دانایی و بینایی را همزمان جمع کرده و همواره بر این دو ویژگی افزوده است. ضمن اینکه آنچه می‌دانست به آن باور داشت و باورهای او تابع منطقی مشخص بوده است. در نتیجه این دانایی و بینایی از او مجسمه پاکی و خلوص انسانی ساخته است.

روزی رضاشاه به جبار سربلوک شیرگاه دستور داده بود که همه روحانیون اطراف شیرگاه را به شاهی بیاورد. جبار کسانی را به لفور فرستاد تا سیدعبدالوهاب و دیگر روحانیان را با خانواده به شیرگاه بیاورند. جبار در شیرگاه کنار قهوه‌خانه منتظر ماند تا سید قدسی را ملاقات کند و به شاهی ببرد.

۱. ابومحمد مصلح بن عبد... سعدی، کلیات سعدی، باب اول، حکایت شماره ۱۱.

جبار مدت‌ها جلوی قهوه‌خانه شهر شیرگاه قدم می‌زد و از اطرافیان می‌پرسید چرا سید بزرگ نیامد. در یک مرحله صاحب قهوه‌خانه رو کرد به جبار گفت تو چه می‌گویی. سید همین حالا پیش رویت ار کنار قهوه‌خانه گذشت. جبار با شنیدن این سخن دچار اضطراب شدید شد که شاید نابینا شد. وی بی‌درنگ متوجه شد که بینایی خود را از دست داد و چشم او از دیدن سید قدسی بازمانده است.

جبار به اطرافیان خود دستور داد که سید پاک را با هر التماسی به قهوه‌خانه بیاورند تا او با سید ملاقات کند. سید بزرگ در قهوه‌خانه حاضر شد و جبار با گریه و زاری از ایشان عذرخواهی کرد و مبلغی پول از جیب خود بیرون آورد و خواست به سید دانا بدهد که سید بدانا پول را نپذیرفت و گفت: این پول نه مال خودت است که به من ببخشی و نه مال من است که من از آن استفاده کنم. این پول باید به صاحبانش بر گردانده شود تا کمکی برای زندگی آنان شود. سید دانا این اصل را گفت و از آنجا به آرامی دور شد و جبار نابینا را به حال خود وا گذاشت تا عبرتی برای دیگران باشد.^۱

منزل چیستی حکمت

حکمت سراسر خیر بسیار است و موجب دستیابی انسان به سعادت اصیل می‌شود. حکمت نه دانایی سوادزده که مغز آگاهی است. حکیم با عبور از پوسته به مغز دانایی دست می‌یابد و طرحی از تمامیت آگاهی و گواهی می‌شود. خداوند در قرآن فرموده «ما به کسانی که حکمت آموختیم، خیر بسیار داده‌ایم»^۲ یا در باره لقمان فرمود «ما به لقمان حکمت آموختیم»^۳ یعنی ما به

۱. این روایت را سید یوسف از پدرش سید عبدالغفار نقل کرده است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۲.

لقمان خیر بسیار بخشیدیم. حکمت همانگونه که در کتاب فهم حکمت انسانی آمده دانسته ناب است و ابن عربی نیز با توجه به این اصل حکمت را دانسته خاص نامیده است.^۱

حکمت گوهری است که از طریق اصول باسوادی یا دانایی عرفی به دست نمی‌آید و آن ریشه در وجود انسان دارد. حکمت از نوع خیری است که با ممارست عقل سلیم، قلب پاک و فکر سلیم به دست می‌آید. سید قدسی از مجموعه‌ای دانایی‌ها برخوردار بود که تمامی آنها از منطق قلب به دست آمدند. او دانا به اصول قلبی و فکری بود و با اشراق و الهام قلبی و شهودی به مغز حقایق دست یافته است.

سید پاک تلفیقی معقول میان حکمت ناب و عرفان قلبی ایجاد کرد که این اتفاق از او حکیم قدسی ساخته است. ایشان با حکمت درباره چیزی می‌دانست و با حکمت دیگر از دانایی چیزی صرف‌نظر می‌کرد. او به شکل واقعی می‌دانست که چه چیزی را باید بداند و از دانستن چه چیزهایی چشم‌پوشد.

تلاش سید بزرگ مبتنی بر این اصل واقعی بود که چیزی را بداند تا برای ذهن و مغز و نیز خرد و قلب او نافع است. از این جهت سخت به دنبال حکمت معنوی بود و هنر برترش در دستیابی به این حکمت اصیل بوده است. بنابراین سید دانا نه تنها عارف قدسی که حکیم معنوی نیز بوده است.

سید قدسی دلخوش به حکمت گفتاری نبود و مجسمه‌ای از حکمت عملی بوده است. آنچه تاکنون از ایشان نقل شده همه معطوف به منطق عمل بوده است. ایشان آنچه از حکمت و عرفان آموخت با به کار بستن به آنها تعمیق بخشید و توسعه داده است. سید بزرگ سمبل حکمت و حکیم معنوی بود که روح این حقیقت را در وجود خود باور کرده است.

^۱. ابن عربی، فتوحات المکیه ج ۳ ص ۴۵۰.

منزل قلب خدایی

در کیهان هر چیزی از خداوند است و بشر بدون دستیابی به چیزی امکان فهم و گفتگو پیدا نمی‌کند. قلب نیز در این دایره بزرگ می‌گنجد و تابع این اصل کلیدی است. قلب در نگاهی معبد آفریده‌های کیهان است و همه از این سرچشمه حیات می‌نوشند، هرچند که از نگاه دیگر خود واقعیتی مستقل است.

قلب سلیم با حکمت پاک خدا و آفریده‌هایش را می‌شناسد. قلب آخرین پایگاهی است که در چهارسوی حیات از دست می‌رود و دیگر حیات‌ها بدون قلب بود و نبودشان یکسان است. اگر قلب خدایی نباشد، وجدان انسانی از دست می‌رود و این وجدان سلیم فقط با قلب خدایی زنده است.

قلب سلیم با حکمت و جودی سراسر رحمت است. این رحمت باید با سلامت نفسانی حفظ شود تا دچار تشویش، ناپایداری و پراکندگی نشود.

سید قدسی عمده تأکیدش در چرخه زندگی به حیات قلبی معطوف بود و همه امور خود را با منطق قلب حل و فصل می‌کرد. او خداوند و همه آفریده‌هایش را با قلب دوست داشت و با مردم با قلب و زبان قلبی سخن می‌گفت و زندگی خود را با قلب سلیم سامان می‌داد.

مردم این ویژگی برتر سید عارف را جدی گرفته بودند و با ایشان با منطق و حیات قلبی ارتباط برقرار می‌کردند. در ادبیات ایشان قلب سرآغاز و سرانجام هر حقیقتی بود که تعیین‌کننده چندوچون روابط فردی و اجتماعی است.

سید دانا قلب را به حکمت رحمت می‌شناخت. او با تفکر قلبی می‌دانست که قلب مظهر رحمت است و حکمت انسانی در این رحمت وسیع می‌گنجد.

سید دانا قلب را مرکز زندگی قرار داده بود و حیات و مرگ خود را با آن وفق می‌داد و میزان می‌کرد. یعنی قلب و وجدان داشتن بنیاد هر چیزی در طبیعت و جودی است.

با این رویکرد قلب مرکز وجودی انسان است. قلب به ذهن، مغز، خرد و احساس حیات محسوس و معقول می‌دهد و همه نیروهای دیگر در مدارش قرار دارند. در این صورت هر چیزی که در این دایره قلبی بیرون باشد، فاقد حکمتِ رحمت و نعمت است.

منزل سازگاری رحمت و نعمت

خدا کیهان محسوس و معقول را به رحمتِ نعمت خود آفریده است. فهم این نعمت درگرو درک رحمت حق است. از نگاه دیگر رحمت و نعمت مانند حکمت ملازم یکدیگرند.^۱ یعنی حق نعمات الهی را متناسب با نیازهای انسان آفرید و به هر کس به میزان و مراتب وجودی نعمت بخشیده است. اگر جز این در آفرینش هستی اتفاق می‌افتاد، عدالت دستخوش نامیزانی می‌شد.

درکِ رحمت حق از نعمات بزرگ الهی است. این درک موجب می‌شود که آدمی در فضای انسانی نَفَس بکشد و زندگی کند.^۲

فهم نعمات الهی انسان را در موقعیت و مدار خودش قرار می‌دهد که چنان حرکت کند. او با این درک از توهم و خیال‌انگیزی بیرون می‌آید و با هوشمندی واقعیات انسانی را دنبال می‌کند.

نعمات الهی لایه‌لایه نشان می‌یابند و هر انسانی به بخشی از آن را با توجه به نیازش درک می‌کند. این درک هم نشانه قدرت خردمندی و هم تصویری از احساسمندی است.

سید دانا هم درک روشنی از رحمت الهی داشت و هم چرخه نعمات الهی برای او مفهومی شده بود. او در سطوح متفاوت می‌دانست که حق نعمت را به رحمتِ وجودی خود آفرید و این آفرینش متناسب با مراتب وجودی و امکانات هستی اوست.

۱. صدرالدین قونوی این نکته را در کتاب «مفتاح الغیب» بررسی کرده است.

۲. این نکته مورد توجه ابن عربی در کتاب فصوص الحکم قرار گرفته است.

سید دانا با درک رحمت هستی همراه با نعمات الهی آن را در شمار رحمت حق قرار داده است. او برای نعمات الهی ارزش ویژه قائل بود و چیزی از جهان بزرگ را ناچیز به حساب نمی‌آورد و همه حقایق جهان را جدی می‌گرفت و برای همه آفریده‌ها نگاه خاصی قرار داده بود و باور داشت که از نعمات الهی باید مراقبت کرد.

سید دانا نعمت وجودی را از رحمت حق دانسته است و از این رحمتِ نعمت با مراقبت پاسداری می‌کرد. روایت‌های متواتر گواهی بر این واقعیت است که ایشان به هر جایی نمی‌رفت و بر سر هر سفره‌ای حاضر نمی‌شد و با هر کسی سخن نمی‌گفت و هر چیزی را که می‌شنید یا می‌دید یا درباره آن مطالعه می‌کرد به ذهن نمی‌سپرد و با تدبیر ذهن و مغر و براساس منطق خرد و قلب فکری از همه وجود خود و پیرامونش مراقبت می‌کرد.

منزل لذت محبت

محبت بخشی از حکمت وجودی است که خداوند آن را به هر آفریده خود بخشیده است. این حکمت چنان در آفریده‌ها و به ویژه انسان‌ها نفوذ کرد که حیاتشان معطوف به آن شده است.

محبت در زندگی آرامش و آسایش به وجود می‌آورد. این دو اصل انسانی فقط با منطق محبت به وجود می‌آیند، هرچند انسان‌ها درصدد که آن را با سرمایه مادی به دست آورند. شاید راز اینکه انسان‌ها به ندرت به آرامش و آسایش می‌رسند در اثر فقر محبت الهی - انسانی است.

محبت برای اصل انسانی لذیذ و لذت‌آفرین است. انسان با محبت سلیم هم ویژگی قلبی می‌یابد، هم قلب دیگران را فتح می‌کند و هم به تدبیر آن می‌پردازد. این لذات در وضع بی‌پایان در حق وجودی نمود ممتاز دارند. زیرا همه محبت‌ها در محبت حق ریشه دارند و لذت آغازین و فرجامین آن در پیوستگی با حق مشاهده می‌شود.

سید عارف هر سه لذت را در زندگی خود تجربه کرده است. ایشان هم نسبت به مناسبات وجودی خود محبت می‌ورزید و هم در ارتباط با دیگران این احساس را نشان می‌داد. این ویژگی موجب شد که هم خود به آرامش و آسایش برسد و هم دیگران را به این اصول بنیادین زندگی ترغیب کند.

سید دانا این احساس بزرگ را با محبت به حق به دست آورد. او با شدت هرچه تمام‌تر به حقیقت هستی احساس محبت داشت و از محبت حق بهره‌مند می‌شد. محبت ایشان به حق ناشی از محبت حق به ایشان بوده است.

سید قدسی محبت به حق را با تمام احساس وجودی درک کرده است. این درک همواره بر احساس محبت او می‌افزود و از لذایذ آن بهره‌مند می‌شد.

آرامش دائمی سید بزرگ از آسایش روحی او خبر می‌داد. مردم اغلب از این احساس بزرگ او سخن‌ها گفته‌اند که بسیار شیرین و لذیذ است. ایشان با محبت کردن به خود به دیگران نیز محبت می‌کرد و در نتیجه مردم نیز از صمیم قلب به او محبت می‌کردند. به تعبیری محبت به دل تعلق دارد.^۱

از نظر مردم محبت سید بزرگ حیات‌آفرین و لذت‌بخش بوده است. محبت عارف بزرگ به محبت حق وصل بود و حق نیز به ایشان محبت می‌کرد و در نتیجه محبت او الهی و جاودان بوده است.

این شیوه از زندگی برای کسانی که او را می‌شناختند، درسی از حکمت اصیل بوده است. اکنون با گذشت دهه‌ها همچنان از خصال ممتاز او یاد می‌شود و خاطره‌اش را زنده نگه می‌دارد تا خوشی‌ها و رنج‌هایش سرمشقی برای زندگی انسان امروز و فردا باشد.

۱. خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، ص ۱۸۴.

منزل خوشی و رنج

خوشی برای انسان حکمتی برتر از رنج است و در زندگی معادله خوشی و رنج همزمان دیده می‌شوند. خداوند هر دو واقعیت را با حکمتی آفرید و نعمت همراهی به آنها بخشید. البته رنج مستقل وجود ندارد و این مفهوم در ذهن از خوشی کم‌تر را تداعی می‌کند.

انسان با انتخاب هر یک در وضعی خاص قرار می‌گیرد و موقعیت متفاوتی را نشانه می‌رود. پیدایی این حالت نوعی از نشانه‌شناسی را شکل می‌دهد. با این وصف انسان شادان همه خوشحال و رنجور سراسر گرفته و ناامیدکننده است.

عارف هر دو واقعیت را از نشانه حکمت اصیل می‌داند و احساس می‌کند که هر چیز با حکمتی به انسان داده شده است. زیرا وضع وجودی انسان متناسب با ظرفیت‌ها و امکانات و مراتب وجودی سامان یافته است. بنابراین برای هر مرتبه‌ای از کیهان وضعی خوش طراحی شده است.

سید عارف خوشی و رنج را در این فرایند توجیه کرد و همه امور جهان را ناشی از حکمتی دانسته است. با این اصل به وقت خوشی شادان بود و به وقت رنج گرفته به نظر می‌رسید.

از نظر ایشان حق معیار و تراز سنجش حقایق هستی است و این اصل کیفیت خوشی و رنج را تعیین می‌کند. با این برداشت سختی و نرمی هیچ یک ملاک خوشی و رنج به حساب نمی‌آیند و این واقعیت را اصل همراهی یا دوری از حق ترسیم می‌کند.

از نگاه سید دانا خوشی بر رنج پیشی دارد و اغلب رنج را از میان بر می‌دارد. او این طرز تفکر را در زندگی خود عملیاتی کرد و آن را در مواجهه با رنج به خوشی بازگشت داده است.

منزل همزمانی حکمت و نعمت

نعمات الهی واقعیت‌های بی‌پایان و غیر قابل شمارشند و توجه کردن به هر نعمت موجب از دستور افتادن نعمتی دیگر خواهد شد. با این تلقی فهم نعمت الهی کاری سخت دشوار و در مواردی ناممکن است.

نعمات حق حکمت‌هایی به هم پیوسته‌اند که گویی گسستی میان آنها وجود ندارد. یعنی لحظه‌ای از آفرینش و حیات فاقد نعمت نیست تا با غیر خود مقایسه شود. زیرا جهان سراسر حکمت‌هایی ناب بر پایه نعمت‌های الهی است، هر چند بشر اغلب به گفته فردوسی به دنبال نعمت رفته است.^۱

هستی سرآغاز هرگونه نعمت الهی است. خدا این نعمت را به حکمت وجودی خود بخشیده است. با این بخشش به صورت طبیعی دیگر نعمات الهی پدیدار شدند و در هیچ مقطعی ناپدید نشدند.

انسان پس از جهان هستی و در پهنای وجودش امکان هستی یافت. او در زندگی علاوه بر حق وجود داشتن از نعمت نفس کشیدن نیز برخوردار شده است. این نعمت با نعمت جسم و روح سالم کامل شده است. با این حال چنین وجودی با وجود دیگر ارتباط برقرار کرد و از نعمت تعامل بهره‌مند شده است.

انسان برای کامل شدن از نعمات ذهن و مغز و نیز خرد و حس برخوردار شده است. او با قدرت ذهن امکان تفکر پیدا کرد و با فکر نعمت گفتاری، نوشتاری، دیداری و خوانایی به وقوع پیوست. او علاوه بر نعمت باسوادی از نعمت دانایی نیز بهره‌مند شده است. در این صورت برتر از این نعمات روند شکل‌گیری فضیلت، خیر و سعادت است. با این نعمت دریافت نشانه‌های حق کامل می‌شود که طرحی از آبرنعمت است.

۱. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو.

سید قدسی حکمت نعمت را به نیکی دریافته بود و با آگاهی از وجودش جهان را محضر نعمت حق دانسته است. از نظر ایشان جهان با همه امکانش سراسر نعمت و حکمت پروردگار است.

سید عارف مقام نعمت را پاس می‌داشت تا بنیان‌های حکمت جهان کشف شود. او با این کشف در فرایند باسوادگی گرفتار نشد و با تفکر به مغز دانایی در نعمات الهی راه یافت. ایشان این نعمات را عصاره تعلیمات حکمت عملی دانست و کسانی که با او مرتبط بودند، از او حکایت‌های بسیار نقل کردند که همگی در شمار فکربرانگیزی قرار دارند.^۱

منزل عرفان قدسی

عرفان هرچند به معنی شناخت و آگاهی است، اما در دوره‌های مختلف دستخوش تغییرات مفهومی شد و ناخواسته در چرخش عشق گرفتار گردیده است. عرفان کنونی بیش از اینکه به معنی شناخت و آگاهی باشد به عشق و نابینایی متمایل شده است.

عرفان حاوی انواع و لایه‌های مختلف وجودی و مفهومی است. در آغاز به دو بخش قدسی و تجربه انسانی تقسیم می‌شود.

عرفان قدسی سرچشمه یافته از ذات حق است که عارف به حق وصل شده و جز حق کسی را مشاهده نمی‌کند. او آنچه می‌داند و از آن سخن می‌گوید و حتی می‌شنود، سراسر حق است و جز حق چیزی در ذهن، مغز و خیال او وجود ندارد. عرفان قدسی همه حق است و عارف قدسی با تمامی امکانش از وجود حق سخن می‌گوید و سرانجام مجسمه حق می‌شود.

عرفان انسانی به سه بخش دانایی، باسوادی و بی‌سوادگی است. عرفان نخست ریشه در حکمت و فلسفه دارد. عرفان دوم محصول فلسفه، علم و عرفان عملی

۱. در حکایت پیشگفته مسئله بازگشت به تحصیل نعمت حکمت طرح شده است.

است که ممکن است گوینده یا نویسنده عارف نباشد. عرفان سوم یا ناشی از فقر دانایی یا برآمده از بی‌سوادی و نادانی است. عرفان نخست حاصل بینایی و دوم نتیجه نابینایی است که رنگ‌بوی دانایی دارد و سوم سراسر نابینایی است. البته عرفانی که ناشی از دانایی باشد ممکن است روزی به عرفان قدسی پیوند یابد. سید دانا با تمامی وجودش عارف قدسی بود و همواره از عرفان قدسی سخن گفته است. او ذهن و مغزش سراسر برآمده از تفکر قدسی بود و با این ایده بنیادین تعلیم حکمت معنوی یافته است.

سید دانا به دنبال عرفانی بود که با سرچشمه اصیل وصل باشد و دغدغه چندان به فلسفه عرفان که از نوع باسوادی بوده نداشته است. او عرفان قدسی را با تجربه عملی دنبال کرد و هرچه از جهان می‌دید یا از آن سخن می‌گفت و می‌شنید، حاصل تراوش قلبی او بوده است. با وجود این ایشان کم‌تر سخن می‌گفت و آنچه در گذشته گفته شد و هم اکنون گفته می‌شود ناشی از اعمالش بود که دیگران از آن روایت کردند.

امروزه آنچه که از سید قدسی گفته می‌شود نه گفته‌های او درباره خودش که از گفته‌ها و روایت‌های مردم است. مردم از نحوه زندگی و حالات قدسی سید عارف سخن‌ها می‌گویند و همه دانایی او را از جنس آگاهی قدسی می‌دانند که وهم و خیال بر نمی‌تابد و همه از نوع آگاهی ناب است و مردم او را مجسمه انسان قدسی و پاک سرشت می‌دانند.^۱

منزل شاه حقیقی

شاه در ادبیات حکمت انسانی به انسان برجسته، ممتاز و اصیل گفته می‌شود. شاه کسی است که بیش از همه می‌داند و او از قانون حق پیروی می‌کند و همه سخن او تابع منطق حقیقی است.

۱. این نکته بارها از ایرج الیاسی شنیده شد و نویسنده استماع کرده است.

شاه حقیقی دوستدار حقیقت و واقعیت است. او از حقیقت اصیل سخن می‌گوید تا حقیقت و واقعیت آشکار شود. یعنی در مرام شاه غیر حقیقت وجود ندارد تا از آن سخنی گفته شود.^۱

شاه حقیقی انسانی برتر و بزرگمنش است. او حکیم، فیلسوف و عارفِ دانا و تواناست. با این حال شاه حقیقی به امید حق زندگی می‌کند و برای زندگی امید تازه می‌سازد.

شاه حقیقی سمبل شاه جهان و انسان است. او به انسان‌شاه یا آبرانسان شهرت دارد که در روزگار ما دچار قحطی شده است.

شاه حقیقی انسان‌شاه می‌سازد و خود سرور آن است. در این فرایند انسان‌شاهی چیزی است که به همه امکان و فرصت برابر داده می‌شود و انسان‌ها همه یکسانند و تفاوت‌ها به تلاش‌های آنان معطوف است.

شاه حقیقی نشانه انسان‌شاهی است. او در انسان‌شاهی میانه‌رو است و فرمان به قانون خرد و منطق حس می‌دهد. البته انسان‌شاهی حکیم برتر از دولت‌شهری است و شاید به انسان شهری قرابت بیش‌تری دارد.

شاه حقیقی مجسمه حکمت اصیل است. او حکمت ناب را به نیکی می‌داند و تعلیم دانایی می‌دهد. البته ممکن است در چرخه عمل دانایی را با باسوادی همراه کند. در حالی که باسوادی هدف اصلی نیست و اصل فراگیری دانایی و فهم دانایی است.

سید قدسی به عنوان یک اصل شاه حقیقی بود و کارهای بزرگی انجام داد که شاهکار انسانی نامیده می‌شود. او هم در ارتباط با پرسش‌های امور دینی مردم پاسخگو بود و هم امور قلبی انسان‌ها را هدایت می‌کرد. ایشان حکمت عملی را چنان تعلیم می‌داد که گویی وجودش همه حکمت است و فرمانش در قلب‌ها جای می‌گرفت، حک می‌شد و جاودان می‌ماند.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «اشارات و تنبیهات» بخش مقامات عارفان ابن‌سینا مراجعه نمائید.

سید بزرگ آنچه را که آموخته بود به نیکی در عمق دانسته‌های خود راه می‌یافت و از این‌رو فقط تعلیم دانایی می‌دید و بعدها تعلیم دانایی می‌داد و از آموزش باسوادی پرهیز می‌کرد. تعلیمات او فرمان شاهانه بود که بر قلوب انسان‌های سلیم، فروتن و نیک سرشت می‌نشست.

سید بزرگ ارزش واقعی انسان‌ها را می‌دانست و رفتار خود را با آنان براساس مناسبات انسانی سامان می‌داد. او کسی را ناچیز به حساب نمی‌آورد و نام همه را در دفتر شاهانه خود ثبت و ضبط می‌کرد و چنان با آنان رفتار می‌کرد که گویی شاهی از انسان شاه به حساب می‌آیند و کسی بر دیگری برتری ندارد و همه آفریده خدای واحدند و از منطق خرد و قلب فرمان می‌گیرند.

منزل دانسته عارف

عارف چه می‌داند؟ عارف داناست و دانایی او حق‌شناسی و گوهرشناسی است. عارف از چه دانسته است؟ عارف حقایق اعتباری را با محک حقیقتِ اصیل می‌شناسد و به این دانسته بسنده نمی‌کند.

دانسته‌های عارف کدامند؟ دانسته‌های عارف مرجان‌ها و گوهرهایی هستند که از پوسته عبور کردند و مغز حقیقت به شمار می‌روند.

دانسته‌ها از چه حقیقتی هستند؟ دانسته‌های عارف از حقیقتِ اصیل و ناب به حساب می‌آیند و با سرچشمه حقیقت پیوند دارند.

آیا عارف به دنبال دانستن است؟ کار عارف دانستن و پیوستن به موضوع دانایی است و جز این ممکن است هر چیزی باشد.

عارف در حقیقت به حکیمی دانا متمایل است. او نه تنها می‌داند که بر دانسته‌های خود نیز اشراف وجودی، مفهومی و معنوی دارد.

عارف به دو نوع عاشق و خردمند است. عارفِ عاشق اساساً نابیناست و خردمند در راه دانایی واقع شده و داناست.

عارف به دنبال کشفِ حقیقتِ اصیل است. این کشفِ ذهن او را در مسیر دانایی قرار می‌دهد. او برای دانا شدن نباید گرفتار خواندن و نوشتن شود و لازم است با عبور از سواد با حقیقت همراهی کند و با این سیاست اصیل به فهم بنیان‌های آنها دست یابد و دانا شود.

دانایی عارف به معنی پیوستن به حقایق اشیاست. این دانایی به کلی با به دست آوردن باسوادی متفاوت است. در روند دانایی چرخش به دست آوردن اغلب با صورت حقایق اشیا حاصل می‌شود و در پیوستن انسان به جان حقایق می‌پیوندد و آگاهی فراهم آمده از منطق سراسر قلبی و وجدانی است.

عارف حقایق اصیل را می‌داند و از حقایق سخن می‌گوید و گفته‌هایش نیز عین حقیقت است. او با روح قدسی به پرتوهایی از حقایق پیوند می‌یابد که موجب پدیدار شدن آگاهی و گواهی در دایره قدسی می‌شود.

دانسته‌های سید قدسی از نوع قدسی است. او با روح قدسی راه قدسی را یافته است و در راه قدسی قدم بر داشته و در نتیجه به فهم و دانایی قدسی دست یافته است.

فهم قدسی در فراسوی زبان است و در زبانی نمی‌گنجد و زبان در آن نادیده می‌شود. با این نگاه آنچه که از سید قدسی گفته می‌شود، فراتر از گنجایش زبان عرفی است و زبان فقط پرتوهای صوری آن را نشانه می‌رود.

دانسته‌های ایشان چنان عمیق و اثربخش بودند که در جان‌ها نفوذ می‌کردند و همه را در حیرتی فکربرانگیز فرو می‌بردند. او با فهم حکمت قدسی عارفی بینا و دانا بود. ایشان از حقایق اصیل سخن می‌گفت و پرتوهای حقایق را می‌شناخت و سمبل حقیقت دانایی بود. مردم دانایی خود را با او میزان می‌کردند و او مبنا و مقیاسِ سنجشِ داوری در حوزه انسانی بوده است.

منزل صحرای حقیقت

چرخش کشف، فهم و به کار بستن معانی حقیقت موضوع اصلی عارف قدسی در تفکر قدسی است. عارف قدسی به دنبال کشف اسرار پنهان حقیقت است. این کشف از طریق توجه قلبی و دریافت خردی و نیز وجدان الهی به دست می‌آید. از نظر عارف حقیقت لایه‌های مختلفی دارد که مرحله عالی آن قدسی است. این حقیقت را فقط عارفان قدسی با ممارست معنوی و طی منازل روحانی به دست می‌آورند و با آن همسفر می‌شوند.

عارف در چرخه حقیقت‌شناسی می‌داند که از کجا شروع کند تا کجا ادامه دهد و چگونه با حقیقت پیوند یابد. او با این دانایی خود را در صحرای حقیقت می‌بیند و با آن مشهور می‌شود.

عارف می‌داند حقیقت هستی مغز جهان است و کشف و فهم جهان موجب دستیابی به آن می‌شود. البته کشف جهان با تخریب آن متفاوت است. در حالی که انسان امروز بجای کشف حقیقت با منطق علم معاش به دنبال تخریب آن رفت و به همین دلیل از فهم حقیقت اصیل بازمانده است.

انسان‌های امروز از تخریب طبیعت چیزها می‌دانند که این دانایی حاصل تجارب انسانی است. با این حال آنان از جان حقیقت چیزی نمی‌دانند و از همین‌رو از مغز آن بی‌اطلاع بوده و نادانند.

سید قدسی در صحرای حقیقت قرار گرفت و همواره در محضر حقیقت حاضر بود. ایشان چیزی جز حقیقت نمی‌دانست و به همین دلیل از چیزی جز حقیقت سخن نمی‌گفت و خود همه حقیقت بود.

سید دانا حقیقت را از طریق پرتوهایش می‌شناخت. این شناخت نه بر پایه تخریب حقیقت که براساس کشف قلبی و الهامی بود.

سید دانا حقیقت را با منطق حقیقت شناخته است. ایشان از طریق مراتب ساده‌تر به مراتب پیچیده‌تر دست یافت و تصویر قلبی از آن ارائه داده است.

مردم وجود سید بزرگ را در صحرای حقیقت می‌دیدند که کشف حقیقت کرده است. او کشفیات خود را عرضه نمی‌کرد و مردم با رفتارش این واقعیت را کشف کرده بودند. این ویژگی موجب شد که مردم سید دانا را سمبل حقیقت‌شناسی بدانند و آنان امور حقیقی خود را با او میزان کنند. سید بزرگ این روند را چنان ادامه داد که خود نمادی از حقیقت شد و در قلب‌های سلیم سکونت کرد و به حق حیات خود تداوم بخشیده است.

منزل تنهایی‌های حق

حقیقت هستی تنها، یکتا و بی‌همتا است. او وجودی بی‌مانند و بی‌نظیر است. از این جهت حق سراسر ناب و تمام است و هر چیزی از جهان هستی از وجودش ریشه دوانده و وجود یافته است.

حق تنهاترین تنهایی‌هاست و در او از حیث ناب بودن فرض دوگانگی یا چندگانگی ناتمام است. حق جوهر همه امکان‌هاست و تمامی هستی‌ها از او به وجود آمدند و با او پایدارند و در جهان هستی چیزی جز حق وجود ندارد تا امکان مشاهده داشته باشد.^۱

حق‌ها همگی تنهائند و سیمایی از ذات تنهایی محسوب می‌شوند. حق‌های جهان نشانه‌هایی از ذات نابند و با علائم تنهایی وجود تنهایی ناب را ترسیم می‌کنند و حق حیات می‌یابند.

حق اصیل با اصل تنهایی یکتایی ناب است. با این منطبق اصل ناب بودن حق به اصل تنهایی معطوف است. با این اصل او هم حق تمام و هم همه حق ممکن در امکان عام است.

۱. برای توضیح بیشتر به «نهج‌البلاغه» خطبه اول مراجعه نمائید.

جهان امکان سراسر پدیداری از حق است و فقط حق تنها وجود دارد. یعنی در جهان غیر حقی وجود ندارد و همه آفریده حقد و از حق وجود دارند و با حق حاضر و غایب هستند.

حق‌های جهان مانند حق یکتا تنهائند. تنهایی حق‌ها در ذات حق وجودی ریشه دارد و ذات همه حق‌های کیهان یکی است.

سید دانا هم تنهایی حق را شناخت و هم یکتایی و بی‌همتایی او را با تمامی وجودش درک کرده است. پدیداری این فهم ناب موجب شد که او تصور درستی از حق تنها و تنهایی‌های او داشته باشد.

فهم اصل بنیاد حق کمک می‌کند که انسان تمامیت حق را هرچند به شکل ناتمام درک کند و مفهوم مناسبی از حق ناب داشته باشد. با این حال دستیابی به این مفهوم موجب کشف تنهایی حق می‌شود و انسان به فهم روشنی از آن دست می‌یابد.

سید عارف با کشف سرچشمه‌های اصیل به این فهم ناب دست یافته است که حق‌ها هر یک در جای خود مانند حق ناب تنهائند. یعنی هر حق ویژه وجودی خود است و دیگری در عرصه خود حضور ندارد. با این تلقی هرکس نسبت به دیگری وجودی تمام و مستقل است و در آفریده تکرار یا فزودن یا کاستن معنایی ندارد.

سید عارف با کشف این اصل خودتنهایی وجود خود را یافته است و تا پایان عمرش خودتنها، مستقل و خودبنیاد بود و خود زیست و سرانجام خود مرد و خود پاسخ‌گوی گفتار، کردار و پندارش در روز واپسین است. او با کشف اصل خودتنهایی به استقلال وجودی و مفهومی خود دست یافت و در نتیجه به حق تنها پیوسته است.

منزل تنهایی ناب

همه ایجادها در کیهان تنهائید و در تنهایی ناب ریشه دارند. با این اصل تنهایی از نشانه‌های روشن وجود ناب است. این ویژگی هر چیزی را در جای خود می‌نشانند و تنهایی و استقلال او را به تصویر می‌کشند.

تنهایی هر چیز با تنهایی وجود ناب متفاوت است. تنهایی انسان نشانه خود دیده شدن است که او دیگری نیست و همه خود است. این خود درصدد نفی دیگری نیست و بر وجود خودش گواهی می‌دهد.

خود تنهایی حقیقی بر وجود خودتنهایی‌های اعتباری صحه می‌گذارد. با این اصل در جهان مجموعه‌ای از خودتنهایی‌ها وجود دارند که هر یک مراتبی از خودتنهایی ناب را ترسیم می‌کنند.^۱

خودتنهایی وجود استقلالی ندارد، اما هر یک در وجود داشتن مستقل از دیگری محسوب می‌شوند. یعنی هر خودتنهایی با تنهایی خودش تنهاست. برای خودتنهایی به کمک دیگر تنهایی‌ها نیازی نیست، هر چند همه خودتنهایی‌ها به تنهایی ناب در وجود یافتن، وجود داشتن و از میان رفتن نیاز دارند.

سید دانا هم تنهایی ناب را شناخته بود و هم مفهوم درستی از خودتنهایی داشت و هم تصور نسبت به خودتنهایی‌ها مناسب بوده است. او در جهان چیزی را ناچیز به شمار نمی‌آورد و به هر چیزی توجه ویژه کرده است. مردم توجه سید بزرگ را جدی می‌گرفتند و برای او احترام ویژه قائل بودند.

سید عارف چنان برای مردم احترام و ارزش قائل بودند که کسی از چشمانش دور نبوده است. ایشان حتی وجود کودکان و نوجوانان را مانند کهنسالان جدی می‌گرفتند و در کنار خود حس می‌کردند.

سید قدسی با این ویژگی مردم را دوست داشت و به سرعت مورد توجه آنان قرار گرفت. یعنی مردم‌پسندی او چنان گسترده بود که همه دوستدارانش

^۱. یونس ادیبانی، تالار آگاهی و گواهی (چاپ دوم، نشر مهر توکل، ۴۰۰)

در حیرت فرو رفته بودند. او مردم را بخاطر خودشان و نیز آفریده حق بودن دوست داشته است.

منزل تعلیم و تربیت

انسان در تصور اولیه به چهار دسته تقسیم می‌شود:

دسته اول دانایان که دانش آنان به کمک معاش و مهندسی دولتِ سنگی و شهر سنگی می‌آید و آنان امور خود را می‌توانند با آن حل و فصل کنند. امروز دانشِ معاش برای تعمیق مهندسیِ زندگی امری لازم است. با این حال در ادبیات امروز منظور از دانش معاش و مهندسی دولتِ سنگی شامل همه امور انسانی می‌شود که به کار حیات مادی او در وضع خاص می‌آیند.

دسته دوم فیلسوفان و تفکری به مثابه خرد در اختیار دارند و در بند اندیشه و حدس‌های عقلانی واقع شدند. این تفکر به دنبال انسان‌شهر و دولتی به مثابه شهری شدن است.

دسته سوم عارفان که انسان‌های عاشق پیشه و نابینا در تخیلات و وهمیات روشمند و ناروشمند به سر می‌برند. این تخیلات در فضای وجودی خود روشن‌گرند و به کمک حیات انسان می‌آیند.

دسته چهارم تجمیعی از عارفان و حکیمانند. این گروه با عبور از علم، فلسفه و عرفان به دامن حکمت پناه بردند و در صدد دستیابی به مغز دانایی اصیل می‌باشند.

گروه اول، مغز را تعلیم می‌دهند و انتظارات خود را با آن حل و فصل و به سامان می‌کنند.

گروه دوم، به دنبال تعلیم و به کارگیری خرد می‌باشند و امور معقول خود را با آن حل و فصل خواهند کرد.

گروه سوم، نیروی خیال را پرورش می‌دهند و با ذهن‌انگیزی اساطیر و افسانه می‌سازند.

گروه چهارم، قلب را با منطق الهام و شهود قلبی تعلیم می‌دهند و با مراقبت قلبی قلوب انسانی را به فرمان می‌گیرند. با این رویکرد هر حکیم دانایی با حکمت قلبی به شهود شهودی و الهام قلبی می‌رسد.

سید دانا دغدغه تعلیم و مراقبت داشته است تا سلامت قلب پایدار ماند. او هم خود دانش قلبی داشت و هم قلبش در تحت فرمانش بود و هم قلوب دیگران را متوجه حضور قلبی خود می‌کرد.

سید قدسی براساس عرفان قدسی و حکمت معنوی فرمان قلب خود را با اصل الهام شهودی می‌شنید و از امر آن پیروی می‌کرد. با وجود این چهار فرمان مغز، قلب، خرد و حس را می‌شناخت و بر اساس اصل دانایی آنها را به کار می‌بست و اصالت را به چرخه عمل می‌داد.

سید دانا می‌دانست که هر یک از امرها آدمی را به سمتی مشخص می‌خوانند که ناگزیر اصل مراقبت را ضروری می‌کنند. یعنی انسان‌ها طبق این اوامر ساخته می‌شوند. خرد و مغز سید بزرگ متوجه حقیقت این امر شده بود و در انحصار تعلیم مغز و خیال نماند و به سرعت متوجه حضور قلب شده است. او با تعلیمات قلبی و با رویکرد شهودی از پدر بزرگوارش سیدآقا کوچک راه قلب را در پیش گرفت و به الهام شهودی پیوسته است.

سید دانا با فراگیری حکمت قلبی به تعبیر قرآن به خیر بسیار دست یافته است. ایشان در تمامی مدت عمرش این بخش از هویت انسانی را تقویت کرد. از نگاه دیگر گذر زمان نشان داد که ایشان در فراگیری و تعلیم قلب دیگران موفق عمل کرده است. امروزه که سینه به سینه از دانایی و بزرگمنشی سید قدسی یاد می‌شود، نشان از این حقیقت بزرگ تاریخی دارد.

مردم در این دهه‌ها فقط از علم، فلسفه و عرفان او نمی‌گویند، هرچند که این بخش از دانایی سید بزرگ بیش از سوادش بوده است. مردم به اموری تکیه می‌کنند که ریشه در حکمت اصیل و خیر بسیار دارد. او در حقیقت عارف قدسی است که با تمامی وجودش حکیمی بود که حکیمانه زیسته است.

منزل شهر انسانی

شهر انسانی هنوز وجود واقعی نیافته است و هر کسی تصور گنگی از آن دارد. این شهر در انسان شهر مناسبت وجودی می‌یابد و به سختی در موقعیت فهم و مفهومی شدن قرار می‌گیرد و ممکن است در شهر سنگی نیز سایه بگسترده.

انسان شهر مرکز شهر انسانی است. در این شهر انسان‌ها بجای در شهر بودن چرخه شهری شدن را تجربه می‌کنند و روابط انسان‌ها در اجتماعات نه مصنوعی و ابزاری که برگونه هدفی و غایی است. یعنی شهر انسانی برتر است که با اصل انسانی، انسان شهر نامیده می‌شود.^۱

امروزه انسان‌ها یا شهری به نظر می‌رسند یا روستایی محسوب می‌شوند. در این منطق مبنای شهری در شهر بودن و روستایی در روستا بودن است. در حالی که این فرض به کلی نادرست و نامعقول است و با انسان شهری معقول تفاوت اساسی دارد.

برای روشن شدن واقعیت مسئله باید شهری بودن و در شهر بودن را از هم تفکیک کرد و دانست که دو مسئله اساسی در راه است. یکی انسان ممکن است در شهر باشد و شهری نباشد و دیگر در شهر نباشد و در عین حال شهری باشد و با روح و منطق جمعی آن را تقویت کند.

با این حال پرسیده می‌شود شهری بودن چیست؟ شهری بودن به معنی روابط جمعی و انسانی داشتن است. یعنی شهری بودن فقط در انسان شهر

۱. یونس ادبانی، قانون‌های بنیادین فکر، ص ۲۴۷ (نشر نقش جهان، ۱۳۹۵)

موضوعیت پیدا می‌کند و اگر انسان شهری نباشد، شهری بودن یا شهری شدن معنایی ندارد.

از کارهای بسیار مهم و برجسته سید بزرگ این بود که هم تصویر معقولی از انسان شهر در جامعه شهری داشت و هم شهری شدن را در کنار شهری بودن سامان داده است. او نخست انسان شهر را ایجاد کرد تا موقعیت بعدی شهری بودنش دیده شود. با این وصف در انسان شهر اصل وقوع حالت شهری و روح جمعی است که امروزه رنگ باخته است. ایشان به حیات جمعی براساس منطق قلب سخت باور داشته است.

سید دانا چنان در انسان شهر روابط معقولی ایجاد کرد که ارتباط انسان‌ها براساس تعاملات انسانی بود و روابط ابزاری و اقتصادی در شمار پیرامونی قرار داشتند. این واقعیت اکنون در لفور کنونی هم به رغم همه تلاش‌های امیدوارانه معکوس شد و رنگ‌باخته است.

در شهر انسانی کسی به دیگری تعرض نمی‌کند و همه در کنار هم آرامش و آسایش دارند. سید دانا با این تلقی مقیاس داوری مردم قرار گرفته است. با این حال ایشان ملاک ارتباط را در شهر انسانی براساس انسان شهر قرار داد و با این منطق اجتماعات انسانی را در روزگارش سامان داده است.

این ویژگی اساسی موجب شد که سید بزرگ در جامعه انسانی اقبال مردم‌پسندی پیدا کند و آنان در فضای شهری و موقعیت عملی تلفیق شهر انسانی را در موقعیت شهری شدن و نیز انسان شهری قرار دهند تا جامعه‌ای برپا شود که آدمی براساس سرشت و فطرت انسانی تجربه‌ای از زندگی برتر را تاریخی کند. با این حال سید بزرگ سمبلی از شهری شدن بود که بدون در شهر بودن آن را به صورت عملی تجربه کرد و موقعیتی از انسان شهری را در جامعه انسانی شکل داده است.

منزل تفاوت قلب و خرد

خرد معیار امتیاز انسان با حیوان است. انسان با اصل سخن گفتن تمایز خود را با اصل حیوانی به تصویر می‌کشد. با این نگاه اصل سخن گفتن در واقع اصل ممیز انسان با حیوان است.

خرد سلیم میزان سنجش انسان با حیوان در داشتن و انسانی با انسان دیگر در به کار بستن است. این سنجش در عمل تصویر واقعی از انسان را نشان می‌دهد و همین تصویر می‌گوید او انسان است، در حالی که حیوان هم است. در انسان خرد در همه حال وجود دارد و تفاوت‌ها و مراتب‌ها فقط تمایز انسان‌ها را نشان می‌دهند. مهم‌تر از این اصل چگونگی به کارگیری و سامان‌دهی خرد است که هر کسی چنانچه مناسب‌تر به کار گیرد به مراتب انسان‌تر است. در وجود انسان آنچه اصل واقع شد و سمبل‌های انسانی را متمایز نشان داد، قلب انسانی است. قلب به عنوان یک واقعیت ممتاز جوهر وجودی انسان است و مغز حالتی از وجود انسان به شمار می‌رود.

انسان با اصل قلب حیات انسانی پیدا می‌کند و هر کسی که امور خود را با منطق قلب بیش‌تر حل و فصل کند به تناسب در چرخش انسانی انسان‌تر است. این ویژگی حالات ناب بودن انسان را به تصویر می‌کشد و سمبلی از انسان کامل و تمام است.

در وجود انسان کامل دو لایه خردی و قلبی وجود دارد. این دو لایه انسان را در موقعیت تمام نشان می‌دهند که اگر یکی نباشد، دیگری از میان می‌رود. با این حال انسان کامل تجمیع به کارگیری روش و منطق خرد و قلب است. سید دانا از هر دو ویژگی در موقعیت‌های مختلف انسانی برخوردار بوده است. او هم خرد را به کار گرفت و هم از امر قلبی پیروی کرده است. این دو اصل از او انسانی ممتاز ساخت که همچنان امتیازهای او حق حیاتش را حفظ کرده است.

سید دانا مردم را به پیروی از خرد و قلب دعوت می‌کرد. او دانایی را با این مقیاس منطقی دنبال کرد تا بجای باسوادی حکمت ناب دریافت کند.

سید دانا مردم را به فراگیری حکمت اصیل دعوت می‌کرد و مردم نیز به این دعوت عملی پاسخ مثبت می‌دادند. از این جهت کسانی که با او در مشهد رضوی همسفر بودند، از این ویژگی قلبی و خردی او بسیار سخن گفتند که همچنان فکربرانگیز است.^۱

منزل همسخنی با حق

چگونه همسخن شدن با حق ممکن می‌شود؟ همسخن شدن با حق با همراهی به دست می‌آید. اگر کسی با منطق سخن همراهی نکند، دلیلی برای همسخن شدن با او وجود ندارد.

همسخن شدن در همزبانی با حق حاصل می‌شود. همزبانی در واقع طرح معقولی از همسخن شدن است. یعنی میان این دو اصل بنیادین ملازمه منطقی وجود دارد که بجای رویارویی در کنار هم واقع می‌شوند.

همسخنی با اصل همگرایی حق ممکن می‌شود. پدیداری این اصل درگرو همسویی و همزبانی است. با وجود این دو اصل بنیان‌های اولیه همسخن شدن را شکل می‌دهند.

برای همسخن شدن باید همزبانی پیشه کرد. انسانی که با حق همسخن شود، صورت، چشم، گوش و زبان او می‌شود. حق با او سخن می‌گوید و او نیز حق گفته و اصل حقانی را طرح می‌کند و به مرور مجسمه حق اصیل می‌شود.

با وجود این کسی که زبان حق را بداند از حق سخن می‌گوید و در همه حال با حق است و با مراده حقانی نماد عملی حق می‌شود.

۱. این نکته از علی گُل روایت شده است.

سید قدسی با هم‌زمانی عمیق همسخن با حق شده است. او با اصل بنیادین همراهی به همدلی با حق روی آورده است و مردم در سیمایش وجود حق را مشاهده می‌کردند.

سید دانا در همسویی و هم‌رنگی با منطق حق همگرایی پیشه کرده است. به طوری که همواره از حق سخن می‌گفت و حق را می‌دید و حق را می‌شنید و جز طرح گفتار حقانی سکوت می‌کرد.

سید عارف در این راه مجسمه تمامی از حق شد و مراوده همیشگی با حق داشت. این نکته در حکایت‌ها و روایت‌هایی که از ایشان برجای مانده بخوبی منعکس شده است. مردم با مشاهده این ویژگی‌ها دیدار سید دانا را غنیمت می‌شمردند و برای حاضر شدن در محضرش از همدیگر سبقت می‌گرفتند.

این روندها در دهه‌های مختلف چنان ادامه یافت که گویی مردم فقط او را سید دانا می‌دانستند و تاکنون کسی را هم‌تراز او ندیدند. با این وصف معتقد بودند که به لحاظ تدین و ایمان قلبی منحصر به فرد بود و کسی نماز سید قدسی را نخوانده و کسی مانندش علایق انسانی نداشته است.^۱

نماز کار همیشگی سید قدسی بود و همواره سجده طولانی داشته است. ایشان چنان در سجده می‌ماند که گویی خوابیده است، در حالی که آدمی با توجه دقیق متوجه می‌شد که در حال نیایش عمیق است.^۲

منزل شاخص‌های عارف

عارف قدسی سرور عارفان جهان است. او علاوه بر به کارگیری عقل با منطق حکمت روند قدرت قلبی را در اختیار دارد. با این حال عارف قدسی با شاخصی چند شناخته می‌شود:

۱. این نکته را شیرافکن محمدی به نقل از مادرش خدیجه بزرگی با حضور نویسنده در مزار عارف قدسی گفته است.

۲. این نکته را سید رضی فرزند سید قدسی از مادرش نقل کرده است.

۱. عارف قدسی با شاخص دوستداری، عاشقی و شیدایی شناخته می‌شود. این عارف پیش از هر چیز دوستدار خدا، انسان به شیوه عاشق‌پیشگی است و عاشقی نشانه تصویری جامع از عارف داناست.
 ۲. چرخش آگاهی واقعیّت شاخص دوم عارف است. او با مقیاس دانایی از تراز انسان عمومی فاصله می‌گیرد و انسان کامل می‌شود.
 ۳. احساس بزرگ انسانی نشانه سوم عارف است. این شاخص او را به بلندای هستی می‌رساند و در خیال وجودی احساس انسانی به پرواز در می‌آید.
 ۴. خردمندی شاخص چهارم عارف است. او با خردمندی در فکر و احساس انسانی تعادل منطقی به وجود می‌آورد. عارف با این شاخص در تراز حکمت انسانی قرار می‌گیرد و به حکمتی به مثابه خردمندی دست می‌یابد.^۱
 ۵. قلب شاخص پنجم عارف است. او با منطق قلب در تراز حقانی قرار می‌گیرد. با این حال او با احساس و منطق قلبی می‌داند و با تراز خردی از دانایی عمومی صرف‌نظر می‌کند.
- عارف قدسی با این شاخص‌ها به شکل برتر خود را میزان می‌کند و با سنجش آنها در تراز قدسی قرار می‌گیرد و راه نارفته را می‌رود. این شاخص‌ها موجب می‌شوند که عارف قدسی به اخلاص، یکتایی و یکتویی برسد و خود را در مدار حقانی ببیند و فقط حق یکتا، بی‌مانند و بی‌نظیر دیده شود.
- سید قدسی هر یک از این ویژگی‌ها برخوردار بود. او می‌دانست که عارف بدون شاخص نوعی از فسیل شدن است. از این‌رو معیار قلبی و فکری برای اندیشیدن و عمل کردن داشته است.
- سید عارف با این شاخص‌ها چنان ساخته شد که در درون قلب‌ها جای گرفت و در نتیجه گفتارش به سادگی بر قلب‌ها می‌نشست. مردم به فرمان قلب

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «فهم حکمت انسانی» مراجعه نمائید.

از او سخن قلبی می‌شنیدند و با منطق خرد و وجدان سلیم از آن سخنان پاک پیروی می‌کردند.

باورهای سید قدسی چنان پاک بود که به پاکی در قلب سالم سکونت می‌کرد. باورهای او برای همه علاقمندان پذیرفتنی بود و مردم با جان و دل از امر حقانی او اطاعت می‌کردند.

مردم چنان عاشق سید قدسی بودند که تاکنون کسی نتوانست او را فراموش کند. اکنون با تمامی احساس از ایمان، دینداری و دوستی او سخن می‌گویند که گویی هم‌اکنون زنده است و با آنان نفس می‌کشد و مردم با نفس پاک او زندگی می‌کنند.

منزل عارف ستوده

عارفان به دو بخش عاشق نابینا و حکیم دانا هستند. عارفان اول اغلب در راه نابینایی محو معشوق خودشانند. این معشوق ممکن است حقانی یا بر اثر انحرافی هر چیز دیگر باشد.

عارفان دوم بینا و دانا هستند و بر امور خود و دیگری با محوریت اصل خودتنهایی اشراف دارند. آنان می‌دانند که چه می‌دانند و در واقع دوستدار دانایی و توانایی خود هستند.

در این صورت عارف با این ویژگی بر چیزی که داناست، عاشق است. یعنی عشق او به مثابه دانایی است و هرگز شیفته امری نادانسته و گنگی نخواهد شد.

عارف قدسی از نوع دوم است. او دانا، بینا و عاشق است. این ویژگی‌ها موجب شد که ستوده شود و مورد توجه خداوند و مردم قرار گیرد.

عارف دانا انسانی حکیم و ستوده است. ستودگی او به حق معطوف است و حق امکان ستوده شدن او را فراهم کرده است.

سید قدسی از این امکان برخوردار بود و مردم با فهم این ویژگی عاشق و شیفته او شدند. مردم می‌دانستند چه کسی را و به چه دلیلی دوست دارند و برای دوست داشتن خود منطق دوستداری داشتند که مجاب‌کننده بوده است.

سید قدسی پیش مردم انسانی ستوده شده بود. مردم او را به دانایی و پاکی می‌شناختند و بر اساس این واقعیت او را می‌ستودند. این ستودگی همچنان تداوم دارد و حتی مردم این دوره نیز از ارادتمندان سید دانا به شمار می‌روند و چنان از وجودش سخن می‌گویند که گویی با تمامی جهات ممکن انسانی ستوده شده است.

منزل حافظ قرآن

عارف قدسی انسانی است که به خیر بسیار دست یافت و همه خیر او ناشی از حکمت ناب است. ایشان هرچه می‌گفت و می‌شنید، در حکمت اصیل ریشه داشته است و در ذهن و مغز او فقط حکمت می‌گنجید و چیز دیگری را بر نمی‌تایید که امکان سکونت کند.

ذهن عارف قدسی چنان تعلیم یافته بود که فضیلت و خیر را همزمان در اختیار داشته است تا راهی در سعادت پیدا کند. او با این ویژگی به دنبال خوشبختی، کمال و سعادت انسان رفته است.

عارف قدسی برای دستیابی به سعادتِ اصیل بهترین‌ها را به ذهن خود سپرده است. ایشان پیوسته سپرده‌ها را غربال می‌کند تا در آنجا فقط حکمت ناب که از نعمت و رحمت حقانی به وجود آمده سکونت کند. او از ذهن و مغز خود مانند قلب مراقبت می‌کند تا بر آنها منطق حقانی حاکم شود.

عارف دانا ذهن خود را تدبیر مدیریتی می‌کند تا با منطق حیات چیزی در آنها نهاده شود که سراسر پاکی باشد. متعاقب این اصل از ذهن و مغز خود مراقبت وجودی، فکری و مفهومی می‌کند تا خیر بسیار الهی از دست نرود و از مواهب آن در خودسازی انسانی بهره گیرد.

عارف قدسی بهترین خیر را حکمت الهی می‌داند که امروزه بخشی از آن به عنوان متون قدسی نامیده می‌شود. این متون هرچند پاره‌ای با گذشت زمان دستخوش تغییرات اساسی شده، ولی قرآن همچنان محفوظ مانده است. عارف قدسی با قرآن مشهور و همسفر است. ایشان در بیان گفتاری و شیوه‌های اعمالی اصول بنیادین قرآن را اصل قرار می‌دهد و طبق آن فکر می‌کند و تصمیم عقلانی می‌گیرد.

سید عارف از این ویژگی بزرگ برخوردار بود. ایشان چنان در قرآن غرق شده بود که گویی همه شنیدن، دیدن و گفتن او قرآن است. سید قدسی با ادبیات قرآنی ارتباط عمیق و صمیمی برقرار کرده بود. او چنان سخن می‌گفت که گویی فقط از قرآن می‌گوید و مردم با جان و دل گفتارش را می‌شنیدند و به آن عمل می‌کردند.

سید قرآنی با قرآن شناخته شد و چنان با قرآن شهرت یافته است که شب‌ها در خواب نیز قرآن تلاوت می‌کرد. یعنی قرآن سراسر وجود و زندگی را فرا گرفته بود و همه خواب و بیداری او حکمت قرآنی شده بود. شاید راز قدسی بودنش در همین عارف قرآنی بودن است.

روایت شد که ایشان شب‌ها در خواب قرآن تلاوت می‌کردند. کسی گفته بود که سید پاک شبی در ییلاق خانه ما مهمان بود که نیمه‌شب دیدم ایشان یک سوره کامل از قرآن را در خواب قرائت کرده است. صبح به مادرم گفتم که چنین اتفاقی افتاد، مادرم به من گفت فرزندم این حقیقت راز است و نباید به کسی گفته شود و این راز باید در ذهن بماند و تا زمانی که سید بزرگ حیات دارد برای کسی گفته نشود.^۱

۱. این روایت را عطاء... ساجدی نقل کرده است.

منزل راه رفته

کسی راهی را رفته که در راه رفته است و آن کسی که نرفته در راه و بی‌راهه مانده است. با این حال برای رفتن باید راه را شناخت و با منطق آگاهی در راه پیش‌رو دانسته قدم برداشت.

راه حقیقت نه پارکی برای ایستادن که جاده‌ای برای رفتن است. با این وصف کسی که می‌ایستد، راه را با پارک جابجا کرده است. او در حقیقت نه تنها راهی نرفت که درصدد فریب خود برآمده است.

در راه مسئله چگونه رفتن اصلی بسیار مهم است. یعنی در رفتن صرف سفر یا در راهی رفتن کافی نیست و اصل چگونه سفرکردن به مراتب اهمیت بیشتری دارد. با این اصل چگونه رفتن جهت کافی برای رفتن است.

سید عارف اغلب در راهی بود و هر کسی او را برای کاری دعوت می‌کرد بدون درنگی پاسخ می‌شنید و با او همسفر می‌شد. به ویژه اینکه ایشان علاوه بر علایق طریقت اهل شریعت بود و تلاش می‌کرد که دینداری را با اصل تدین تقویت کند و مردم را به راه عرفان و آگاهی بخواند تا تدین اسلامی به مثابه آگاهی در قلب‌ها نفوذ کند و حک شود.

روزی کسی به دنبال سید قدسی آمد و از او خواست که به روستایشان رفته و شریعت تعلیم دهد. ایشان دعوت را با آغوش باز پذیرفتند و همراه شدند. در راه باران شدیدی آمد و گرداگرد رودخانه را آب فرا گرفته بود. رودخانه چنان گسترده و عمیق شده بود که فقط با سپهر اسب امکان عبور از رودخانه ممکن بوده است.

دو همراه سید قدسی از ایشان خواستند که با آنان همراه شود تا با سوار شدن بر اسب با همراهان در مسیر سپهر اسب به آب بزنند و از رودخانه عبور کنند. ایشان موافقت نکردند و از آنان خواستند که دو نفری با سد اسب در کنارش حرکت کنند و به آن طرف آب برسند. آنان به رغم ناراحتی فرمان سید

پاک را اطاعت کردند و همین که به آن طرف آب رسیدند بی‌درنگ متوجه شدند که سید قدسی پیش‌تر از آب عبور کرده و بدون اینکه خیس شده باشد.^۱ روایت کنندگان گفتند ما در شگفت ماندیم که چگونه ایشان بدون سپهر اسب و بدون اینکه خیس شوند از رودخانه عبور کردند. این روایت همچنان به صورت حکایتی زنده و فعال در اذهان دوستداران سید بزرگ برجای مانده و این واقعیت همواره حیرت انسان‌ها را برانگیخت و آنان را در راه اندیشیدن عمیق فرو برده است.

منزل ارادت به حق

ارادت انسان به حق از نشانه خلوص و پاکی است. در ارادت به حق سه اصل یکرنگی، پاکی و صمیمیت نهفته است.

در انسان ارادت مطلق وجود ندارد و هر ارادتی به چیزی معطوف است. با این اصل در ارادت انواعی وجود دارد که اشاره می‌شوند:

۱. ارادت به خود که فقط با خودشناسی و خودآگاهی به خود واقعی به دست می‌آید. اگر این ارادت نباشد، دیگر ارادتها فرضی بیهوده خواهند بود.
 ۲. ارادت به دیگری که ممکن است هم‌نوع یا از انواع دیگر باشد. این ارادت به تناسب علایق انسانی متفاوت است.

۳. ارادت به انسان که تأکیدی بر اصالت انسان است. در این ارادت انسان طبیعی محور توجه قرار می‌گیرد و دیگر آفریده‌ها در دستور دوم قرار دارند.
 ۴. ارادت به جهان ممکن که به حیرت و شکوه آفرینش معطوف است. در این ارادت ذهن انسان دچار شگفتی می‌شود و ارادت خود را معطوف به طرح و ایجاد جهان می‌کند.

۱. این روایت به تواتر بیان شده است.

۵. ارادات به حق که آن از تجمیع ارادات‌ها شکل می‌گیرد. این ارادات جامع‌ترین ارادات‌های ممکن است. در این ارادت چند پرسش جدی وجود دارد:

الف) چرا ارادات به حق؟ ارادات به حق امری وجودی است. در این ارادات هر انسانی ناگزیر از ارادات داشتن به حق است.

ب) از ارادات تا ارادت؟ ارادات از آغاز تا انجام نشانه حیات جاودان جهان هستی است.

ج) چگونه ارادت؟ ارادت برگونه وجودی و نیز تمامیت هستی است.

د) ارادات تا کجا؟ ارادات طرحی از آغاز تا حیات انجام است. ارادات به حق تابع زمان نیست و شامل تمامی زمان‌های ممکن می‌شود.

سید قدسی ارادات را همه حقانی می‌دانست. این ارادات از نظر او سراسر پاک و بی‌آلایش است.

در این ارادات آغاز و انجامی وجود ندارد. از نظر سید دانا ارادات به حق با تمامی جهات امری ممکن است. این ارادات موجب شد که ارادات به حق امر قدسی دانسته شود. با این حال ایشان مردم را با رفتارشان به ارادات به حق دعوت می‌کرد و همیشه از دعوت با گفتار سخت پرهیز داشته است.

منزل قصد و اراده

در نهاد انسان لایه‌های مختلفی وجود دارد که هر لایه بخشی از وجود اوست. یکی اراده معطوف به قصد، اراده، آزادی و دیگر اراده معطوف به فکر که به منطق اندیشیدن پیوسته است.

انسان با اصل بنیادی قصد، اراده، اختیار و انتخابش هویت انسانی می‌یابد. این دو اصل بنیادین جوهر وجودی انسان را به تصویر می‌کشند و از او وجودی ممتاز می‌سازند.

اراده عامل تعیین‌کننده در وجود انسان است. در آغاز اراده به دو بخش فردی و جمعی تقسیم می‌شود. اراده فردی نشان فرد را ترسیم می‌کند و اراده

جمعی خصال جمع را نشان می‌دهد. از این دو اراده ناگزیر اراده سومی به وجود می‌آید که تعامل و مفاهمه اراده‌های آزاد نامیده می‌شود.

قصد مرکز هرگونه آگاهی و گواهی است. در قصد دو تصور اولیه وجود دارد: یکی قصد نخستین که به اراده‌ای نیامیخت و دیگر قصدی که به اراده آزاد معطوف شده است.^۱

قصد معطوف به اراده، آزادی و اختیار انسان پیوسته و ممکن است حقانی یا غیرحقانی باشد. قصد حقانی ساختار وجودی دارد و معطوف به قصد قدسی است. با وجود این می‌توان از دو قصد و اراده قدسی و غیر قدسی سخن گفت. عارف قدسی علاوه بر اراده و قصد حقانی با قصد و اراده قدسی همراه است. این همراهی تصویر واقعی از عارف ارائه می‌دهد که به کلی با تصور عمومی متفاوت است.

سید قدسی با این ویژگی عارف قدسی شده است. این اصل هویت او را ممتاز ساخت تا در میان انسان‌ها عارفی محبوب جلوه کند. از نظر ایشان همه امور حقانی به امر قدسی معطوف شدند. یعنی تلفیق دو امر حقانی و قدسی از ایشان عارف قدسی ساخته است.

سید عارف به مراقبت از قصد، اراده و آزادی انسان باور داشته است. او مردم را به این دو خصال برتر انسانی تجهیز می‌کرد تا روح آدمی بر وجودشان حاکم شود. مردم این حالات را در وجود ایشان به روشنی مشاهده می‌کردند و آن را سرمشق حیات خود قرار می‌دادند.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «تالار آگاهی و گواهی» چاپ دوم مراجعه نمائید.

منزل صبر عارف

صبر به معنی تحمل وضعیت کنونی و فراهم آوردن موقعیت مناسب در آینده است. صبر در چرخه حیات سازوکارهای خود را دارد و فهم اصول، منطق و قانونش امری مشروط و لازم است.

با صبر انسان به درکی تازه می‌رسد تا در آنجا موقعیت خود را پیدا کند که کجاست و چه باید بکند. با این حال صبر و بی‌صبری دو حالت اختیاری از انسانند و آنها نماد انسانی به حساب می‌آیند.

صبر در تصور اولیه به دو بخش اجباری و اختیاری تقسیم می‌شود. صبر اجباری امری اجتناب‌ناپذیر است و به نحوی باید با وضعیت کنونی کنار آمد تا به وضعیت مطلوب دست یافت، در حالی که صبر اختیاری معطوف به اراده آزاد انسان است.

صبر اجباری ناشی از فرمان اجباری و اختیاری معطوف به اراده اختیاری است. در اولی اراده اختیاری وجود ندارد و در دومی نوعی از اراده آزاد و اختیاری حاکم است.

در نگاه دیگر صبر یا معطوف به دانایی یا در شمار دانایی قرار دارد. صبر نخست از قصد و اراده دانایی پیروی نکرد و دومی در حکم دانایی است.

با این برداشت صبر راهبردی برای تصمیم و تغییر وضعیت کنونی اصل است. این تغییر موجب می‌شود که صبر از منطق خرد پیروی کند و انسان تصمیم عقلانی و منطقی بگیرد.

صبر به منظور هدفی مشخص انجام می‌شود. این صبر به دانایی و امر آگاهانه مربوط می‌شود. بنابراین صبر عارف به مثابه آگاهی و به منظور همگرایی با ذات حق نخستین است.

سید قدسی صبر را بخشی از وجود انسان می‌داند. از نظر ایشان صبر فرمان خداوند است و اطاعت از آن معطوف به این واقعیت سیال و منعطف است.

سید عارف با صبر بسیار سمبلی از انسانی تحمل‌پذیر شده بود. او هم دیگران را تحمل‌پذیر می‌کرد و هم خود برای دیگران تحمل‌پذیر می‌شد. از نگاه دیگر مردم را در مقابل ناملایمات و مشکلات پیش‌رو به صبر دعوت می‌کرد و خود نیز در برابر مشکلات اجتناب‌ناپذیر جامعه و مردم صبوری پیشه می‌کرد و مجسمه صبر شده بود.

منزل تدبیر نفس

نفس جانِ وجودی انسان است. با نفس انسان حیات و تجدید حیات می‌یابد. انسان به واسطه نفس با حقیقت وجودی خود مواجه شده است که با این مواجهه لایه‌های درونیش آشکار می‌شود.

نفس هم باید با تدبیر مهار و تعدیل شود و هم مراقبت از آن صورت گیرد. نفس نیروی بی‌پایان انسان است. اگر در نفس تعدیل روشمندانه صورت نگیرد به صورت طبیعی عصیان و طغیان خواهد کرد.

نفس همه امکان انسان است و این امکان ممکن است دستخوش ناملایمات بسیار شود. با وجود این مراقبت از نفس امری لازم است تا در امور انسانی حرکت کند. اگر مراقبتی صورت نگیرد ممکن است نفس از راه انسانی منحرف شده و در راه حیوانی گام بر دارد.

سید قدسی با فهم این اصل هم فهم درستی از نفس و تدبیر نفسانی داشت و هم دانست که چه نیروی بی‌پایان در آن نهفته است و هم دریافت که باید هوشمندانه از آن مراقبت کرد. او با این رویکرد در راهی گام برداشت که نفس خود را به پاکی محفوظ نگه داشته است.

سید قدسی ارزش نفس را می‌شناخت و با این آگاهی آن را از ورود به بیراهه باز می‌داشت. تلاش او مبتنی بر این اصل بود که نفس با تدبیر نفسانی پاک بماند و از نیروهایش در راه راستی استفاده کند.

تقویت تدبیر نفوس انسانی موجب شد که سید پاک در میان همراهان خود به پاکی شناخته شود. مردم از ایشان چنان سخن می‌گویند که مجسمه قداست و پاکی بود و به نیکی از نفس خود مراقبت کرده است ایشان میان مردم به کسی که نفس سلیم دارد شناخته شده بود و آنان با این اصل او را سید پاک و بی‌آلایش می‌دانند.

شاید راز موفقیت سید قدسی در تدبیر واقعی نفس بوده است. او با تدبیر نفس خود به شکل عملی دیگران را به تدبیر نفوس دعوت می‌کرد و آن را شرط برخوردارگی از خیر و سعادت انسانی می‌دانست و تا جایی که به لحاظ خلوص و قداست نفسانی گفته شد که سید فقط سید عبدالوهاب بود و بس.^۱

منزل راز خودنگهداری

خود نگهداری حاصل خود ارادی از نوع قصدی و اختیاری است. با این نگاه خود نگهداری به قصد، اراده، اختیار و آزادی مربوط می‌شود. این ویژگی‌ها نشان می‌دهند که انسان با اراده آزاد است و در چگونگی تصمیم خود اختیار دارد و از این جهت مسئول تغییر و تحول کیفیت وجودی خود است. اصل خود نگهداری موجب می‌شود که انسان از افراط و تفریط بپرهیزد و در مسیری گام بر دارد که پسند خرد ناب، قلب سلیم، منطق فهم و زبان سیال و منعطف باشد.

انسان با اصل خود نگهداری میزان می‌شود. او در این موقعیت می‌داند که چه انجام دهد و از انجام چه چیزی دوری جوید. با این اصل موقعیت خود انسانی از بی‌خودی تفکیک می‌شود و امتیاز می‌یابد.

کشف ماهیت هستی سرآغازی برای فهم واقعیت خود، دیگری و چرخه خودنگهداری است. این نگهداری در وجود انسان امکانی فراهم می‌آورد که خود دیگری نشود و دیگری برجای خود نشیند. از این طریق اصل خودتنهایی ناب

۱. این روایت از خدیجه بزرگی نقل شده است.

محفوظ می ماند و به وحدت ناب وصل می شود و در نتیجه روند از خودبستگی شکل نمی گیرد.

سید قدسی با این اصل از افراط و تفریط پرهیز کرد و با استفاده از قصد، اراده، اختیار و آزادی به کشف خودتنهایی دست یافته است. این کشف ایشان را به واقعیت خود ناب رساند و در تمامی عمر تلاش کرد که این خود را حفظ کند که نه دیگری در او حضور یابد و نه خود در دیگری حاضر شود.

سید عارف می دانست که هر کس مسئول سیاست های اعلامی و اعمالی خود است و باید در روز واپسین پاسخ گو باشد. از این رو از خرد ناب مانند حس سلیم مراقبت می کرد تا با بیداری ناب واقعیتی به مثابه فطرت داشته باشند. از نگاه دیگر تجربه زندگی او نشان داد که ایشان به مثابه وجدان بیدار و فطرت وجودی زیسته است.

منزل تهذیب نفس

نفس انسان وجودی سراسر پاک و خالص است. این پاکی ممکن است با گذر زمان دستخوش ناخالصی ها شود و از مدار پاکی بیرون آید و کارکرد متفاوت پیدا کند که غیرمترقبه خواهد بود.

نفس بنیاد فطرت انسانی و تصویر جامعی از روح آدمی است. نفس از آنجا که روح فطری دارد از جانب خداوند آمده است. خدا نفس را از وجود خود آفرید و آن را در نهاد انسان دمیده است.

این پاکی نفس به صورت طبیعی مراقبت می خواهد تا در مدار خود برجای ماند. از این رو برجای ماندن نفس در گرو نفس شناسی و مراقبت دائمی از آن در زوایای مختلف است.

تهذیب نفس مانند تدبیر نفوس انسانی اصل لازم است. در این صورت تهذیب نفس به چرخش فطری و نیز نگه داشتن نفس مربوط می شود. اگر آدمی از وجدان نفسانی بیرون آید، نشانی از گذر کردن در سرشت وجودی است. با این

حال برای اینکه چنین اتفاقی رخ ندهد، تهذیب نفس امری لازم است تا اتفاق غیر مترقبه‌ای در روند نفس‌شناسی به وجود نیاید.

سید قدسی هم نفس‌شناس بزرگی بود و هم وجدان نفسانی زنده‌ای داشت. او با این ویژگی هم تدبیر نفسانی انجام داد و هم اقدام به تهذیب نفسانی کرد و در نتیجه به انسان کامل تبدیل شده است.

مردم سید دانا را با این ویژگی ممتاز و برجسته می‌شناختند. از نظر مردم ایشان هم انسانی بزرگ بود که سلامت نفسانی داشت و هم دیگران را به تهذیب نفس بر می‌انگیخت. سید پاک در این سیر چنان گام برداشت که به انسان کامل تبدیل شده است.

منزل موازنه و محاسبه

موازنه و محاسبه دو اصل بنیادین در امور انسانی محسوب می‌شوند. این دو اصل از ساحت ملازمه منطقی برخوردارند که وجود یکی ضرورت وجود دیگری را ایجاد می‌کند و از میان رفتن یکی موجب ناپدید شدن دیگری می‌شود.

محاسبه هم وجودی و هم برگونه اخلاقی است. محاسبه اول معطوف به خود نگهداری و احراز خودتنهایی است. محاسبه دوم راهی برای دستیابی به موازنه حقانی به شکل منطقی است.

انسان با محاسبه در موقعیت موازنه قرار می‌گیرد. در این موقعیت هر کس وضعیت خود را پیدا می‌کند و در مدار خودش به پیش می‌رود.

در موازنه امر محاسبه وجود دارد. محاسبه مرکز موازنه است و چنانچه محاسبه‌ای در کار نباشد، دلیلی برای موازنه وجود ندارد.

عارف قدسی به دنبال موازنه‌ای می‌رود که حق معیار سنجش به حساب می‌آید. این محاسبه در امور انسانی محاسبه حقانی را به وجود می‌آورد.

حکیم قدسی با این معیار واقعی محاسبه را انجام می‌دهد و قصد و هدفش دستیابی به موازنه حقانی است. برای او حق تعیین‌کننده است و دیگر امور پیرامونی محسوب می‌شوند.

سید قدسی همزمان اهل محاسبه و موازنه بود. او اغلب با محاسبه حقانی به موازنه حقانی دست یافته است. یعنی محاسبه ایشان با منطقی اصیل تقویت شده است.

مردم سید قدسی را ملاک حق یا معیار حقیقت‌شناسی می‌دانستند. ایشان در سطوح مختلف برای مردم تعیین‌کننده بود و کسی با موازنه حقانی در برابرش قرار نمی‌گرفت و همه او را معیار سنجش حق اصیل قرار می‌دادند.^۱

از نظر مردم سید عارف انسانی بسیار اهل محاسبه بود و این ویژگی او را به موازنه حقانی رسانده است. این خصلت در عرصه‌های زندگی ایشان چشم‌انداز ویژه داشته است. با این اصل سید دانا روند محاسبه و موازنه را نه در گفتار که در واقعیت‌ها عملی نشان داده است.

منزل عیار قلب

برای فهم هر چیزی با چیز دیگر عیاری وجود دارد که با کشف آن در موقعیت سنجش قرار می‌گیرد. یعنی عیار اشیا میزان سنجش هویت هر چیزی با چیز دیگر است. اگر چیزی فاقد عیار لازم باشد، میزان سنجشی برای خودتنهایی وجود ندارد و ممکن است هر چیزی باشد یا به کلی چیزی نباشد.

عیار در تصور نخستین به چهار بخش خردی، قلبی، احساسی و خیالی تقسیم می‌شود. یعنی هر یک از این عیارها میزان سنجشی برای چیزی و نیز نماد وجودی آنها به حساب می‌آیند.

۱. تصمیم سید قدسی تعیین می‌کرد که چه حق و چه دیگر ناحق است.

خیال ممکن است مرکز پرواز تلقی شود و شاید در گردابی فرود آید و نتواند برخیزد. خیال هم عیار ذهن گستره خواهد بود و هم ممکن است عیار باسوادی تلقی شود که با آن چرخه خواندن، نوشتن و گفتن میزان می‌شود.

احساس انسانی در تراز وجودی فهم، معنی و مفهوم می‌شود و عیار هستی ناب به حساب می‌آید. انسان با احساس وجودی به جوهر انسانی دست می‌یابد و کشف خودتنهایی می‌کند. این خودتنهایی فقط با احساس وجودی فهم، درک و میزان می‌شود.

خرد عیار حیات معقول و بنیادی از سنجش دانایی و توانایی است. با خرد همزمان دو اصل دانایی و نادانی میزان می‌شوند و حد و حدودش سنجیده می‌شود. این عیار در عین توانمندی در مواردی ممکن است در گِل ولای بیفتد و نای برخاستن نداشته باشد.

قلب عیار جان آدمی است. انسان زندگی خود را با قلب میزان می‌کند و حقایق زندگی را با سنجش منطقی در می‌یابد. به ویژه قلب آگاهی مغز همه آگاهی‌های دیگر است. با این حال قلب روش دستیابی به حکمت اصیل است که از آن در قرآن به خیر بسیار یاد شده است.

سید قدسی از یکسو به سه عیار خیالی، احساسی و خردی برخوردار بود و دیگری سه همواره با عیار قلبی همنشین شده است. او می‌دانست که قلب مرکز همه حقایق ممکن است و امر قلبی بر دیگر امرها فرمان نشست، ایستادن و برخاستن می‌دهد.

سید عارف با این عیار در قلب‌های مردم نفوذ کرد و حق حیات ویژه یافته است. او با فرمان قلب سخن می‌گفت و با همین فرمان سکوت می‌کرد و به اندیشیدن رو می‌آورد تا اندیشه‌ها در محک اندیشیدن قرار گیرند.

سید دانا با منطق قلب در قلب‌ها سکونت می‌کرد و مردم سخنان و رفتارهای قلبی او را با جان و دل باور داشتند و آن را عین حقیقت می‌دانستند.

مردم با این منطق به دلیل برتر بودن از عقل و هوش چون و چرایی نمی‌کردند و تسلیم فرمان عقل ناب و قلب سلیم می‌شدند و سخن سید تمام‌کننده بود.

منزل زهد و پارسایی

در منطق قدسی دو اصل زهد و پارسایی قرین یکدیگرند و به نحوی همدیگر را کامل می‌کنند. زهد و پارسایی دو سبک از یک زندگی برتر محسوب می‌شوند و در هر یک اصل دوری جُستن از گناه و مراقبت و نیز پاکی نفس وجود دارد.

زهد در مقابل رغبت و به معنی میل نداشتن است. در نگاه دیگر زهد رویگردانی از امور مادی و روی آوردن به مواهب معنوی است.

زاهد خوشی‌ها را دوست دارد و از ناخوشی‌ها ناخوش است. از نظر او زهد کلید خوشی‌های جهان امکان است.

زاهد گذشته و آینده را همزمان می‌بیند و در چرخش حال گرفتار نمی‌شود. او با این اصل از لذایذ مادی برای پاکی نفس دوری می‌جوید. کار اصلی او دستیابی به فضیلت معنوی است. با این نگاه زاهد در سیر و سلوک معنوی به مراقبت و محاسبه نیاز دارد.

زاهد آرزوهای کوتاه دارد و گذشته و آینده را یک دست می‌بیند. او در شرایط طبیعی از جهان ماده رهایی یافت و خود را از طبیعت ماده آزاد کرده است. با این حال انسان زاهد در جامعه انسانی در قبال نیازمندان ایثار می‌کند و همدردی را برای تسلی خاطر آنان در پیش می‌گیرد.

انسان پارسا خواهان جهان ماده نیست و زاهد به جهان ماده میل طبیعی ندارد. این جهان و مواهب آن برای او افتاح‌کننده نیست و او در جستجوی جهان برتر و کامل‌تر است.

انسان پارسا محبت جهان ماده را از دلش بیرون کشیده است. او با سه ویژگی اساسی شناخته می‌شود:

اول، کارهای خداپسندانه انجام می‌دهد.

دوم، وابستگی معنوی موجب دل نبستن به امور مادی می‌شود.

سوم، برای آرامش حقیقی و جاودانی معنویت را بر می‌گزینند. با این رویکرد پارسایی نه ترک دنیا کردن که دل نبستن به آن است.

سید قدسی با درک این واقعیت در زندگی شیوه زهد و پارسایی را دنبال کرده و از مواهب دنیا چنان نداشته است که گرفتارش شود. در عین حال به حداقل‌ها توجه داشته تا نیازمند نباشد و در نتیجه سروری دیگران را بپذیرد.^۱

سید پاک با زهد و پارسایی شیرینی ایمان را چشیده است. ایشان می‌دانست که با پارسایی رحمت الهی محبت به خدا در دل سرشار می‌شود. او با این شیوه دشواری‌های زندگی خود را آسان کرده است.

این شیوه از زندگی سید عارف را مردم‌پسند کرده است. شاید راز پایداری نام و شیوه زندگی ایشان ناشی از این واقعیت ممتاز بوده است. با وجود این سید بزرگ با محبت، مهربانی و تقسیم خوشی‌های خود میان مردم در ذهن آنان جاودانه مانده است.

منزل تقوای الهی

تقوای الهی به معنی تراز خود نگهداشتن از ورود در راه اشتباه است. با این نگاه تقوای الهی به مفهوم راه رفتن در مسیر حقانی است. انسان با منطقی ایمان باید از وجودش مراقبت کند که از راه حق منحرف نشود و گامی هرچند ساده در اشتباه بر ندارد که ابزار ورود در اشتباه بعدی شود.

راه حق مانند حق یکتاست. بشر برای رسیدن به حق راه واحد را با سلاخی مختلف طی می‌کند. این راه در تعارض با راه حقانی نیست و ممکن است راه‌هایی در امتداد پیرامونی آن باشد.

۱. شهبانو گلی گفته که به یاد دارم زمانی که سید بزرگ رحلت کردند جمعیت بسیاری برای تشییع ایشان گردهم آمدند، اما در منزل ایشان اینقدر امکانات نبود که مردم پذیرایی شوند و از مجموعه لفور و بندی امکانات مردمی در اختیار قرار گرفت و پذیرایی انجام شد.

تقوای الهی با روش به کار بردن عقل و منطق قلب الهی میسر می‌شود. عقل الهی چیزی است که در سخن پیامبر (ص) به معنی نخستین آفرینش از آن یاد شده است.^۱

تقوای الهی امری روشمند است. این اصل به معنی بازداشتن از اشتباه است که با مقیاس زبان الهی سنجیده می‌شود. قرآن میزان سنجش خردمندی، تفکر و عمل انسان را در اشتباه نکردن دانسته است. یعنی قرآن زبان راستی است که زبان ناراستی با آن نشان داده می‌شود.

با این برداشت انسان الهی کسی است که بسیار قرآن می‌خواند و چنان قرآن را می‌خواند که گویی هم اکنون بر او خوانده شده است. یعنی برای انسان قرآن هم‌تراز تقوای الهی و معیار سنجش راستی و ناراستی است. انسان با خوانش اولیه قرآن در این تراز بزرگ قرار می‌گیرد و با فهم عمیق معیار سنجش را توضیح می‌دهد.

سید عارف انسانی بسیار با تقوا بود و با مقیاس قرآن تلاش می‌کرد که امر و نهی الهی را رعایت کند. ایشان در هر حال اصل را قرآن قرار می‌داد و آن همیشه مبنای داوری او بوده است.

سید الهی می‌دانست برای هر چیز معیار مشخصی وجود دارد و قرآن معیار تقوای انسانی است. قرآن مبنای سنجش در ورود به تقوای الهی و بازداشتن از اشتباه است. البته مراد اشتباهی است که انسان معنوی را غرق در ماده می‌کند و از او انسان مادی می‌سازد.

سید الهی چنان تقوای الهی پیشه کرد که خود مقیاس تقوا و بی‌تقوایی شده بود. مردم میزان تقوای خود را با سید عارف می‌سنجیدند و او را مجسمه تقوای الهی می‌دانستند.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج اول، ص ۹۷

منزل توکل حق

توکل به معنی سپردن همه امور انسانی به حق است. در این واگذاری حکمت امید و زندگی نهفته است. با این امید یأس و ناامیدی از میان می‌رود و زندگی انسان در کیان جهانی استقرار می‌یابد.

امید در تصور اولیه به دو بخش حقانی و غیرحقانی است. امید غیرحقانی به حقِ ناتمام در جهان امکان معطوف گردیده است. امید حقانی به حقِ تمام باز می‌گردد. با این رویکرد نوع امید چرخش واگذاردن و توکل کردن را توجیه عقلانی و منطقی می‌کند.

توکل به دو بخش واقعی و توهمی است. توکل واقعی با تلاش انسان همراه شد و توهمی ناشی از جریان خودفریبی است.

با این اصل واگذاردن امور انسانی نشانگر به سامان کردن امور متعاقب با حق است. یعنی واگذاردن امور به حق تمام مساوی با بیکاری و تنبلی نیست و آن طرح امیدی پس از تلاش همه جانبه است.

توکل بدون تلاش و تدبیر با توکل نکردن یکسان است. با وجود این کسی که کاری نکند و امور خود را به دیگری واگذارد، دیگری احساس می‌کند که به او بی‌مهری شده است. در حالی که توکل نشانگر حرمت نگه داشتن و ارتقا دادن به وجود دیگری است.

سید دانا توکل را با تلاش مستمر قرین هم دانسته است و توکل بدون تلاش را همسان با تنبلی می‌داند. از نظر ایشان توکل واگذاشتن امور پس از تلاش لازم به حق است.

از نظر سید قدسی توکل فقط معطوف به حق است و واگذاشتن هر چیزی را به غیر او کاری نادرست می‌داند. این اصل به صورت عملی در شیوه زندگی سید بزرگ به صورت متفاوت و متناوب دیده شده است.

خوانش سید عارف از توکل چنان بود که عمل کرده است. ایشان با عمل خود چرخش توکل را معنایی کرد و تصویر درستی از آن نشان داده است. مردم از توکل همراه با تلاش سید بزرگ بسیار سخن می‌گویند. ایشان در عین تلاش بسیار در هیچ مقطع توکل را فراموش نکرد و آن را در دستور خرد و قلب خود قرار داده است.^۱

منزل رضای حق

رضای حق ناشی از انجام امور پسندیده حقانی است. با این وصف کسی در راه رضای حق قدم بر می‌دارد که راه حق را شناخته باشد.

شناسایی راه حق در گرو شناخت منطق حق است. این حق‌شناسی به انسان راه حق را نشان می‌دهد و آدمی با این آگاهی در مسیرش می‌رود.

با وجود این راه‌ها ممکن است حقانی یا معطوف به حقانی باشند. در این صورت امر نیز به دو بخش حقانی و غیرحقانی تقسیم می‌شود. اگر بشر به امر غیرحقانی گردن نهد، رضایت حق را به دنبال دارد. چنانچه امر غیرحقانی را بپذیرد با رضای حق معارض است.

رضای حق در چهارسوی منطق حق امری پسندیده است. در این صورت اگر چیزی برخلاف پسند حق باشد، راهی غیرحقانی بود و با منطق خرد در تعارض است.

با این برداشت امر به دو بخش معقول و نامعقول است. امر معقول ساختار و ماهیت حقانی دارد و نامعقول در برابر آن واقع شده است. بنابراین امر معقول مورد پسند حق و نامعقول در برابر آن است.

۱. این اصول منطقی براساس روایت متواتر از حیات عملی سید قدسی دانسته شده است.

سید قدسی در راهی رفت که رضای حق را به دنبال داشته است. تلاش ایشان مبتنی بر این اصل بود که پسندِ حق ملاک فکر و عمل است. اگر چیزی رضای حق را تعیین نکرده باشد، او از طرح و اقدامش منصرف می‌شد. مردم این ویژگی را در رفتار و اعمال سید قدسی مشاهده می‌کردند. این اصل به تدریج مورد توجه اطرافیان قرار گرفت و آنان نیز در راهی که ایشان رفته است، گام برداشتند.

سید قدسی در نشستن، برخاستن و ایستادن با رضای حق عمل می‌کرد و رضایت حق میزان فکر و عمل او بود. ایشان در سنجش فکر و عمل رضای حق را اصلِ نخستین و پایانی قرار داده بود و چیز دیگری در دستور کار ایشان قرار نداشته است.

منزل بصیرت حقانی

بصیرت به معنی دریافتن مغز حقیقت است. این دریافتن برگونه واقعی و به شکل پایدار است. البته چنین دریافتی در تراز آگاهی و گواهی ناب قرار دارد. بصیرت در تصور اولیه به دو بخش پایدار و ناپایدار تقسیم می‌شود و هر یک به انواعی بخش می‌شوند. با این حال در هر یک نوعی از آگاهی عمیق وجود دارد که آنها را از دیگر آگاهی‌های انسانی متمایز می‌کند. بصیرت با سه لایه مفهومی و یک لایه وجودی دانسته می‌شود. بصیرت مفهومی شامل دو اصل حسی و عقلی است و وجودی به ذهن و مغز پیچیده شده است.

بصیرت حسی شامل خیال و وهم می‌شود. البته هر یک در ذهن گسترده و گشایش ادراک مفهومی نقش برجسته بر عهده دارند. بصیرت عقلی در سطح کلان به دو بخش عملی و نظری است. با این حال هر یک ممکن است دستخوش خیال و وهم شوند و از مدار خرد بیرون آیند و ممکن است در دایره خرد حرکت کنند و به مفاهیم ناب دست یابند.

بصیرت وجودی ریشه در قلب انسانی دارد. این بصیرت از بنیان وجود انسانی بر می‌خیزد و کشف آن ناشی از الهام معنوی است. با وجود این در بصیرت قلبی به نحوی بصیرت حقانی دیده می‌شود. این بصیرت به مثابه اصل واقع بنیان حقیقت و واقعیت را می‌گشاید و با تمامی وجود به آن دست می‌یابد.

سید قدسی با فهم این واقعیت مراحل بصیرت‌های چندگانه را طی کرده است. ایشان با فهم ادراک حسی برشانه ادراک خردی قرار گرفت و به پشتوانه این دو فهم به درک قلبی دست یافته است.

سید دانا فکر و عمل خود را با این معیار اصولی سنجیده است. ایشان هرچند از بصیرت قلبی و خردی برخوردار بود، اما همواره دغدغه ادراک قلبی داشته است. به ویژه اینکه حیات سید عارف گواهی است که ایشان با منطق قلب زیسته و در روند قلب‌ها سکونت کرده است.

شاید رمز پایداری ایشان چرخش قلبی در عرصه‌های مختلف حیات انسانی بوده است. این چرخش نشانگر پویایی از بسته به باز بود تا حیات انسانی تأمین شود. با این حال قلب سلیم با منطق قلب پیوند می‌خورد و در قلب‌ها می‌ماند و پایدار و جاودان می‌شود.

منزل همراهی حکمت

جهان هم از وجود تنهاست و هم سرشار از تنهایی است و آفریده‌ها به شکل متناظر در جهان‌های متفاوت آفریده شدند. یعنی آفریده‌ها گرچه نخست ساده بودند، اما دیگر آفریده‌ها ترکیبی از امکان‌های کیهان به حساب می‌آیند.

در جهان امکان همه آفریده‌ها به نحوی برای خود همراهی دارند تا در تنهایی‌ها خفه و خفته نشوند. این اصل چنان اهمیت دارد تا جایی که همراه داشتن پیش شرط زیستن است. اگر وجودی سراسر تنها باشد، در تنهایی‌های

خود می‌میرد و به کلی فراموش می‌شود و چیزی از جهان خود و جهانی که در آن واقع شده نمی‌فهمد و رخت از جهان فرو می‌بندد.

خدا آفریده‌های خود را با همراهانشان آفرید تا در کمال و تداوم حیات قرین هم باشند. با این فرض وجود تنهایی که فاقد هر نوع همراهی باشد، امری ناممکن است. از نگاه دیگر این همراهی بی‌حکمت نبود و اساس همراهی در چرخه آفرینش با حکمت‌هایی قرین بوده است:

الف، همراهی ذهن و مغز تمامیت آفرینش است که فقر یا نبودش موجب فلج شدن زندگی می‌شود. یعنی همراه داشتن در جهان وجودی اساس آفرینش و مغز زندگی است.

ب، تداوم حیات آفریده‌ها به اصل همراهی مربوط می‌شود.

ج، همراهی با خود جریان همسخن شدن را به وجود می‌آورد که موجب قوام حیات کیهانی می‌شود.

همراهی در دو سلک مادی و معنوی پدیدار می‌شود. این حکمت با همراهی قرین است و کسی بی‌نیاز از وجودشان نیست.

سید دانا از هر دو حکمت برخوردار بود. او هم همراهانی در جهان مادی داشت و هم از نعمت زندگی مشترک برخوردار بود که آن تجمعی از زندگی مادی و معنوی است.

ایشان علاوه بر حکمت همراهی در سرای ماده به شکل برتر از حکمت همراهی در جهان معنوی نیز برخوردار بوده است. شاید راز اینکه سید بزرگ قدسی نامیده شد در همین تلفیق حکمت قدسی با معنوی بوده است.

سید قدسی با طی منازل معنوی به مقامات پاک انسانی رسیده است. ایشان انسانی پاک سرشت بود و در همه عمر پاک سیرت ماند و در گذر زمان با همراهانش به کمال حکمت قدسی دست یافته است. در حالی که ایشان هر دو همراه را در سرای حکمت‌ها دوست می‌داشت و همسفری با آنان را غنیمت

می‌دانست و نیز فرصت همسخن شدن با آنان را از دست نمی‌داد و این حقیقت راز پدیداری و جاودانی سید پاک شده است.

منزل اخلاص انسانی

اخلاص انسانی نشانگر ناب شدن در روند یکتایی و یکتویی است. انسان با اصل وحدت‌گرایی اصیل و گذر از مراتب بسیاری به خلوص می‌رسد و در نتیجه به یکتویی دست می‌یابد.

انسان در این دایره وجودی فقط حق را می‌بیند و خود نادیده می‌ماند و یا با حق دیده می‌شود. در این تراز خود در برابر حق وجود ندارد و هرچه هست اوست و او همه امکان هستی است.

با این فرض اصل بسیاری وجود ندارد و فقط مراتب یکتایی وجود دارد. در این صورت کسی که با بسیاری و اعتباری قرین باشد، ناخواسته از حق حقیقی دور می‌شود.

وحدت هستی نماد و تصویری از جوهر حقیقت و بسیاری مرکز اعتباری است. با این اصل وحدت حقیقت جان جهان و جهان نیز نمود حقانی و وحدت بخش است. بنابراین جهان ممکن اصالت ندارد و حقیقت اصیل مغز این جهان ممکن است.

جهان با حقیقت اصیل بنیاد شد و حقیقت جوهری یکتاست. با این تلقی جهان از حق که مغز آن است ایجاد شد و با حق به وجود آمد و حق نیز مغز حیات معقول و محسوس جهان است. با این منطق جهان هستی اصالت ندارد و به ایجادکننده خود وابسته و پیوسته است.

با این برداشت اخلاص در پیوند با حق حالت معنایی پیدا می‌کند. اگر انسان یه اخلاص نرسد چیزی از حقیقت نمی‌داند و خلوص شرط اولیه برای بنیان‌های شناخت حقیقت است.

سید دانا این واقعیت را به درستی درک کرده بود که امر بسیاری وجود ندارد و هرچه هست همه یکتایی است. ایشان با توجه به این اصل واقع از انسانی سخن می‌گفت که با اخلاص در راه ناب شدن قرار می‌گیرد.

سید قدسی چنان فکر و عمل می‌کرد که حق بر تمامی وجودش سایه انداخت و گویی او وجود ندارد و فقط حق وجود دارد. با این اصل خود را همواره در محضر حق می‌دید و تلاش می‌کرد که به اخلاص برسد تا با ناب شدن در مدار یکتایی قرار گیرد و سمبلی از انسان کامل شود.

مردم در وجود سید قدسی این حالت معنوی را مشاهده می‌کردند و مجذوب حالات معنوی او می‌شدند. این ویژگی ایشان موجب شد که مردم با رفتارش به اخلاص و یکتایی روی آورند و مجموعه‌ای از وفا و صمیمیت را شکل دهند و در راه خیر و سعادت حرکت کنند.

منزل خردمندی و تفکر

خرد جوهر هستی انسان است و او با این واقعیتِ اصیل زندگی می‌کند. با این نگاه اگر ذهن داشتن مبنای اصلی فکر کردن باشد، طبیعی است که بدون خرد اتفاقی براساس روند تفکر نمی‌افتد. با این اصل خرد موقعیتِ وجودی انسان را نشان می‌دهد و درصدد بر می‌آید که با امکان تفکر از آن رمزگشایی کند.

خرد هم پیوندی با جهان قدسی دارد و هم به کمک انسان در چرخه زندگی مادی می‌آید. با این وصف انسان از خرد استفاده دو منظوره می‌کند که یکی محسوس و دیگری معقول است.

خرد جان جهان و خردمندی اساس پیدایی آن است. جهان بدون خرد نه نوشته و نه خوانده می‌شود. با این فرض جهان با ذهن و خرد نوشته شد و با فکر و زبان فکر خوانده و گفته می‌شود.

حکیم با درک حقایق بین خرد و فکر تعامل منطقی برقرار می‌کند و خرد را زیربنای تفکر عقلانی و منطقی قرار می‌دهد. او به راستی می‌داند که با فقر خرد

به صورت طبیعی فکر فکر و منطق فکر شکل می‌گیرد و در نتیجه قدرت عمل بدون چیرگی منطق و فکر می‌شود.

ذهن با خردمندی بنیادی از حکمت و تفکر است که اساس دانایی انسان به حساب می‌آید. ذهن با این دو ابزار به حکمت اصیل دست می‌یابد و از این طریق حکمت ناب ساخته می‌شود.

سید قدسی هم انسانی خردمند بود و هم پدیده تفکر در دستور زندگی ایشان قرار داشته است. ایشان با این دو ویژگی به حکمت ناب دست یافت و در نتیجه حکیم اصیل شده است.

سید دانا از هر چیز به اندازه می‌دانست و به میزان خواسته داشته است. ایشان از افراط و تفریط دوری می‌جست و انسانی متعادل و منطقی بود. او با خردمندی و تفکر زندگی می‌کرد و بازی‌های زمانه او را گرفتار خود نکرد تا بجای حقیقت گرفتار مصلحت شوم و سخیف شود.

سید دانا با خردمندی دو دغدغه اساسی را دنبال کرده است. یکی حیات معنوی براساس طبیعت وجودی و دیگر حیات مادی بوده است. ایشان با خردمندی و تفکر زندگی خود را میزان می‌کرد و می‌دانست که خرد به تعبیر پیامبر (ص) نخستین آفریده خداوند است.^۱ او برای نخستین آفریده ارزش ویژه قائل بود و از امکانش برای زندگی استفاده می‌کرد تا در روز واپسین برای استفاده نکردن بازخواست نشود. او نمونه انسانی بود که خرد خود را به کار گرفت و فن به کارگیری آن را به نیکی آموخته است.

منزل تواضع

تواضع بخشی از حکمت انسانی است. انسان با اصل تواضع به مراتب برتر انسانی می‌رسد. او با این اصل از دیگر انسان‌ها به مراتب بیش‌تر در مدار انسانی قرار می‌گیرد و نقش مؤثرتری ایفا خواهد کرد.

تواضع اصل بنیاد انسانی است. در تواضع انسانی خیر بسیار نهفته است و آدمی با آن به حکمت اصیل آراسته می‌شود و به تمامیت انسانی می‌رسد تا با آن تصویر جامعی از انسان کامل ارائه شود.

تواضع برای انسان بزرگی می‌آورد و او با این ویژگی‌ها بزرگمنش می‌شود. با این تلقی انسان متواضع نه تنها کوچک نمی‌شود که کوچکی را در خود فرو می‌برد. او با تواضع به بزرگی می‌رسد و دامنه بزرگی خود را گسترش می‌دهد. بنابراین تواضع انسان از نشانه بزرگی و بزرگمنشی اوست.

انسان متواضع انسانی معقول و ارزش‌مدار است. او به وجود انسان ارزش می‌نهد و ارزش‌های انسانی را با منطق عقل و حس به تصویر می‌کشد.

با تواضع انسان از جهان مادی به جهان معنوی پرواز کرد و سبک بال به سمت حقیقت پرواز می‌کند. او در کشمکش هستی و نیستی پاک می‌شود و در پاکی راحت و با خوشی می‌آرامد.

سید قدسی انسانی بسیار متواضع و فروتن بود. تواضع ایشان به حدی بود که هر کسی می‌توانست با او ارتباط برقرار کند و همه انسان‌ها اعم از کوچک و بزرگ با او مأنوس بودند.

از نگاهی تواضع ایشان موجب می‌شد که کوچک و بزرگ با او رابطه صمیمی داشته باشند و از دانش و حکمت وجودش بهره‌مند شوند. ایشان حکمت را از کسی فروگذار نمی‌کرد، اما به تناسب به انسان‌ها حکمت می‌آموخت و اغلب نیز حکمت رفتاری را تعلیم می‌داد و از تعلیم گفتاری پرهیز می‌کرد.

از نظر دیگر متواضع بودن ایشان آدمی را متوجه وجود خود می‌کرد و آدمی با این منطق متوجه ارزش‌های وجودی خود می‌شد. برای او وجود انسان اهمیت اساسی داشت و اینکه چه کسی است یا با چه کسانی هست به طور کلی اهمیتی نداشته است.

تواضع از نظر سید عارف در شمار شاخص‌های اساسی انسان کامل قرار دارد. انسان با این شاخص در مدار بزرگی قرار می‌گیرد. از این‌رو بزرگی سید قدسی نیز ناشی از این واقعیت بود که ریشه در حقیقت اصیل داشته است.

منزل دوستی و دشمنی

دوستی اصل نخستین در زندگی و منشأ تمامی حیات هستی است و ترس برای نگهداری آن است. با این حال انسانی که دوست خدا و آفریده‌هایش باشد، خدا دوست او خواهد بود و از هیچ دشمنی هراس نخواهد داشت. اگر کسی با خدا و آفرینش او دشمنی کند، خدا دشمن او می‌شود که به دشمنی نیاز ندارد. یعنی دوستی و دشمنی در خداوند به سرآغاز و سرانجام می‌رسد و دیگر تصورات بیهوده و ناتمام است.

با این منطق دوستی و ترس ملازم یکدیگرند. اگر در جایی یکی باشد، دیگری نیز ناگزیر حاضر است.

عارف قدسی میان دوستی و ترس نوعی ارتباط منطقی برقرار کرد تا هیچ یک از دستور خرد انسانی نیفتند. او با شاخص دوستی شاخص‌های ترس و دشمنی را از میان برداشته است. بنابراین ترسی از چیزی وجود ندارد و فقط ترس از دست دادن دوستی وجود دارد و احساس ترس برای تعمیق بخشیدن به حالات دوستی است.

خدا همان‌گونه که رحمان و رحیم است، قادر، بینا و تواناست. در عین حال رحمت او بر خشمش پیشی دارد و در هر حال اصل رحمت است. با این اصل دوستی وجود دارد و ترس و دشمنی فرض اعتباری برای توضیح آن است.

عارف قدسی با خدا رابطه دوستی برقرار می‌کند و با این اصل به رحمت و محبت حق می‌پیوندد. در این صورت رحمت وحشتی ندارد و ترس و دشمنی او ناشی از دست دادن دوستی است.

سید قدسی خدا را با همه وجودش دوست داشت و این دوستی در سطح وسیعی در نیایش او نمود ممتاز یافته است. ایشان چنان نیایشی به پا داشت که همواره در نزد دیگران نیایش او بی‌نظیر بوده است.^۱

مردم با مشاهده این ویژگی‌ها او را سید قدسی و پاک می‌دانستند. به طوری که احساس عمومی بر این بود که ایشان دوست همیشگی خدا و مردم است. از این رو مردم دوستی با خدا را در رفتار ایشان نسبت به هم‌نوع و دیگر آفریده‌ها به روشنی مشاهده می‌کردند.

سید قدسی خدا، انسان و کیهان را دوست داشت و ترس و وحشت او ناشی از دست دادن دوستی با خدا و آفریده‌هایش بوده است. این نکته در دیدار ایشان با رضاشاه مشاهده شده است.

سید دانا در گفتگویی با رضاشاه در شهر شاهی از این نعمت دوستی با خدا پیروی کرده است. ایشان پیش از دیدار، همراه دیدار و پس از دیدار از خدا و نعمت‌هایش سخن گفت و شاه از نفس قدسی ایشان در حیرتی عمیق فرو رفت و گویا با انسان جدیدی مواجه شده است.

در دوره رضاشاه که مقطعی اذان گفتن با صدای بلند ممنوع شده بود، سید عارف بر بلندی مسجد شهرستان شاهی رفت و اذان گفت که اعتراض شاه را به دنبال داشت. شاه گفت مگر من نگفتم اذان با صدای بلند گفته نشود:

سید بزرگ در پاسخ گفت: من به فرمان خدا اذان گفتم و به فرمانش تمام کردم و با فرمان دیگرش مجدداً اذان خواهم گفت. در عین حال مقام شاهی را پاس داشت و احترامش را محفوظ نگه داشته است. او در حالی که گفته بود

۱. خدیجه بزرگی می‌گفت که که نماز سید عبدالوهاب را کسی نمی‌خواند.

فرمان خدا مقدم بر فرمان شماسست و بنابراین اطاعت آن برای همه لازم است، شاه لحظاتی در خودش فرو رفت و چیزی نگفت. سید قدسی در ادامه گفت که این اصل حتی شامل مقام شاهی هم می‌شود، شاه را دوباره به سکوتی شگرف برانگیخت و شاه در حیرتی عمیق تسلیم منطق و روح قدسی سید بزرگ شد و دستور اولیه خود را نادیده گرفت و از برداشتن عمامه سید قدسی و همراهان منصرف شد و او را ستود.^۱

منزل فقر هستی

فقر هستی با کشف بنیان‌های آن ممکن می‌شود. در این وضعیت کسی که فهم مناسب و نابی از هستی نداشته باشد، نیاز و بی‌نیازی هستی را نمی‌فهمد و تصور گنگی از آن خواهد داشت.

هستی مغز کیهان است و کیهان نمودهایی از هستی ممکن است. در این صورت فهم انسان از کیهان به او امکان و ظرفیتی می‌بخشد که عناصر هستی را کشف کند تا به عناصر بنیادین جهان دست یابد.

فهم فقر هستی درگرو فهم بنیان هستی ناب و نیز هستی ممکن است. با این اصل با فهم هستی ناب جایگاه هستی ممکن دانسته می‌شود.

هستی ناب مرکز همه هستی‌هاست و همه امکان‌ها از آن به وجود آمدند. او بی‌نیاز مطلق و تمامیت هستی و هستی ناب است. بر این اساس دیگر هستی‌ها نیازمندند و استقلال وجودی ندارند. از سویی این عدم استقلال و ناب و تمام نبودن از نشانه ممکن بودن است که با ناتمامی‌ها همراه شده است. از سوی دیگر زمانی که هستی ناتمام باشد، نمادی از نیازمندی است و این نیاز تصویر تمامی از فقر هستی خواهد بود.

^۱ این روایت به صورت متفاوت بیان شد، هرچند که برخی نادر آن را مخدوش دانستند.

سید قدسی درک روشنی از حقیقت هستی داشت و این درک به او نیرویی برتر عقلانی و قلبی می‌بخشید که جایگاه هستی امکانی خود را کشف کند. او به صورت روشن می‌دانست که کیست، کجاست و به کجا می‌رود. یعنی تصور و تصدیق روشنی از آغاز و انجام کیهان و خودش داشت و در نتیجه رابطه آغاز و انجام را کشف کرده بود.

سید دانا از آنجا که خود را می‌شناخت، خدا را نیز شناخته است. او راه و رسم زندگی پاک را می‌دانست و با آگاهی و دانایی زندگی می‌کرد و برای هر عمل خود منطق توجیهی داشت.

سید قدسی چنان زندگی کرد که مورد توجه همه پاکان و نیکان قرار گرفت و برای خود جایگاه ممتاز در نظر نگرفت. به طوری که هر کسی با او نشست و برخاست می‌کرد، مسحور نفوذ معنوی وجودش می‌شد.

سید دانا با تمامی امکان وجودی فقر هستی خود را دریافت. او می‌دانست که همه هستی از خداوند است و او همه هستی ممکن است و بنابراین فخر و بزرگ‌بینی ممنوع است. سید پاک با این فهم خود را به هستی ناب و بی‌پایان سپرد که حقیقتی بی‌پایان و جاودان است.

فصل سوم - سیر مقامات انسانی

در این فصل به مقاماتی اشاره می‌شود که عارف و حکیم خود را در آن پیدا می‌کنند. این مقامات معنوی چنان ارزشمندند که مردان بزرگ از قلب آنها بیرون آمدند. در مقامات انسانی چند مقام بنیادین وجود دارد که در عین همگرایی تفاوت‌های اساسی با هم دارند. با این نگاه بخش‌هایی از مقامات انسانی در زوایای مختلف بررسی می‌شوند.

مقام وصل

مقام وصل سرشار از هویت انسانی است و با ناب شدن روح انسانی محقق می‌شود. در این حالت ناب شدن انسان با همراهی به دست می‌آید و این مقام با تجارب عملی قابل دست یافتن خواهد بود.

مقام وصل به دو صورت است. یکی نشان دادن راه حق که آدمی در این راه حرکت کند و سرانجام به آن برسد. دیگر پیوند دادن آن به مجرای وجودی حق است. در مقام اول احتمال اشتباه دور از ذهن نیست و دوم با تمامی امکانش به حق پیوسته است و اشتباهی در آن وجود ندارد.

با این وصف دستیابی به هر یک در امکان انسان است و هر کسی با اخلاص می‌تواند به این مقام دست یابد. این اخلاص با اصلاح امور انسانی و هم پیوندی با حق و حقانی شدن میسر می‌شود.

مقام حق نه فطری که امر اکتسابی است و با ممارست حقانی به دست می‌آید. این علایق انسانی در سرشت او وجود دارند که اگر هدایت نشوند به انحراف کشیده می‌شوند.

با این نگاه انسان باید روش پیوند به حق را بشناسد و با درک این واقعیت در راه حقانی گام بردارد روش حق شیوه انبیای الهی و حکیمان خردمند است. این روش به دنبال طرح واقعیتی است که صاحبان خرد ناب در حوزه انسانی به ما تعلیم دادند.

مقام وصل سراسر طرحی از یک واقعیت عملی است، هرچند که از منطق نظری نیز تغذیه می‌شود. یعنی روش نظری این مقام ابزاری برای دستیابی به حقیقت است. در حالی که اصل روش فراهم آمده از عقل عملی است که با روند قلب‌آگاهی هم پیوند شده است.

سید قدسی مقام وصل را از منطق وحی، انبیای الهی و از حکیمان خردمند آموخته بود. او با این تعلیم به مقام خرد ناب رسید و در امور انسانی همواره از عقل سلیم پیروی کرده است.

سید قدسی با تعلیم روش دستیابی به مقام وصل به این مقام متعالی انسانی در هم پیوندی با حقیقت اصیل دست یافته بود. با این حال نشانه‌هایی از کرامات و الهامات قلبی از ایشان نقل شد که بر این اصل روشن و حکمتانه گواهی می‌دهند.

مردم این مقام وصل سید قدسی را در پرتو حقیقت هستی درک کرده بودند. شاید راز این که سید بزرگ پسند عمومی یافته است به این دلیل روشن بود که آنان در محضرش به مقام وصل ناظر بودند.

مقام رغبت

مقام رغبتِ حق مقامی سرشار از نعمت، رحمت و محبت است. این مقام برای کسانی که از خود مراقبت کردند امری لازم است.

رغبت انسانی به حق برای کسانی ممکن می‌شود که حق‌شناس و خودشناس باشند. اگر کسی حق را نشناسد، وجود خود را نمی‌شناسد. زیرا میان این دو شناسایی ملازمه منطقی وجود دارد.

مقام رغبت منزلی از منازل عرفانی است. این منزل با ممارست و با حق پویی به دست می‌آید و پس از پدیداری مراقبت دائمی لازم است.

سید قدسی به این مقام متعالی دست یافته بود. او مقام رغبت را شناخت و با تمامی وجودش به مقام حق دست یافته است.

سید عارف چنان زندگی کرد که در همه حال حق نزدش حاضر بوده است. ایشان در هر حال به سمت حق می‌رفت و حق غایت تلاش‌ها و آرمان‌هایش بود. تمایل سید قدسی به حق در همه حالات زبانزد خاص و عام بود. ایشان در همه حال به حق واقعی پیوستگی داشت و مردم را به این میل حقانی ترغیب کرده است.

مردم در گفتار و کردار سید قدسی فقط رغبت به حق را در همه زندگی خود می‌دیدند و این ویژگی ممتاز بر محبت ایشان در جامعه انسانی می‌افزود. مردم احساس می‌کردند که سراسر وجودش حق و به حق پیوسته است و چیز دیگری در نهادش وجود نداشته است.

گفته شد که فرزندش سیدعبدالغفار در دهه محرم و ماه مبارک رمضان که برای سخنرانی به شاهکلا می‌رفتند، پلنگی ایشان را همراهی می‌کردند و چنان محبتی بین ایشان و پلنگ به وجود آمد که مدت‌ها این ارتباط برقرار بوده است. یعنی حالات معنوی سید قدسی به نحوی در فرزندش نفوذ کرد و اثر عمیق

برجای گذاشت و در نتیجه علاوه بر انسان‌ها میان حیوانات نیز دوستی به وجود آورده است.^۱

این رغبت موجب شد که ایشان تمایلی به مواهب مادی نداشته باشند و در نتیجه ثروتی نیندوخته است. سید قدسی فقط یکبار و آن هم به اصرار یکی از دوستانش به مشهد مقدس رضوی سفر کردند تا شاهد امام شاهدان باشد. از این سفر فقط یک تصویر از ایشان برجای مانده که تاکنون حکایت‌های بسیار از آن روایت شده است.

مقام همت

انسان با اصل خردمندی و منطق ذهن و مغز شناخته می‌شود. یعنی انسان علاوه بر مغز از قابلیت ذهن نیز برخوردار است. این قابلیت به او امکانی از فکر داد که متفاوت دیده شده است. با این حال ذهن و مغز امکان و زمینه اندیشیدنی را به وجود می‌آورند که او را از درون متحول می‌سازند.

مقام همت در عمل جوهر وجودی انسان است. آدمی با این قابلیت از وجودش رمزگشایی می‌کند تا از چگونگی وجودش دانا شود.

با این اصل همه دانسته‌ها و داشته‌های انسان ناشی از همت و ندانسته‌ها و نداشته‌ها نیز بر اثر فقر همت و تلاش سامان یافته است. بر این اساس همت وضعیت تعیینی را برای انسان ترسیم می‌کند و او با آن سر بر می‌کشد و با طراوت می‌شود.

در همت اراده، قصد و قدرت وجود دارد. یعنی همت نشانه‌ای از اراده معطوف به قصد و قدرت است. این قدرت ممکن است فکری یا هر نیروی دیگر باشد که در انسان نهاده شده است.

۱. از فرزندش سید یوسف نقل شده است.

همت از نشانه‌های امکان وجودی است. با همت دانسته می‌شود که نیرویی در وجود انسان وجود دارد که فقط با آن می‌توان به آنها دست یافت. همت انسان مقامی از مقامات حق و سراسر امر حقانی است. این مقام در واقعیت وجودی از منازل حق ناب به حساب می‌آید که با آن استعدادهای انسانی تحقق می‌یابد.

سید قدسی در سطوح مختلفی همت انسانی را دنبال کرده و این ویژگی در لایه‌های متفاوتی در وجودش بروز و ظهور یافته است. ایشان با همت بلندش در فراگیری عرفان قدسی گام بزرگی برداشته است. او به نیکی دانسته است که همه وجود انسان بسته به همت اوست. اگر همتی سست بنیاد باشد، تجلیات جامع انسانی بروز نخواهد یافت.^۱

سید عارف همت حقانی را جدی می‌گرفت و دیگران را به فراگیری آن دعوت می‌کرد. او می‌دانست که رسیدن به حق به همت حقانی نیازمند است و بدون آن گامی به پیش برداشته نمی‌شود. این همت در چهارسوی زندگی مادی و معنوی ایشان چشم‌انداز ویژه یافته است.

مقام رعایت حق

انسان با تمامی وجودش نماد حق و از حقیقت یکتاست. در این حالت حقی که در انسان نهاده شد نه اعتباری که حقیقی و فطری است. این حق‌ها از آغاز تا انجام وجودی از انسان با انسان و همراه انسانند.

حق انسانی در همه انسان‌ها به شکل حقیقی وجود دارد. با این اصل تعرض به هر حقی و از جانب هر کسی که باشد، امر پذیرفتنی نیست. یعنی همه باید حق و حقوق دیگران را مانند پسند حق و حقوق خود رعایت کنند تا حق خودشان محفوظ و جاودان بماند.

۱. یونس ادیبانی، فهم حکمت انسانی، ص ۶۷۲ (نشر نقش جهان، ۱۳۹۸)

رعایت حق نوعی گردن نهادن به حقوق دیگران و نیز مصون نگه داشتن حق خود از تعرض دیگران است. با وجود این کسی که حق دیگران را نادیده می‌گیرد، ناگزیر نادیدن دیگران را نسبت به حق خود باید بپذیرد. زیرا رعایت حق‌ها موجب احترام گذاشتن به انسان‌ها و ارزش‌های انسانی می‌شود.

سید قدسی هم حق را به خوبی می‌شناخت و هم مقام و منزلتی برای حق در نظر گرفته بود. ایشان با توجه به این آگاهی رعایت حق و حقوق دیگران را اصل قرار داد و رعایت حق سرشتی را اصل اول دانسته است.

سید عارف در رعایت حق دیگران همواره گامی به پیش برداشته است. او به نیکی می‌دانست که توجه کردن به حق دیگران به معنی دیدن و رعایت کردن حقوق انسانی است.

با این رویکرد کسی که حق را ببیند به صورت طبیعی متمایل به حق می‌شود. در این وضعیت ذهن متوجه حقی می‌شود که خدا در او نهاده و آن با وجودش پدیدار می‌شود و با مرگش از میان می‌رود. در این رابطه می‌توان حق زندگی، قصد، اراده، زیستن، اندیشیدن، راه رفتن، نشستن و برخاستن را از این مقوله دانست که کسی نتواند مانع حیات آنها شود.

سید قدسی سمبل نیک زیستن، نیک اندیشیدن و نیک رفتار کردن بود. او چنان زیسته است که متعرض کسی نشد و حق و حقوقی را تزیع نکرد، در حالی که راهنمای خوب زیستن برای دیگران بوده است. شاید شاه کلید حیات مادی و معنوی سید بزرگ در همین رعایت حق انسانی بود که از او حکیم برجسته، معنوی و ممتاز ساخته است.

مقام مراتب حقیقت

حقیقت نخستین مرکز همه حق‌های ممکن است و این حق‌ها مراتبی از حقیقت ناب به حساب می‌آیند و یکتانمایی می‌کنند. حقیقت یکتا سراسر ذاتی تمام و

ناب است. این حقیقت بی‌نیاز از دیگر حقایق ممکن است، در حالی که دیگر حقایق سخت به او نیازمندند.

حقیقت ناب جامع حقایق و کیانِ تمامی کیهان است. این حقیقت مراتب حقایق را با مناسبات وجودی طراحی می‌کند تا تناسب عقلانی در میان باشد. مراتب حقیقت همه نشانه‌های حقد و هر مرتبه درجه‌ای از آن را نشانه می‌رود. یعنی در هر مرتبه حق‌های مناسب با آن وجود دارد. این حق‌ها در شمار ذاتی و فطری قرار دارند و در عین حال مراتبی از حقیقت بودن برای حقایق امری پایدار و جاودان است.

نکته برتر اینکه حق‌ها استقلال وجودی ندارند و از جامعیت هستی حقیقت ناب پیروی می‌کنند. با این اصل حقایق ممکن هم ریشه در حق ناب دارند، هم در آنها جامعیت حقانی وجود دارد، هم مراتبی از حق محسوب می‌شوند و از این‌رو فاقد استقلال وجودی خواهند بود.

سید قدسی این نکته را به درستی فهمیده بود و درک روشنی از حقیقت ذاتی و مراتب حقیقت داشته است. ایشان با این فهم جایگاه انسانی خود را در جهان هستی یافته است.

سید دانا دانسته است که مراتب حقیقت او کجاست و در قبال آن چه کاری باید انجام دهد. ایشان با شناخت مراتب حقیقت به دنبال مراقبت از آن بود تا دستخوش فرسایش نشود.

این ویژگی سید عارف را میان اهل حق ممتاز ساخت و مردم در سیمایش حقیقت را مشاهده می‌کردند. این واقعیت چنان فراگیر شده بود که مردم ایشان را مجسمه حقیقت می‌دانستند و امر او را فرمان متعالی به شمار می‌آوردند.

با این نگاه فرمان سید قدسی برای همه پذیرفتنی بود و کسی در آن چون و چرایی نمی‌کرد و آن را نه یک واقعیت که عین حقیقت می‌دانستند. به طوری که تاکنون حتی یک مورد نافرمانی از فرمانش دیده نشده است.^۱

مقام آرامش روحی

انسان به عنوان یک واقعیت روحی عصیانگر و طغیانگر دارد. او به دنبال آرامشی بود تا خود را پیدا کند و دیگری را برجای خود نشانند.

انسان‌ها اغلب در مصادیق آرامش اشتباه می‌کنند. برخی به دنبال امنیت می‌روند تا آرامش خود را در آن پیدا کنند. اگر در روند امنیت آرامش انسان حاصل نشد، در پی رفاه می‌روند تا نیازهای آرامش انسانی تأمین شود. اگر هر دو در عین تأمین برای آدمی آسایش و آرامشی به وجود نیاورند، دچار آشفتگی و سرگردانی می‌شوند.

در آرامش انسان مراتبی وجود دارد که زیربنای همه آنها آرامش روحی است. البته آرامش جسمانی بخش دیگر از آرامش انسانی است که به آرامش احساسی پیوسته است.

نکته این است چه اموری آرامش ایجاد می‌کنند؟ در انسان گرچه امنیت و رفاه مهم به نظر می‌رسند و آسایش آدمی را به دنبال دارند، ولی هیچ یک به تنهایی آرامش روحی به وجود نمی‌آورند.

آرامش از خصال ممتاز روح انسان به شمار می‌رود و آن نیز از امر الهی است و انسان با یقین قلبی به آرامش می‌رسد. در این میان هرچند ممکن است رفاه و آسایش گستره‌ای به دنبال نداشته باشند، اما نباید نادیده گرفته شوند.

آرامش از امر حکیم و از مواهب حکمت اصیل است. با این فرض کسی که به آرامش دست می‌یابد به حکمت و خیر بسیار دست یافته است. این حکمت

۱. سید چنان نفوذ معنوی داشت که همه حکایت‌هایی که از ایشان گفته شد، در هیچ جایی نیامد که کسی متعرض این روح بزرگ شده باشد.

سراسر نعمتی از رحمت و محبت حق است که خدا به کسی می‌بخشد که او را دوست داشته باشد.

انسان با آرامشِ روحی و نعمتِ حکمت به اطمینان می‌رسد. او در این موقعیت نگران چیزی نیست و با امید به حق به پیش می‌رود. سید قدسی از این خصلت برتر بهره‌مند بوده است. ایشان از آرامش و روح بزرگی برخوردار بود که گویا نگران چیزی در جهان نبوده است. زیرا با آرامش روحی مسئله امید و ناامیدی را در هم فرو برده است. سید دانا می‌دانست که آرامش به معنی هم‌پیوندی با حقیقت اصیل است. یعنی فقط پیوستن به حقیقت اطمینانی به وجود می‌آورد که موجب آرامش روحی انسان می‌شود.

مقام نعمتِ نیکی

نیکی به خود و دیگری از نعمات بزرگ الهی است که سرچشمه الهی دارد. نیکی از وجود حق ایجاد شد و حق مرکز هرگونه نیکی کردن است. او با رحمت به کیهانیان نیکی کرده است.

حقِ اصیل نعمت نیکی را به کسی می‌دهد که ظرفیت آن را داشته باشد. از این جهت نعمتِ نیکی به مراتب داده شد و تاکنون به کسی همه نعمت نیکی بخشیده نشده است.

نیکی در ذهن قدسی به وجود می‌آید و به تدریج او را خوشبخت می‌کند و به سعادت می‌رساند. او با این ویژگی به حکمت معنوی دست می‌یابد تا به خیر متعالی دسترسی پیدا کند.

نیکی حق با اسمای حقانی صورت می‌گیرد و همه آفریده‌ها از آن بهره‌مند می‌شوند. با این اصل نیکی کردن به راستی باید صورت گیرد. اگر نیکی کردن با این وصف صورت نگیرد ممکن است از دایره نیکی برافتد و در برابرش قرار گیرد.

نیکی یا با حق یا به خود یا به دیگری است. نیکی اولی برای مجاب کردن خود است و حق نیازی به نیکی کردن ندارد. نیکی دوم پاس داشتن و احترام گذاردن به خود است. نیکی سوم بخاطر خود و دیگری است.

سید قدسی با فهم مناسب از چرخش نیکی در هر یک پیش قدم بوده است. ایشان نیکی را برای حق یا خود یا دیگری می دانست و از نظر او نیکی برای نیکی مردود است. از نگاه دیگر سازوکار فکر و عمل او گواهی است که با منطق حق وجودی خود و دیگری را دوست داشت و این دوستی موجب عمل به نیکی کردن شده است.

سید عارف در نیکی کردن حق و دیگری را بر خود پیشی داشته است. برای ایشان نیکی مفهوم بزرگ تری از رضایت مندی به دنبال داشته است.

سید دانا نیکی را فقط بخاطر حق یا برای آفریده های حق ضروری می دانست. از نظر ایشان حق و آفریده هایش سزاوار نیکی هستند و همین اصل برای نیکی کردن کافی است.

مقام ادب انسانی

ادب تصویری ممتاز از سیمای بزرگ انسان است. با ادب نماد و زبان وجودی انسان در عرصه فردی و اجتماعی روشن می شود.

ادب نشانه رسم، فرهنگ و تمدن انسانی است. انسان با رونق گرفتن ادب هویت انسانی پیدا می کند و در فضای آن لایه های مختلف انسانی به صورت متفاوت گشوده می شود.

ادب سرمشق پدیدار شدن فرهنگ انسانی است که سرآغازی حق نوشت دارد. انسان با این سرمشق اولیه مشق های انسانی را با الگوی نخستین می نویسد. ادب انسانی به پویای های فعال ذهن و مغز و نیز خرد و حس مربوط می شود و هر یک در پدیداری و پایداری ادب انسانی نقش تعیین کننده بر عهده دارند. یعنی بخش هایی از ادب انسانی ساختار و ماهیت ذهنی و خردی دارند و

بخش‌های دیگر آن مغزی و حسی خواهند بود. انسان با این ابزارها هم ادب انسانی را می‌سازد و هم آن را با جوهر انسانی به تصویر می‌کشد. ادب در موقعیت عملی جوهر وجودی انسان است. این زبان ویژگی انسان‌نمایی دارد و او را با دیگر جان‌داران متمایز می‌سازد. زبان ادب برتر از رban نحوی و فکری است. این زبان از بنیان‌های انسانی سخن می‌گوید و نمادهایی از ستون‌های وجودی انسان است. سید قدسی نماد واقعی از ادب انسانی بود. مردم ایشان را سمبل انسان واقعی می‌دانستند. این ویژگی ممتاز چنان در افکار مردم نفوذ کرده بود که وجودش تاکنون جاودان مانده است. سید دانا از راه و رسم زندگی معقول سخن گفته است که در آن امواج فرهنگ انسانی به شکل برجسته دیده شده است. او با این اصل منطقی انسان‌ها را به بازگشت به خویشتن دعوت کرده است. سید اخلاقی از ادبی سخن می‌گفت که خدا در آن دیده می‌شد و انسان در زوایای مختلف سیمای خدایی را در وجودش مشاهده می‌کرد. او دانست که ادب انسانی با حق وجودی خواننده می‌شود و اگر حق انسانی نباشد، در حقیقت ادبی در کار نخواهد بود.

مقام شرم و حیای انسانی

شرم و حیای انسانی جوهر وجودی اوست که با آن بنیان‌هایش شناخته می‌شود. این دو شاخص انسانی از موانع اصلی کارهای زشت و سخیف محسوب می‌شوند و آدمی را در موقعیت انسانی نگه می‌دارند. شرم با شاخص فردی شروع می‌شود و در حیای وجودی به تصویر در می‌آید. این دو شاخص در چهارسوی حیات انسانی تعریف می‌شوند. انسان با مقیاس شرم و حیای خود میزان می‌شود. یعنی کسی که فاقد هر یک باشد، وجودی بی‌شرم و گستاخ است و جز خود فرد دیگری را نمی‌بیند.

یعنی بی‌شرمی از موانع آگاهی است و فقر حیای انسانی موجب ناآگاهی و در نتیجه نابینایی می‌شود.

در جامعه سیاسی این دو اصل در سطوح مختلف میزان انسانی تلقی می‌شوند. اگر کسی فاقد هر یک باشد و به ضرورتِ برخورداری آن توجه نکند، در حقیقت نامیزان شده است.^۱

سید قدسی شرم و حیای انسانی را جدی می‌گرفت و از آن در لایه‌های مختلف انسانی مراقبت می‌کرد. او براساس منطق وجدان می‌دانست که انسان بی‌شرم فردی بی‌وجود است. از این جهت مقام شرم و حیای انسانی را پاس می‌داشت تا حقیقت انسانی فراموش نشود.

سید قدسی این دو اصل را به صورت متنوع در وجودش جاری ساخت و با آنها زندگی کرد. ایشان انسان را در موقعیت انسانی قرار می‌داد تا او در موقعیت خود دیده شود و از وجدان بیدار خود سخن معقول بگوید.

مردم سید وجدانی را با وجدان بیدارش می‌شناختند و او را سمبل وجدان بیدار به شمار می‌آوردند. آنان می‌دانستند که این بیداری ناشی از شرم و حیای انسانی است.

سید بزرگ با این دو شاخص انسانی تجلیات خود را بروز داد و هرگونه مراوده انسانی را با آن توجیه کرده است. ایشان این اصل را براساس منطق خرد و تفکر اصیل مبنای عملی در حیات انسانی قرار داده است.

مقام صدق

صدق از مقامات برجسته عارفان بزرگ است که هر عارفی ناگزیر درصدد دست یافتن آن است. عارف در این مقام سرشار از راست‌گفتاری، راست‌کرداری و راست‌پنداری است.

^۱ اکنون این فقر بزرگ در جامعه انسانی و خصوصاً در جامعه سیاسی احساس می‌شود.

عارف در مقام صدق دغدغه راستی دارد. برای او راستی همه چیز انسانی است. او در سطوح متفاوت دانست که راستی همه چیز است، هرچند که همه خیر ممکن برای دستیابی به سعادت نباشد.

عارف چنین مقامی را از حق دریافت کرده است. این حق با گویش راست همه راستی را می‌گوید. با این وصف حق و راستی ملازم یکدیگرند و راستی با تمامی امکانش با گویش او گفته و میزان می‌شود.

حق با راست‌گویی دیگران را به اصل راستی می‌خواند. با این نگاه انسان در مقام راستی شاخص راست‌گویی را از او پیروی می‌کند. زیرا سرچشمه راست‌گویی ریشه در حق ذاتی دارد که با آن حق انسانی نمایش داده می‌شود. بنابراین راست‌گویی بخشی از حقیقت راستین است.^۱

انسان با اصل راستی به حقیقتِ اصیل می‌رسد و با همراهی در دایره حقیقت واقع می‌شود و آن را با همه امکانش می‌شناسد. اگر حقیقت‌شناسی نباشد، ممکن است صدق و کذب نشانگرهای واقعی محسوب می‌شود.

در مقام صدق خیر بسیار نهفته است که در دیگر بخش‌ها چنین اصل و حقیقتی وجود ندارد. صدق سراسر خیر وجودی است که در اصطلاح عارفان حکمت پاک نامیده می‌شود.

سید عارف انسانی صادق بود و اهل راستی را صمیمانه دوست داشت. او هم خود انسانی صادق بود و هم دیگران را به اصل راستی دعوت می‌کرد.

از نظر او در سامانه صدق خیر بسیار وجود دارد. این خیر به منطق راستی معطوف است. او به نیکی می‌دانست که خدا همه راست را می‌گوید^۲ و چیزی را از دستور نمی‌اندازد و با این منطق از اصل راست‌گویی در مقام صدق مراقبت کرده است.

۱. همان، حکمت انسانی، ص ۶۷۸

۲. سوره احزاب آیه ۴

سید قدسی چنان غرق در مقام صدق شده بود که مردم ایشان را مجسمه راستگویی می‌دانستند. به طوری که مقام صدق به او قدرت داوری برگزیده تمامیت بخشید و مردم امور قضایی خود را با او حل و فصل می‌کردند. سخن سید دانا چنان اعتباری در جامعه انسانی داشت که حرفش دلیل روشن بود و حضور ایشان برتر از هر نوع استدلالی بوده است. البته اغلب مواقع با حضور ایشان طرفین نزاع به توافق اخلاقی می‌رسیدند و نزاع را از دستور می‌انداختند. اگر شدت کشمکش چنان بود که به داوری ایشان نیاز باشد، داوری سید دانا نزاع‌ها را به کلی حل و فصل می‌کرد.^۱

مقام صفا و صمیمیت

دو اصل صفا و صمیمیت مراتبی از مقامات عرفانی به حساب می‌آیند. در این حالت دستیابی به این مقام برای عارفان کاری سخت و دشوار است و به ندرت اتفاق می‌افتد که کسی به آن دست یافته باشد.

مقام صفا و صمیمیت با طی مقامات و منازل معنوی به دست می‌آید. در این مقام دو اصل روشنایی و دوستی دیده می‌شوند. زیرا دستیابی به این دو مقام برای دیدن حقیقت و دیده شدن حقایق کافی است.

عارف مقام صفا و صمیمیت را انتخاب نمی‌کند و در مقام متعالی واقع می‌شود. او در این مقام به نیکی از بسیاری عبور کرد و به یکتایی و خلوص هستی رسیده است.

عارف قدسی در این مقام به دانایی دست یافته است که دیگر دانایان به پیرامونش نمی‌رسند. او چیزهایی را می‌بیند و چیزهایی را می‌داند و به چیزهایی احساس می‌ورزد که دیگر انسان‌ها از آن آگاهی ندارند و یا اینکه به این دایره از احساس، دانایی و اخلاص دست نیافتند.

۱. ایرج الیاسی می‌گفت که با حضور گت‌آفاجان (سیدعبدالوهاب) هر نزاعی به خودی تمام می‌شد و کسی درصدد بر نمی‌آمد که خود را اثبات و دیگری را رد کند.

عارف در عین هوشمندی و زیرکی سراسر انسانی خردمند و فکور است. او با دو اصل خردمندی و وجدان قلبی به این رتبه از وجود و آگاهی رسیده است. عارف از چیزهایی سخن می‌گوید که با تمامی وجودش صفا و صمیمیت آن را احساس می‌کند. دانایی او تخیلی یا از نوع باسوادی نیست. عارف به نعمتِ حکمت صفای وجودی و صمیمیت انسانی را می‌شناسد و درکی روشن از انسان و جهان دیروز، امروز و فردا دارد که با دیگر ادراک‌ها متفاوت است. سید قدسی این مقام را به نیکی تجربه کرده بود. او با عمق جان‌ش اهل صفا و صمیمیت بود و مردم با تمامی امکان‌شان این اصل انسانی را در وجودش احساس می‌کردند و مقام بزرگ ایشان را پاس می‌داشتند. سید دانا در این مقام چنان غرق شد که همه وجودش مهر و دوستی بود. او چنان زندگی کرد که امروزه کسانی که از ایشان یاد می‌کنند با اشک شوق از نحوه زندگی او سخن می‌گویند. اکنون از ایشان چنان سخن گفته می‌شود که گویی دیگر تاریخ انسانی مانندش را به خود ندیده یا نخواهد دید. سید قدسی در قلب مردم آشیانه کرده بود و نفوذش با این اصل انسانی پایدار مانده است. او اکنون بخشی از تاریخ جاودان لفور بزرگ است که این بخش عمیق با وجودش تاریخی شده است.

مقام شرم و حیا

شرم و حیا بخشی از وجود انسان کامل است. در این مقام ویژگی انسان‌نمایی وجود دارد و آدمی با این امکان به تصویر کشیده می‌شود. انسان با این اصل بنیادین در مراتبی از وجود انسانی قرار می‌گیرد. این مراتب با لایه‌های مختلف در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد. با این وصف انسان‌ها بخشی از آن را توسعه می‌دهند و بخش دیگر را فراموش می‌کنند و به کلی آن را از دستور می‌اندازد.

با این رویکرد مراقبت از شرم و حیای انسانی اصل لازم است. اگر از این منطلق انسانی در عمل مراقبتی صورت نگیرد با حالت غیر طبیعی به فراموشی سپرده می‌شود.

سید قدسی از مقام شرم و حیای انسانی برخوردار بود و مقام این رتبه را پاس داشته است. ایشان با همه وجودش می‌دانست که برخورداری از شرم و حیای انسانی چه موهبت بزرگی است و فراموشی آن از دست دادن چه گوهر نادری خواهد بود.

از نگاه دیگر انسانی که فاقد شرم و حیای انسانی باشد ممکن است هر کاری را انجام دهد و وجدانش نیز در خواب باشد. بر این اساس انسان به وجدان بیدار نیاز دارد و این مقام برای انسان ارزش والایی در نظر می‌گیرد.

شرم و حیای سید قدسی موجب شد که مورد توجه دوستان و آشنایانش قرار گیرد. این توجه به تدریج چنان نفوذ پیدا کرد که همچنان حق حیات خود را حفظ کرده است.

سید قدسی مقام شرم و حیا را سراسر انسانی می‌دانست و همواره بر تقویت آن می‌افزود. از نگاه دیگر انسان‌ها را به توجه و ممارست در آن دعوت می‌کرد تا مانع فراموشی این هویت بزرگ انسانی شود.

مقام فداکاری

خود دیدن و از خود گذشتن از مقامات بلند عرفانی است. این مقام در حقیقت نشانگر حق دیدن و گواهی دادن به حقوق دیگران و گذشتن از حقوق اعتباری خود است.

در این مقام چند لایه متفاوت مشاهده می‌شود:

الف) از حق ذاتی خود گذشتن اصلی ناممکن است. زیرا حق هر کسی بنیاد شخصی دارد و قابل گذشت و واگذاری به دیگری نیست. البته قانون یا حقوق

اجتماعی برگرفته از اصول حقانی و سنن اجتماعی است که با سازوکار دیگری طراحی شد و احتمال گذشت آن فرضی ممکن است.

ب) از خود گذشتن قانون وضعی در اجتماعات انسانی امر اعتباری است. این گذشت امری ممکن و در عین حال کاری دشوار است.

ج) گذشت از امکانات مادی خود برای دیگران است تا آنان از این موهبت بهره‌مند شوند. این گذشت همواره با سختی هرچه تمام‌تر به وقوع می‌پیوندد.

د) گذشت از جان انسانی برای جان‌های دیگر است. این گذشت فقط به امر حق ممکن می‌شود و انسان‌ها نقشی در این عرصه ندارند. در این عرصه با گذشت نفوذ انسانی بنا به مناسبات حقانی فداکاری واقعی صورت می‌گیرد.

سید قدسی مقام فداکاری را به نیکی می‌شناخت و با منطق وجودی از خودگذشتگی بسیاری داشته است. ایشان از مواهب مادی بهره‌ناچیز داشته و به دنبال کسب این مواهب نبوده است. ایشان در امر معنوی تلاش‌های فزاینده‌ای کرده است. بنابراین به امر حق از مواهب مادی خود به نفع دیگری می‌گذشت تا انسان با بهره‌مندی از آن عزیز و محترم شود.

سید قدسی در این امر حتی پیش‌دستانه عمل می‌کرد. یعنی هر جا فداکاری لازم بود، او حاضر بوده است. این ویژگی ممتاز ایشان را چنان در دستور توجه گذاشت که همه مردم فداکاری او را می‌ستودند. به طوری که همچنان حکایت‌های بسیاری از ایشان برجای مانده که ویژه خودش است و شاید هرگز در حوزه انسانی تکرار نشود.

مقام تفویض امور

خدا انسان را آفرید و به او دو امکان ذهن و مغز و نیز عقل و حس بخشیده است. این دو اصل انسانی بنیان وجودی او را تشکیل می‌دهند و او با این دو اصل زندگی می‌کند و می‌میرد.

خداوند علاوه بر این بخشش به انسان قصد، اراده، آزادی و اختیار داد تا از حق انسانی خود مناسب استفاده کنند. اگر هر یک در چرخش انسانی نباشند، استفاده از دو امکان وجودی کاری ناممکن است.

نکته اساسی این است که انسان حقی دارد که از آن استفاده نمی‌کند و در این رابطه تا حدودی احساس وجودی خود را از دست داده است. او از این دو امکان تاکنون فقط از عنوانش سود برد و از ذهن و مغزش چیزی ندانسته است. از این جهت روش استفاده از خرد و حس را ندانست و در نتیجه به صورت طبیعی از این امکان بی‌بهره شده است.

از نگاه دیگر انسان با قصدهایش چگونگی اراده خود را سامان می‌دهد و با اصل اراده آزاد در امور انسانی تصمیم می‌گیرد و با اختیارش آن را به سامان می‌کند. با این اصل هر کسی مسئول سیاست‌های اعلامی و اعمالی خود در عرصه‌های مختلف انسانی و جهانی است.

انسان با دو امکان وجودی کارهای خود را انجام می‌دهد و نهایت استفاده را از عقل و احساس خود می‌برد و فرجام آموزش را به حق می‌سپارد. یعنی آدمی از همه ظرفیت‌های وجودی خود استفاده می‌کند، در حالی که نهایت امور انسانی را به حق واگذار خواهد کرد.

سید قدسی این شیوه را در همه عرصه‌های انسانی خود دنبال کرده و خود عامل این اصل انسانی بوده است. ایشان هم انسانی خردمند و احساسمند بود و هم با اندیشیدن از اندیشه‌های عقلی و حسی بهره می‌برد و هم دیگران را به خردمندی، فکوروری و حس‌گرایی دعوت می‌کرد. در عین حال نیک می‌دانست که امور بسیاری را باید به حق سپرد که توانایی آنها بیرون از وسع و امکان بشری است.

سید دانا از سطحی‌زدگی و عوام‌زدگی دوری می‌جُست و کسانی که همنشین با ایشان بودند بر این واقعیت تأکید می‌کردند. مردم از ایشان چنان

سخن می‌گویند که گویی همه خردمندی، احساسمندی، تفکری خلاق و معطوف به عقل و منطق بوده است.

سید بزرگ به موقع تصمیم‌هایی بزرگ و شگرف می‌گرفت که شگفتی ناظران را بر می‌انگیخت. این ویژگی‌ها در عرصه تاریخی نیز تداوم یافته و محفوظ مانده است. مانند نماز گذاردن و دفن جسد سربلوک لفور (در فضای ترس و وحشت گروه هفت نفره) که فقط او شهامت این تصمیم بزرگ را داشته است. اگر کسی جز او اقدام به چنین کاری می‌کرد، مرگش حتمی بود. سید دانا در عین دانستنِ عواقب تصمیم خود، کاری را انجام داد که رضایت خداوند و مردم را به همراه داشته است.^۱

مقام فتوح دانایی

در حوزه انسانی فتوح دانایی با عبور از باسوادی صورت می‌گیرد. در این حالت چرخش باسوادی خود دیباچه‌ای برای ورود ذهن در عرصه دانایی است.

فتوح دانایی با دو اصل انسانی صورت می‌گیرد:

الف) دانایی که از اصل احساس به وجود می‌آید.

ب) دانایی که برآمده از اصل خردمندی است.

دانایی اول بر سه بخش خیالی، وهمی و احساس وجودی است. دانایی خیالی به گشایش ذهنی و فکری کمک می‌کند. دانایی وهمی بر گمان‌های بیهوده رهسپار است. دانایی اول برآمده از احساس وجودی است. دانایی دوم نتیجه منطقی خرد و تفکر است. این دانایی از روش به کار بردن خرد شروع شد و در دایره واقع‌گرایی گسترده می‌شود.

با هر یک از این دو اصل منحنی از دانایی به وجود می‌آید که قابل ملاحظه است. اگر این دو اصل گردهم آیند، فتوح دانایی برتر محقق می‌شود. یعنی تلفیق

۱. این تصمیم سید قدسی همچنان به عنوان یک تصمیم محکم تاریخی از آن یاد می‌شود.

این دو اصل انسانی موجب شکل‌گیری فتوح دانایی براساس احساس دانایی با رویکرد خردمندی و تفکر اصیل می‌شود.

سید دانا به دو شیوه متفاوت فتح دانایی انجام داده است. یکی از طریق خردمندی و تفکر و دیگر پایه احساس وجودی و شهود عرفانی داشته است. ایشان هیچ یک از این دو روش را در دستیابی به دانایی نادیده نگرفت و هر یک را در جای خود به نیکی به کار گرفته است.

سید دانا اساس به دست آوردن دانایی را با رویکرد قلبی و نیز تصورات الهی دنبال کرده است. ایشان چیزی را دانست که قلبش با روشنایی الهام قدسی به آن گواهی داده است.

سید قدسی در مراوداتش فقط چیزی را می‌گفت که می‌دانست و دانسته‌های خود را به کار می‌بست و دیگران را به فتوح دانایی دعوت می‌کرد. از نظر ایشان دانایی پیش‌شرط پدیداری و شکل‌گیری هر کار نیک انسانی است.

مقام امر یکتایی

خدا تنها و یکتاست و امر او نیز همه تنهایی و یکتایی است. یکتایی و تنهایی خدا به اوصاف و اسمایش بازگشت می‌کند و به مراتبی از وجودش معطوف است. امر یکتایی جان آفرینش است. این آفرینش هستی با امر یکتا و به یکتایی میسر شده است.

در امر یکتایی جامعیت وجودی مشاهده می‌شود و کسی بیرون از این دایره واقع نشده است. با این اصل در جهان هستی هر امر دیگری در فضای ممکن تابع امر یکتایی است.

امر یکتا ریشه همه بسیاری‌هاست. زیرا در واقعیت امر بسیاری وجود ندارد و فرض وجودش موجب می‌شود که یکتایی توضیح داده شود.

امر یکتا با تمامی امکانش واحد است. امر بسیاری مراتبی از یکتاست و بنا به واقعیات ممکن یکتانمایی می‌کند.

امر یکتا حقیقت ناب و بسیار اعتباری از امر یکتاست. این اعتبار نه توهمی که برگونه واقعی است. در این امر مراتب حقیقت در لایه‌های مختلف گشوده و دیده می‌شوند.

سید دانا تصور جامعی از امر یکتا داشت و در نتیجه تصدیق یکتایی به دست آورده است. ایشان با این فهم از مراتب یکتایی سخن گفت که مراتبها به تنهایی چیزی نیستند و همه هستی آنها به یکتایی معطوف است. از نظر سید عارف امر فقط امر یکتاست. ایشان فقط به این امر توجه داشت و آن را مبنای پذیرش دیگر امرها قرار داده است.

سید قدسی امر یکتا را امری ناب، جامع و بی‌نظیر دانست و دیگر امرها را از مراتب امر یکتا به شمار آورده است. ایشان پیروی از امر حقیقی را مطلوب و دیگر امرها را در راستای آن تلقی کرده است. اگر امری با امر یکتا در تعارض قرار گیرد، آن را مردود دانسته است. به هر حال از نظر سید دانا امری با تمامیت امکان فقط امر یکتاست.

مقام کرامت انسانی

کرامت انسانی به وجودش مربوط می‌شود. با این اصل هر انسانی با کراماتش وجود دارد که جوهر هر انسانی به حساب می‌آید. کرامات انسانی مراتبی از حقیقت هستی است که حقیقت به او بخشیده و هر لایه بخشی از آن است. در کرامت انسانی خصال حقانی وجود دارد و با حقیقت مشهور می‌شود.

در کرامت انسانی هر انسان ناظر به حقیقت خود است و در محضر حقیقت حاضر می‌شود. یعنی کرامت وجودی جدای از انسان نیست و بخشی از او است. با این حال کرامت انسانی نشان از انسان برتر است. یعنی انسان با کرامت انسانی اوج می‌گیرد و به مراتب انسانی دست می‌یابد.

انسان با کرامت وجودی شکوه می‌یابد و خود را در موقعیت انسانی قرار می‌دهد. انسان در این موقعیت چیزی را به دست می‌آورد که با آن به حقیقت هستی قرابت بیش‌تری پیدا کند.

انسان با کرامت حقانی حق‌مدار می‌شود. او در دایره حقیقت بازی می‌کند و در گردونه حق بیرون نمی‌رود.

انسان با کرامت حقانی به اَبَرحق تبدیل می‌شود. یعنی او با برخورداری از این ویژگی نمونه‌ای از یک انسان کامل خواهد شد.

سید پاک در دایره کرامت انسانی قرار داشته است. ایشان با آگاهی مقامات کرامات انسانی را یکی پس از دیگری طی کرده و به انسان کامل پیوسته است. سید قدسی هم کرامت انسانی را خوب می‌شناخت و هم نسبت به دایره آگاهی خود سیطره داشته است. ایشان نمونه یک انسان بخشنده بود و دیگران را به این مقام خوانده است.

سید قدسی از دو جهت مادی و معنوی بخشنده بوده است. ایشان آنچه خود داشت را به دیگران می‌بخشید تا همه از داشته‌هایش بهره‌مند شوند و هیچ موقع مقام ویژه‌ای برای خودش در نظر نگرفته است.

مقام تسلیم

مقام تسلیم مرکز باورهای عارف حکیم است. در این مقام انسان خود را پیدا می‌کند و تسلیم حقیقت می‌شود. در این باور تردید بی‌رنگ شد و تعیین بر همه وجودش چیره می‌شود.

انسان با تفکر، خردمندی و ممارست در همراهی با حقیقت به مقام تسلیم می‌رسد. در این مقام انسان خود را نمی‌بیند و فقط حق را مشاهده می‌کند و به حقیقت باور دارد.

حق در مرکز وجود کسی قرار می‌گیرد که به مقام تسلیم رسیده باشد. او تسلیم امر الهی است و در آن چون و چرایی نمی‌کند. یعنی او در باور به امر حقیقت تسلیم است و همین رمز تعالی یافتن وجودش به حساب می‌آید. عارف با این مقام به تدریج به مقام انسان کامل می‌رسد و جانشین خدا در زمین می‌شود. با این حال مقام تسلیم مقام الهی است و پیروی حقانی را می‌خواهد.

در این مقام عارف خود را به حق می‌سپارد و سمبل وجود حقانی می‌شود. عارف می‌داند برای حقانی شدن راهی جز تسلیم شدن حق وجود ندارد. از این جهت انسان قدسی با مقام تسلیم امر قدسی را می‌پذیرد.

سید قدسی به مقام تسلیم دست یافته بود و همه امور خود را با حق حل و فصل می‌کرد. یعنی حق همه وجودش را فرا گرفته بود تا جایی که در این مقام جز حق چیزی را مشاهده نکرده است.

سید عارف تسلیم محض امر حقانی بود. از نظر ایشان همه فرمان‌های حق بدون چون و چرایی پذیرفتنی هستند. این نکته بیانگر این واقعیت است که او به مقام تسلیم رسیده بود و تردیدی در باور به حقیقت نداشته است.

سید پاک مقام تسلیم را میان مردم ترویج می‌کرد تا روح حقانی در جامعه انسانی سیطره یابد. مردم نیز به سخن ایشان باور داشتند و به دنبال این اصل انسانی بودند که مانند سید قدسی به مقام تسلیم برسند.

مقام امکان

مقام امکان سرشار از نیاز و نیازمندی است و اصل نیاز چرخش روح ممکن است. ممکن به غیر خود نیازمند است و این ویژگی پیوستگی او را با حق اجتناب‌ناپذیر می‌کند. از این رو حق مرکز همه هستی‌هاست و تمامی آفریده‌ها با وجودش به آرامش می‌رسند و او پهنای همه آرامش‌های امکان است.

نیاز اساسی‌ترین ویژگی ممکن است. ممکن به دو بخش ماده و مجرد است و هر دو به دلیل ممکن بودن نیازمند و حرکت‌مند هستند. حق از آنجا که ممکن نیست، همه بی‌نیازی است و به همین دلیل بی‌نیاز از هرگونه حرکتی است.^۱

ممکن پرتوی از تجلیات حق است. حق اصیل ذاتی نامتناهی، تمام و کامل است. اصل ممکن وجودی متناهی، ناتمام و در راه کمال است. ممکن در پویایی وجودی درصدد از میان برداشتن نیاز یا کم کردن دایره آن است که این امر با پویایی بسته به باز انجام می‌شود.

حق از همه تصوراتی که به عقل، هوش، خیال و گمان می‌رسد، برتر است. او همه هستی ممکن است و در وجودش نداشته‌ای قابل تصور نیست تا احساس نیاز به آن داشته باشد.

از این‌رو ممکن دلیل نیازمندی و ناتمامی و حق نشانه بی‌نیازی و تمامیت است. با این اصل هستی ممکن ناتمام به هستی تمام نیازمند است و هستی تمام همه آغاز و انجام کیهان است. در این صورت همه جهان هستی به او نیازمندند و او سراسر بی‌نیازی است.

سید دانا هم نیازهای خود و دیگری را می‌شناخت و هم بی‌نیازی حق را با تمامی وجودش احساس کرده بود. او با این فهم به دنبال وجود بی‌نیاز رفت تا با درک اصل نیاز با بی‌نیازی ارتباط واقعی پیدا کند.

سید دانا با فهم فقر هستی و کشف مراتبی از حق وجودش را به حق سپرد و حق را در خودتنبه‌ای خود حاضر دید و بر او گواهی داده است. با این وصف درک این مقام به او قوتی بخشید که بداند جایگاهش کجاست و چگونه در زمین جانشین حق شد و حق چه امکانات و قدرت مراتبی به او بخشیده است. این دانایی موجب شد که احساس خود را با نیازش پیوند دهد و تصور واقعی از خود و هستی بی‌نیاز داشته باشد.

^۱. یونس ادیبانی، قانونهای بنیادین فکر ص ۱۶ (نشر نقش جهان، ۱۳۹۵)

مقام ولایت‌پذیری

ولایت‌پذیری مقامی از مقامات عارفان بزرگ است. این مقام به تدریج به دست می‌آید و فقط عرفای بزرگ ه به این مقام برتر دست می‌یابند.

ولایت‌پذیری نشانگر پیروی کردن از خداوند، انبیای الهی و امامان پیوسته به آنهاست. در این پذیرش چون و چرایی وجود ندارد و اطاعت‌پذیری همه جانبه شرط لازم است.

مقام ولایت در سه سطح تعریف می‌شود:

سطح اول) ولایت ذات حق است. در این ولایت انسان تسلیم محض خداوند است و در وجودش فقط قصد، اراده و امر او در مرکز حیات هستی قرار دارد و دیگر امور مراتبی از وجودش به حساب می‌آیند.

سطح دوم) مراتب ولایت الهی است. این ولایت در ولایت محمدی (ص) کامل شده است. زیرا انبیا تابع امر الهی هستند و مردم را به پیروی کردن به این امر دعوت می‌کنند.

سطح سوم) ولایت امامان (ع) است. این ولایت مصداق روشن آن ولایت امام علی (ع) است. با این توصیف ولایت علوی تابع ولایت خاتم انبیای الهی است. ولایت سه‌گانه در امتداد هم قرار دارند و نه تنها یکدیگر را نفی نمی‌کنند بلکه تبیین‌کننده ولایت کامل حقانی خواهند بود. در این صورت ولایت کامل فقط به حق تمام اختصاص دارد و دیگر ولایت‌ها به ذات بی‌همتای او معطوفند.

سید قدسی با تمامی وجودش ولایت‌پذیر بود و چرخه ولایت را معطوف به حق می‌دانست. ایشان این ولایت را پس از خداوند در سطوح مختلف نبوی و علوی دنبال می‌کرد و فقط امر آنان را قابل اطاعت می‌دانست.

از نگاه دیگر زندگی مادی و معنوی سید قدسی مصداق روشن این حقیقت بوده است. او در هر کاری ولایت را در دستور کار داشت و جز رضای حق کاری انجام نمی‌داد. به طوری که ولایت‌پذیری او را مجسمه حق کرده بود. ایشان حق

را با حق و به حق دوست می‌داشت و به ولایت خداوند، انبیای الهی و امامان هدی عشق می‌ورزید و خود نیز سمبلی شده بود که مردم فرمائش را با جان و دل می‌پذیرفتند.

مقام مکاشفه

مقام کشف مقامی از داناییِ شهودی است. این دانایی به اُبردانایی در عرصه دانایی‌ها نامیده می‌شود.

مکاشفه امری قدسی است که ذهن به سختی با آن مواجه می‌شود و اگر کشفی هم صورت گیرد، اثباتش کاری بسیار دشوار خواهد بود. این دانایی به تناسب از یقین بیش‌تری بهره دارد و به مراتب اعتمادآورتر است.

عارف در راه حکمت به تدریج به آن می‌رسد. اگر عارفی بجای حکیم بودن عاشق باشد، او نه تنها به کشفی نمی‌رسد که اغلب تخیلات بیهوده خود را کشف و شهود می‌نامد. با این حال عارف عاشق نابیناست و دانایی او ناشی از خیال‌انگیزی است. این دانایی از احتمال منطقی پیروی نمی‌کند و فقط با حدس‌های دوری درآمیخته است.

حکیم در کشف حقیقت راه سخت و دشوار را در پیش می‌گیرد. او به راستی می‌داند که مکاشفه امری دشوار و سخت‌شکننده است و کمتر ذهنی تاکنون با آن مواجه شده است. حکیم در راه حقیقت از طریق مکاشفه واقعی با آن مواجه می‌شود و با آن همراهی می‌کند.

سید قدسی اهل مکاشفه معنوی بود و این مقام را به راستی سپری کرده است. ایشان دانسته‌ها و دانایی‌های کشفی را دوست می‌داشت و به آنها اعتماد ویژه داشته است.

سید عارف دارای مقامات و کرامات بسیاری بود و درباره او حکایات روح‌بخش نقل شده است. او برای دانایی از الهام قدسی کمک می‌گرفت و با

اعمال این شیوه به مقامات بزرگ عرفانی دست یافته است. این مقام از نوع کشفی است که در آن داشته‌های یقینی وجود دارد.

سید دانا به رغم اینکه عمر فراگیری دانش او کوتاه بود، از اسرار حقیقت علمی بسیار می‌دانست. دانایی او از نوع ممارست ذهنی نبود و با الهام قلبی دانایی به دست می‌آورد. این سیاستِ دانایی مورد توجه و اقبال افکار عمومی قرار گرفته بود و مردم این دانایی یقینی را از صمیم قلب دوست داشتند و برای آن احترام ویژه قائل بودند.

پدیداری این دانش از یکسو و عامل بودن به آن دیگرسو موجب شد که سید قدسی در قلب‌ها نفوذ کند. با این اصل نفوذ معنوی ایشان چنان اثربخش بود که هم‌اکنون نیز پرتوهایش مشاهده می‌شود.

مقام مشاهده

مقام مشاهده به سه بخش محسوس، معقول و مشهودِ نفسانی است. در هر مشاهده امکانات ویژه وجود دارد که با عقل محسوس، معقول و معطوف به نفس فهم و مفهوم می‌شود.

مشاهده محسوس سرآغاز دیگر مشاهدات هستی است. در این مشاهده انسان با واقعیت‌های کیهان به نیکی مواجه می‌شود و بنیادی محکم بر روی آن بنیاد می‌کند.

مشاهده معقول حاصل تفکر عقلانی و منطقی است. این مشاهده تابع اصل خردمندی است و آدمی با این اصل با آن مواجه می‌شود و به آگاهی معقول دست می‌یابد. مشاهده نفسانی ریشه در مشاهده اُنسی دارد. در این مشاهده آدمی با روح الهی پیوند می‌یابد که این روح از خداوند به تدریج در وجود انسان‌ها دمیده شده است.

مشاهده ذات حق با هر یک از این مشاهدات به مراتب ممکن است. یعنی با هر یک از این مشاهدات برای مشاهده حق کمک گرفته می‌شود تا به مقام مشاهده حق دست یابد.

سید قدسی به هر یک از این مشاهدات دست یافته بود و براساس آنها به مقام حق رسیده است. ایشان از وجود حق چنان سخن می‌گفت که گویی آن را مشاهده کرده است.

در مواردی احساس می‌شد که سید قدسی هم اکنون شاهد حق است. ایشان همواره از حقی سخن می‌گفت که او را نظاره کرده است.

سید قدسی مقام مشاهده را دوست داشت و مردم را به این دوستی بر می‌انگیخت. او دانست که مشاهده در عمل دیدار قلبی با حق است که در آن روح و تمامیت وجود انسان آرام می‌گیرد و در مسیر واقعی واقع می‌شود.

مقام فنا

درباره فتای حق دو تصور اولیه وجود دارد. یکی در زبان عمومی که به معنی نابودی وجود خود گفته می‌شود و دیگر با زبان فنی و منطقی که پیوستن به ریشه و بازگشت به خویشتن است.

فناى نخست با از میان رفتن وجودی فهم می‌شود که در آن اصل خودتنهایی نابود خواهد شد. فناى دوم به معنی تعمیق و اقتدار یافتن وجود خودتنها با تنهای حقیقی است.

انسان در مقام فناى حق به وجود حق می‌پیوندد. او می‌داند که مراتبی از وجود حق است و اگر این مرتبه از دست برود و به اصل حقیقت وصل شود نه تنها چیزی از دست نداده که به مراتب برتر نیز دست یافته است. انسان در مقام فناى حق سیمای حقانی پیدا می‌کند. در این مقام او به پاکی، خلوص و یکتایی می‌رسد و دوگانگی و چندگانگی به کلی از میان می‌رود.

سید قدسی همواره در راه فنای حق بود و عمری زندگی حقانی را سپری کرده است. برای ایشان حق همه حقیقت امکان بود و زندگی با حق را فنای در حق و کمال وجودی دانسته است.

سید پاک در زندگی به چیزی جز فنای حق راضی نبود و در همه امور حق را شاهد و ناظر می‌دید و افکار و اعمال خود را با محک حق می‌سنجید. یعنی حق آغاز و انجام همه امورش بود و او توفیق وجودی خود را در فنای به حق می‌دانست و خود نیز به همین شیوه عمل کرده است.

مقام بودن

مقام عارف در شمار حق حیات و زندگی قرار دارد. این زندگی انسان با آمدن شروع می‌شود و با بودن شکل می‌گیرد و در لحظه‌ای همه چیز فراموش می‌شود. در این مقام توجه به سه اصل اساسی لازم است:

الف) اصل آمدن که مقامی از جانب حقیقت ناب است. در این مقام انسان نقشی ندارد و هر اتفاقی که بیفتد افتاده است. یعنی هم انسان و هم داشته‌ها و خواسته‌هایش نبود تا بتواند کاری انجام دهد.

ب) اصل بودن که توجیه‌کننده وضع اولیه اصل آمدن است. انسان در این دایره زندگی می‌کند و چگونه زندگی کردن او به صورت طبیعی وضعیت مردنش را تعیین می‌کند. در چرخش بودن مقام حیوانی برجای می‌ماند و آدمی در این عرصه به خوردن، آشامیدن و آساییدن بسنده می‌کند. برخی دیگر از دایره حیوانی عبور می‌کنند و با دیباچه قرار دادن آن به مقام معنوی انسان کامل و جانشین حق نائل می‌شوند.

ج) مقام رفتن که ایده آغاز و انجام کیهان را کامل می‌کند. در این میان آنچه اهمیت دارد چیزی است که هرگونه آغاز و انجام برای اوست. خدا انسان را آفرید که زندگی کند تا جایی که زیستن مغز و قلب آفرینش تلقی شده است. با

این وصف برای اینکه چرخه زندگی کامل شود، او با هر آغازی در گذر زندگی به انجام می‌رسد.

سید قدسی به هر سه اصل آفرینش توجه ویژه داشته است. ایشان مقام آمدن، بودن و رفتن را با تمامی وجودش درک کرده است. او می‌دانست مقام آمدن با بودن و در نتیجه رفتن تکمیل می‌شود.

سید عارف مقام بودن را جدی گرفت و با خودسازی مدلی از بهزیستن را برگزید که مرکز توجه عقل سلیم بوده است. شیوه عملی زندگی ایشان گواهی روشن بر این حقیقتِ اصیل بوده است. او در تمامی عمرش چنان زیسته است که مرگ بر وجودش چنگ انداخته و او را در بر گرفته است.

مقام پایداری

پایداری انسان نشانی از جاودانگی است. با این اصل پایداری در جاودانگی سکونت کرده است. در این نگاه فقط چیزی که وجود داشته است جاودان خواهد شد و برجای می‌ماند.

مقام پایداری در دو نگاه منطقی تأمل برانگیز است. یکی نگاه حقیقت ناب که چرخه آغاز و انجام در اختیار اوست. دیگر چرخه ممکن که پایداری میان آغاز و انجام است.

مقام نخست با جاودانگی همراه است و دوم پیوستن به جاودانگی است. یعنی پایداری اول به شکل ذاتی و دوم معطوف به ذات است.

پایداری حق طرحی از تمامیت هستی و ممکن برای دغدغه وجودی است. حق به دلیل کمال ذاتی همیشه بی‌نیاز است و ممکن به رغم پیوستگی در همه

حال به حق نیازمند خواهد بود. با این حال پایداری اول ذاتی و دوم به نیاز سرشتی معطوف است.

سید دانا فهم روشنی از هر دو مقام پایداری داشته است. او دانست که حق بی‌نیاز و ممکن به او نیازمند است. از این جهت پایداری خود را در سیری قرار داد که با جاودانگی حق قرین شده است.

سید قدسی پایداری را با مقام معنوی و قدسی درآمیخته و در نتیجه به انسان قدسی تبدیل شده است. شاید رمز پایداری ایشان تاکنون ناشی از این پیوستگی بوده است.

سید عارف برای پایدار شدن مقامات معنوی بسیاری را طی کرد و در نتیجه به پاکی و خلوص رسیده است. این شیوه از او انسانی متعالی و برتری ساخت که وجودش را متوجه انسان امروز کرده است.

مقام جاودانگی

مقام جاودانگی سراسر نعمت است. این مقام در چرخه آفرینش طرحی از حکمت اصیل برگونه رحمت است.

مقام جاودانگی وضعیت آغاز و انجام آفرینش را توجیه منطقی می‌کند. به ویژه اینکه هستی ریشه هستی داشته است و سرانجام به اصل خود بازگشت می‌کند و فرض نیستی خیال‌انگیزی بیهوده است.

این مقام حاوی مراتب مختلف است و هر هستی در مقامی واقع شد و به تناسب جاودان مانده است. اگر زوال هستی چیره شود ناشی از این واقعیت است که هستی ریشه نیستی داشت و به اصل خود بازگشته است. در حالی که هستی ریشه هستی داشت و اساساً از هر چیز متناسب با خودش ایجاد می‌شود.

جاودانگی امر وجودی و تابع ارزش‌های فطری انسان است. این ارزش‌ها طرحی از واقعیات انسانی محسوب می‌شوند و در حوزه عمل انسان‌نمایی می‌کنند. از نگاه دیگر با جاودانگی انسان می‌فهمد که تلاش‌هایش بیهوده نبود و در سرای جاودان ساکن می‌شود.

سید قدسی از این مقام به نیکی کشف و شهود واقعی کرد و به مقامات معنوی دست یافته است. ایشان با این آگاهی چشم امید به فردای واقعی دوخت و انجام کارهای بزرگ را در حال و معطوف به آینده‌ها قرار داده است.

از نظر سید دانا انسان‌ها گرچه همه می‌میرند، اما کسی نابود نمی‌شود. ایشان مردن را به معنی نابود شدن نمی‌دانست و همین فهم ریشه اصلی جاودانی او شده است.

سید دینی این فهم را با زبان شریعت و طریقت ترویج می‌کرد تا ناامیدی‌ها را به امید و زندگی تبدیل کند و در نتیجه دلهره‌ها و اضطراب‌ها به یقین دست یابند. یعنی ناامیدی در حیات انسانی رخت بریندد و امید به زندگی بر پایه اصول حقانی زنده شود.

مردم این ایده را سخت می‌پسندیدند و ایشان با این واقعیت در مدت اندکی محبوب قلب‌ها شده است. ایشان هنر آفرینش را در تجربه جاودانگی می‌دانست و این اصل را معطوف به حقیقت تمام دانسته است.^۱

مقام بازگشت

مقام بازگشت مقام تبیین آغاز و انجام گیتی است. در آفرینش گیتی همه اشیایی که پدیدار شدند، سرانجام به اصل خود بازگشت می‌کنند.

۱. این نکته در کتاب «ذهن بزرگ» به تفصیل بیان شده است.

جهان هستی همه امکان است و امکان دیگری برای پدیداری وجود ندارد. این جهان سرآغاز سیاهیچاله داشته است و سرانجامی مشابه خواهد داشت. یعنی سرآغاز هر چیز طرحی از سرانجام آن است و بازگشت به سرچشمه حقیقی امری انکارناپذیر است.

حقیقت جهان هستی را از خود و به صورت خود آفرید و کیهان با شاخص‌های حقانی به وجود آمد و به تدریج گسترش یافته است. انسان در میان این آفریده‌ها سر برکشید که حق از این آفرینش به نیکی یاد کرده است. در انسان دو ویژگی خردی و حسی وجود دارد. او از این دو امکان برای طرح دو جهان محسوس و معقول استفاده کرده است.

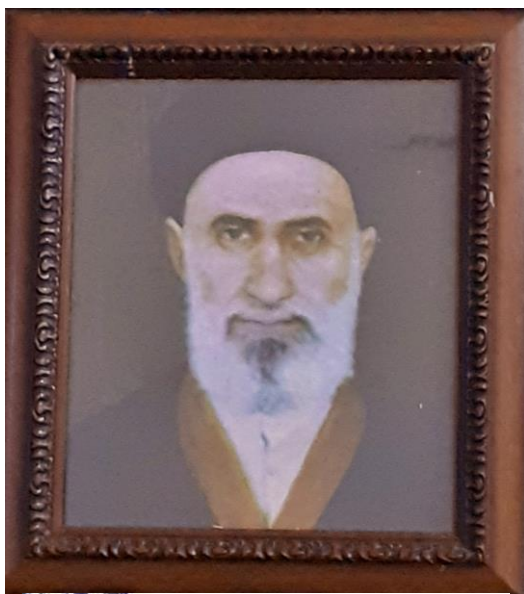
در آفرینش مسئله ایده آغاز به تنهایی ناتمام بود و به همین دلیل ایده بازگشت طراحی شده است. این ایده نظریه هستی تمام را به صورت متنوع توجیه می‌کند و درصدد عقلانی کردن ایده همه چیز کیهان است.

سید قدسی از جایی شروع کرده بود که مقام بازگشت را پاییده است. او دانست که جهان در گذر است و نمی‌توان بر روی آب بنیادی محکم و جاودان ساخت. با این نگاه سید عارف ایده زیستن را با ایده بازگشتن به سرچشمه پیوند داده است.

سید دانا با عقل و احساس انسانی میان دو مقام مادی و معنوی جمع کرده بود. از نظر ایشان جهان چنان آغاز شده است که ضرورت بازگشتن بخشی از امکان وجودی آن به حساب می‌آید.

سید قدسی همیشه خود را برای بازگشتن آماده کرده بود. او در همه عمر به پاکی زیست و دیگران را به خلوص در زیستن دعوت کرده است.

بر این اساس سلامت نفسانی و روحانی از نکات برجسته زندگی سید بزرگ بوده است. از نظر ایشان برای بازگشت همواره باید آماده بود و دانست که راه بازگشت راهی سراسر پاکی و انسانی است و هر انسانی به آن نیازمند است. سید قدسی مقام بازگشت را پیشاتجربه درک کرده است. او چنان زیسته است که مردن در امتدادش قرار گرفته است. با این اصل برای دانستن حقیقت نه تجربه‌ای لازم بود و نه هم مرگ بر روشنایی آن افزود و او مقام زندگی و مرگ را همزمان درک کرده است.



مزار عارف قدسی

آثار انتشاریافته از نویسنده

۱. تالار آگاهی و گواهی
۲. گشایشی در جهان تفکر
۳. بازشناسی فلسفه ابن سینا
۴. رمزگشایی فلسفه هستی
۵. تأملاتی بر تأملات در فلسفه اولی
۶. تفکری در فلسفه دکارت
۷. بازاندیشی فلسفه کانت
۸. فلسفه ذهن و معنی
۹. منطق بنیادین فکر
۱۰. مباحثی در منطق حکومتی
۱۱. پژوهش‌های حکومتی
۱۲. حکومت قانون
۱۳. اصول فکر انسانی
۱۴. قانون‌های بنیادین فکر
۱۵. ایده انسان سیاسی
۱۶. فهم حکمت انسانی
۱۷. رساله فنون حکمرانی
۱۸. رساله تفکر در فراسوی زمان
۱۹. رساله هوش انسانی
۲۰. رساله فلسفه هستی
۲۱. رساله مسائل اساسی بنیادین حکومتی
۲۲. معمای دانایی
۲۳. نقش عارف قدسی